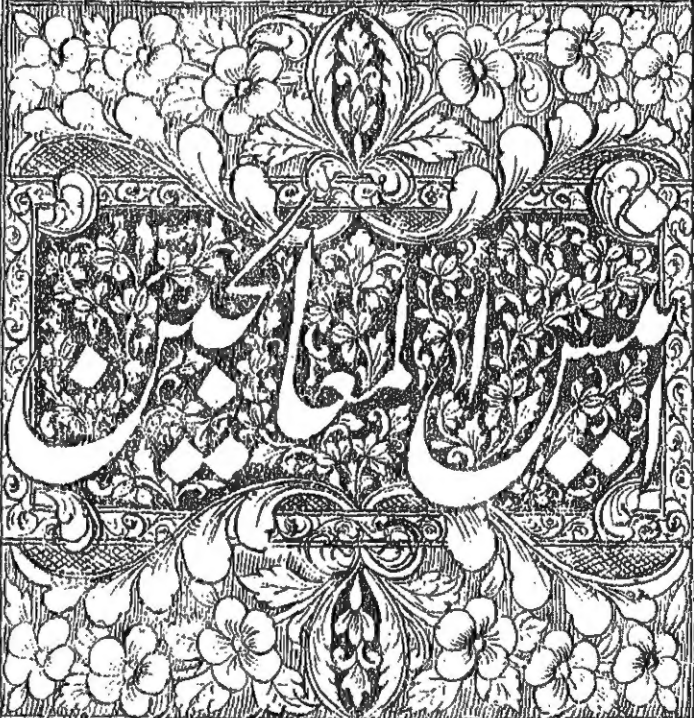






بیم فیض شانی فی حق میرزا علی اکبر طالق

زیاد آبادین شملہ تصریح امر اصح و قبیح اسباب با فوائد گزین سہمی بہ



از تصنیفات حکیم نامی نور الدین محمد عبدالعزیز حکیم عین الملک شیرازی

در مطبع نامی مشرقی نو کشف طبع مرصع لکھنؤ



۳۱۱۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3112

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد بن یحیی و سپاس بی قیاس مر آن حکیم مطلق و طبیب برحق را سر است که نفس را طهیر و پاوشایبی ابدان عظام و ده  
 و قوت مدبره را آتش و لایزالش سر فر از سانه و فوق اغذیه و لذیذ و منوف و او به فیده برایش بسیار است  
 آتاید می گوید فقیر حقیر امیدوارم محبت پروردگار بنده نواز نور الدین محمد بن عبد الله بن حکیم ابن الملک شیرازی غفرلله  
 ذنوبهم و شرعیو بهم که چون از تالیف کتاب الفاظ الادویه فارغ گشتم از سرکار ابد قرار که و صفش از حیا زده تحریر  
 بیرون و ناشر در الفاظ الادویه مذکور بدان مامور شده که قرا با وینی مختصر بطرز جدید مع تصریح مفروض و تفسیر  
 که بتواند با رجلیله و خاصه تمامی به عدیله ملو باشد بنویسد پس با عانت از روی این کتاب را تالیف نموده  
 به انیس المعالجین موسوم ساخته به پیش شده باب و یک خاتمه ختم نموده و در هر باب فصول مختلفه گاشتم  
 و در فصل نهمای مجرب به حواله ساختم امید از درگاه شافی مطلق آنکه بطریق صیب خویش مقبول طبع اطباء عالی  
 مقام و مفید کاف و انام نماید آمین یا رب العالمین بحمد رسول اکرم صاحب طه و پس

باب اول در امراض سر

فصل در صداع یعنی درد سر که سبب صدوشان از خون بود و علتش سرخی روی و چشم و گرانی سر و شیرینی  
 دهان و استلا می رگهای بدن و غده و سارگهای سر و غلظت نفس است طلالی نافع از برای این قسم است و اع چون طلال  
 کرده شود بر سر بعد از غصه قیال و حجامت سابقین و اشامیدن شراب و شرب آب و شرب آب و شرب آب و استعمال اغذیه

از ماش منتشر و درین تمرین صفت آن آرد و چون کثیر تر و بزرگ گردد و غلبه اش غلب و صندل سرخ مجموع  
یا سرخ و پیس آب طلا کنند جلای نافع درین قسم صداع صفت آن تند فیدر سه توله در هفت قاشق آب حل کرده  
و نیم قاشق آب لیمو و دو قاشق گلاب اخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر صداع از صفر ایا باشد  
علامتش تلخی در دهان و روی و شدت در سرد زردی و قاروره و تشنگی و تشنگی بینی و دهان و سرعت بغض است  
نقوع نافع از برای این قسم صداع بهت تبیین طبیعت صفت آن تمریندی یک اوقیه ابو بخاراده و  
شب در آب بنجیساند و صبح صاف نموده شربت بنفشه یا شراب نیافه هر کدام که باشد در دم داخل کرده  
بیاشامند غار ماش و سرخ یا سفنان و آب تمریندی و شیر و مغز بادام شیرین بخیته بخورند نقوع دیگر اقوی  
از اول صفت آن تمریندی یک اوقیه ابو بخاراده و شب بنجیساند و صبح صاف نموده ترنجبین و شربت  
خراسانی از هر یک پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر که اسهال منفرکه صفت آن  
پوست بلبله زرد و درم شب در یک پیاله آب خورده و بنجیساند صبح صاف نموده شربت پانزده درم در آن  
حل کرده بیاشامند طلای که درین قسم صداع که بهرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است صفت آن  
صندل سرخ صندل سفید باب کشین تازه سوده بر سر طلا نمایند یا شوی که در وقت بیجان و شدت ام قیاس  
صفت آن برگ بیدگل بنفشه گل خطمی سفید و آرد و جو و غلبه اش غلب و صندل سرخ صندل سرخ صندل سرخ  
تأقدهم بشوید و کیسه باند و باید که از یالا بزرگ را لند برای صداع شدید بگذارد برای جمیع امراض حاره این پاشویه  
عاجل النفع است همچنین در حمیات که خوف سرسام باشد نقوع حلو و غر ابرار و صداع مغز و روی را نافع بود  
صفت آن عنایب ده دانه سپستان و موی ترنقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه رسته شمال مجموع را در آب بنجیساند  
فاوس غیار شنبه و ترنجبین از هر یک شش درم در آن حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین یک مثقال و حل کرده  
قدری گلاب اضاف نموده بیاشامند و نسخه دیگر ترس اعضانی ده دانه در نقوع حل کرده نقوع دیگر از بلبله که  
مسحل صفر و روی را نافع است صفت آن پوست بلبله زرد و درم در پنجاه درم آب ابو بخاراده بنجیساند پس  
از رسته سنگی بیازند تا آفتاب طلوع بلبله بگرد و پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده  
بیاشامند و اگر عروق آلود تمریندی داخل کنند شاید حسیب مسحل صفر استعمل حضرت سید قدس سره در صداع  
صفر و روی نافع است صفت آن پوست بلبله زرد و پوست بلبله گلابی پوست بلبله سیاه سنا و گل از  
هر یک یک اوقیه کوفته بخیته یا روغن بادام شیرین یک مثقال چرب کرده حب ساخته بآب کرده فرو برند و یک مثقال

حققت که سرسام و جمیع امراض ماغی و غیر ماغی و حیات را سود دارد و صفت آن غناب سیستان هر یک نیم کوفته  
گل بنفشه سیسون گندم شکلی شکاک کلک الملک هر یک کنی انجیر زرد پنج عدد در سه رطل آب جوش و مهند تا بر طلی آید  
بیا لایحه شکر سرخ پنج درم روغن بنفشه و روغن باو ام و روغن کنجد هر یک پنج درم اضافه نموده بیکرم حققت کنند و بپزند  
اگر قدر سه قوتیر خواند بخت درم فلوس خیار شنبه نیز داخل کنند سارگی گل بنفشه تخم خلی خبازی شعیب شکر سرخ و واحد کنی  
اصل السوس شکر کینشغال چند ریگشته لطیفه در آب پیژند و صاف نمایند بعضی مغز فلوس خیار شنبه یا زرد و درم شکر سرخ  
بخت درم و روغن کنجد بخت درم برون یک درم و گاهی نیمه درم و روغن می افزایند اگر تب قوی نباشد فطول نافع  
از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل نیلوفر خبازی پوست ششمالش نیکو فته غناب شعلب اجزا برابر  
سادهی و آب پخته صاف نموده در آفتاب کرده بیکرم بر سر بریزند و اگر حدوشت صداع از غلبه یلغم باشد علامتش  
گرفی سر غلبه خواب و تری و بان و عدم حرارت سر و سفیدی بول و غلظت آن و سطرپی یغن است و وای منفع  
استعمل درین قسم صداع تازمانی که اثر نصیج از قاروره ظاهر شود و صفت آن مار الاصول پنجاه درم با شراب مطبوخ  
و شربت لیمو از هر یک یک اوقیه یا مار الاصول و روغن حب الخروع یا مار الاصول پنجاه درم با یک اوقیه بپزند  
و حب صبر و حب ایارج که برای اخراج ماده واده میشود مار الاصول استعمل درین قسم صداع فستخه آن پوست انار  
پوست پنچ کرفس سیلخ و سنبل الطیب شیع ازنی انیسون معطکی از هر یک یک شقال جوشانیده صاف نموده و قدر است  
رطل نیم از آن بیک شقال یا دو شقال روغن حب الخروع یا شاشا چون ماده فنج یا بدایارج فمیرا در آن مار الاصول  
یا روغن حب الخروع داخل کرده یا شاشا حب ایارج استعمل درین قسم صداع صفت آن ایارج یک درم ترب سفید و  
یک درم نیم تخم فلفل نصف درم تمونیا انیسون از هر یک یکدنگ کوفته نیمه بگلایب بپزند و حب ساذنجد یک شربت است  
حب صبر و حب ایارج درین قسم صداع فستخه آن حب سطرپی چهار درم پوست لایله ثلث درم معطکی یک درم گل سرخ و انیسون  
و کیترا از هر یک دو ثلث درم زعفران شمن درمی کوفته نیمه آب حب ساذنجد شربتی و دو شقال روغن قسط که طراکون  
درین قسم صداع نافع است صفت آن قسط تلخ چهار شقال سیلخ فلفل عاقر قرحا از هر یک سه شقال چند بید شربتی و قسط  
اجزا نیکو فته در دو پیاله آب جوشانیده تا که نصف رسیده صاف نموده و شاشا و شقال زیت یا روغن کنجد داخل کرده  
چندان جوشانند که آب بخت روغن چناند روغن فرغ چون که درین صداع مالیدنش بر سر نافع است صفت آن  
فرغ چون بودید که بی از هر یک دو شقال چند بید سطر عاقر قرحا از هر یک یک شقال نیم کوفته و یک پیاله آب خوری  
جوشانند چون به نصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چل شقال داخل کرده جوشانند که آب بخت روغن چناند





از هر یک چهار درم چندی نه شقال جو شاییده صاف نموده بر شند طلال نافع برای این قسم مایه خوراک هفت  
آن روغن که و شیرین و شیرین تر آن درم کرده بر سر بالند اگر سببش مرض سوداوی بود علامتش حدت و  
سکوت و کثرت ترس و گریه است طلال نافع درین قسم بعد از فصل اگر ضرر باشد مایه نداشتند باشد هفت  
آن گاو زبان نقشه تم خطی سفید از هر یک سه درم با و نیم جو به گل ترخ از هر یک دو درم پیریا و شان اعلی السوا  
نیخ سوسن از هر یک سه درم جو شاییده صاف نموده مقدس سفید و اقل کرده نیم گرم بنوشند بعد یک شربت است مطبوخ  
مسحوق که بعد از پنج ماه درین قسم مثل است هفت آن غناب پستان از هر یک چهل دانه پلید سیاه پنجم درم  
بسیار شقی اسطوخودوس انجمن افرونی از هر یک سه درم گاو زبان گل می با و نیم جو به از هر یک چهار درم  
سنا و کی هفت درم جو شاییده صاف نموده فاریقون سفید یک درم سودا و نموده نیم گرم یا شامند آفرودز  
باید که به جهت تقویت قند سفید یا شرباب گاو زبان یا گلاب و تخم بالنگو یا شیده بدینند اگر سببش سوداوی بلغمی باشد  
علامتش کسل و لیرن غرض و بطوی آن در طبوبت یعنی دو دان است جلالی نافع درین قسم مایه خوراک هفت آن گلکین  
یا گلفنده درم بقرق گاو زبان و عروق با و نیم جو به هر کدام که باشد بیست و پنج شقال گرفته حلاکه صاف نموده نیم گرم  
بنوشند بعد از مطبوخ مسهل مذکور مرض سوداوی بدیند و غذا نمود آب گوشت مرغ مطبوع از پنبی از عرقان بنوشند  
فصل در صرع در لغت یعنی افتادن است و نوبطیاسه نافع است در بطون مایه از بلغم یا سودا یا خون یا صفرا  
و این نادر است علاج صرع بلغمی سوداوی متفرخ ماه است سبب قوی یا و مطبوخ انجمن حسب نافع از هر یک  
صرع بلغمی که بشارت معده باشد هفت آن ایارج فیکر پوست پلید کابلی فاریقون سفید از هر یک یک درم کوفته  
بسته باب سازه جلا یک شرب است ضما و نافع از برای صرع که بشارت معده باشد هفت آن سنبل طیب  
قتار که در صقل کوفته نیمه شرباب بجمالی سرشته ضما و نمایند گما و ی از برای صرع که بشارت معده باشد  
بسیار چون انگشت پا اول مرتبه یا الا ازان موضع را که از اینجا بخار بدماغ می شود داغ دهند عطر سسی  
نافع برای صرع هفت آن اسطوخودوس فخر فندقی بندی که آنرا به شاکویند و از چینی از برای سوداوی  
کوفته نیمه بر بینی و مندا عطر آورد و دانه پیریا که بخا صیدت سفید است مایه را این عرس یا گوشت  
آن بسکه بخورند همچنین است که سم گور خربوز و بوز نه بخور نمایند

فصل در کابوس و آن علتی است که چون مردم بخوابند چیزی در قصه برکنند که بر سینه افتاده است و این علت  
مقدور صرع است و سبب و مقدمه جنون حسب نافع اندکی هیچ این علاج هفت آن ایارج فیکر فاریقون انجمن

پس در شیشه کرده نگاه دارند و اگر صداع از غلط سوادی حادث شده باشد علامتش گرانی سر است از بلغمی  
 کمتر خوشکی بینی و برون و تیرگی رنگ بطور وقت نبض و فکرهای فاسد و بی رنگی قاروره یعنی سفید بودن رنگ  
 قاروره مثل آب و وانی که نفیج ماده و در صفت آن گل بنفشه گاوزبان گل سرخ اصل اسوس از هر یک یک درم  
 جو شانه صاف نموده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه داخل کرده بنوشند تا زمانی که  
 نفیج و غلط قاروره بکشد پس بملحوظ انیمون استقریخ نمایند غذا نخورند با گوشت بزغال و مرغ فربه یا شمشیر یا  
 حبیب یا این که شعله شود درین قسم صداع صفت آن انیمون غاریقون سفیدانه هر یک یک درم بسفنج فستقی سه درم  
 ایارج فیهقه صفت درم نمک طعام دو درم نیم ملیله سیاه پنجم درم لاجورد مغسول دو درم کوفته بنجیه حب ساذ و شربت  
 دو درم ضماد و نافع از برای این قسم صداع صفت آن گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته آب بنجیه و غلظت بنفشه  
 و روغن بادام و روغن زرد گس داخل کرده در طاون بسته ببالند تا چون مثل مرهم شود بیده بر ضماد نمایند و اگر حدوث  
 صداع از گرمی سافج باشد مانند راه رفتن در آفتاب خوردن غذای گرم و غیر آن از اشیاء و سخمه علامتش  
 تقدم سبب یا وجود و نیست و گرانی سر ضماد و نافع درین قسم صداع که استعمال کرده میشود بعد از التئین طبیعت که بعد  
 اسهال نرسد صفت آن آروجو و کشنیز تر و خبازی کوفته بر ضماد کنند و اطباء از برای این قسم صداع ضماد  
 فرا گرفته اند از او وید قافیه چون صندل و شیاف و امیثا و برگ مید و ما کوه میداریم آنها را و اگر حدوث صداع  
 از سردی سافج باشد مثل برودت هوا و غذا او و واهی سرد علامتش تقدم یا وجود سبب است و سردی نفس  
 ضماد و نافع برای این قسم صداع صفت آن بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مزه بخوش برنج با سفت  
 خام کوفته آب بنجیه و روغن غیر نفیج فله کرده یک درم ضماد کنند بچون نافع بعد از صفت آن مزه بخوش تخم بنیان  
 اکلیل الملک فیصوش شبت شیخ خام تر غار همه دو بنجیه بدستور لعل آرد بخور نافع برای صداع حار و مادی  
 صفت آن گل بنفشه برگ خطمی جو مقشر نمک کوفته گل نیلوفر بابونه همه اجزا آب بنجیه و طشتی کرده روغن بنفشه  
 در آن داخل کرده لعل آرد حب شیپار و مانع را از صفا و بلغم پاک کند و صداع را نافع باشد صفت آن  
 پوست ملیله کابلی سنا و طی پوست ملیله از هر یک هفتده درم و ورق گل سرخ حب انیل از هر یک و اندوه درم  
 صبر قوطری کند از هر یک هفتده درم قفل اندق یک درم کتیر است درم عصا ره ریون چینی مصطکی از هر یک یک درم  
 قفل را در آب حل کنند و اجزای دیگر کوفته بنجیه حب سازند و شری از یک تنقال تا سه تنقال وقت خواب فرو برند  
 و بخوابند و اگر حدوث صداع از بادای غلیظ باشد علامتش تند و سرت ضماد و نافع است سید سندقس سرد و نفع صداع



صفت آن که در جوهر گل بنفشه گل عطری سفید از هر یک یک مثقال کوفته چینه بگلاری اندک روغن گل شمرخ و سرکه بشیر  
و یک گرم بر سر نهادن نماید و تقویم محمول قوه الاطباء والد با جاقدر سر درین قسم صداع فسنحه آن غناب فراسانی و پهلوان  
در وقت بیدار شدن و در وقت شغال بخیا نند و صبح عرق منقوع غناب را کوفته تخم خرفه و تخم ششاش از هر یک یک مثقال  
در آن شیر کشیده و طباشیر یک انگ که در بران پاشیده بنوشند و بسا باشد که عوصن کرده شود و تخم خرفه و تخم  
ششاش به تخم کاهو و تخم خیار مقشر و تخم باد رنگ از هر یک یک مثقال و اگر عوصن کرده شود منقوع بشراب بنفشه  
بشراب ششاش در شدت وجع نیز صواب است و مقدار شربت هر یک ازین اشربه یک اوقیه است و لوی  
طیلس کلج منقول ازین سرافیلون محمول حضرت سید سند در این قسم صداع هر گاه بوده باشد احتیاج طیبین است  
فسنحه آن لوی سیاه و غناب از هر یک ده دانه و نمک سندی یک اوقیه و نمک طایفی هشتاد و سه گره پانزده  
باب گرم بخیا نند و صمان نموده فاموس خیار شنبه و خربسین فراسانی از هر یک ده مثقال در آن حله کرده بپاشند  
و اگر ماه که صفر اوی باشد یا بختار است ساره پوست پلید نرود و مثقال پوست آله و مثقال درین تقویم  
داخل نماید غذا شور با سه ماش و برنج که در آن کدو اسفناخ و کاهو و امثال آن باشند کنند  
و اگر تب نباشد گوشت بزغال یا گوشت خروس بجه داخل نمایند

فصل در سه که بخوابی سفر طاست روغن بنفشه روغن باو ام روغن کدو و درین و گوش چکانیدن و  
مالیدن بکف دست و پا و فستین و حوالی آن و ناف همه اقسام سرد را نافع است روغن کاهو که بکف دست  
و سر و صبح بیسی نافع مرطب و منوم است صفت آن شیر کاهو و صند روغن باو ام یک حصه با هم بچشانند  
که روغن جانور روغن کدو هم همین اثر دارد و در دوم سرد تر است پوست کدو خراشیده و با شحم و تخم او را  
بکوبند و آب آن گرفته چهارم حصه روغن کنور آمیزند مثل روغن کاهو تیار نمایند و یا از مغز کدو شیرین مثل روغن دوم  
فصل در نسیان که فراموشی است علاج روغن نرگس و روغن سوسن را مالیدن بر سر پان  
عادت از سردی و خشکی را نافع است و استعمال ایاره فیقر نافع است از برای نسیان بلخی ضما و نافع از برای  
این قسم صفت آن خردل سوده بهسل سرشته بر سر نهادن نماید شحم صمغ نافع از برای نسیان صفت آن  
اشق را حل کرده جو زبوا کوفته چینه آب سرشته بشکل شامه ساختن بوند مجرب فیقر است -

فصل در محق و در عونت که نقصان عقل یا اطلاق فکر است معجون پلا و در نافع است از برای  
ایرج فزونی که یا که سودا یا بزم باشد صفت معجون ملا و غرض از غرض فلفل و جگرکی شود نیز از هر یک ده مثقال

ششم غفلت ناک است بر یک نیم درم یا در فی برای طیب که معصیت داند جل یک شربت است و غدا باید که لطیف باشد  
فصل در سکه که سده است در بطون و مانع و بان مطلق باشد من حرکت جمیع و تنوی نفس و بسا باشد که نفس نیز  
بیشتر غصبت میگردد که احساس کرده نشود و درین حال شاید میگردد و مریض بمرده پس باید که در پیش نظر گذارد  
اگر عکس نادر چشم ظاهر شود زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حاصل و حادث میشود و آنچه از دم باشد  
علتش سرخی روی و پیری رنگهای گرون و رنگهای سرور و است حقیقت درم درین قسم مرض بعد از فصد فیضال  
حجاست ساق غصبت و آنچه از بلغم آید علتش سفیدی رنگ است تقدم اسباب بلغم است مطلق که در حال  
و گویز نزد صفت آن نیزه کرانی بادبان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده غسل بایات  
داخل کرده و جوهر نمایند و حقیقت کنند آنرا حقیقت که از سناری و قنطور یون و ششم غفلت سازند بعد از ناک اخل نمایند  
حقیقت محاده که در سکه بلغمی مانع است حقیقت آن آفتیون از بلغم غفلت از هر یک یک شمشال بسنج فصدی  
و در شربت بودینه شقی یک بسته جو شانه و بیا لایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته و در هم روغن با بوند و اخل کرده  
حقیقت نمایند و اگر درین حقیقت دو درم ببرد از غنی و یک شمشال نیم که در حقیقت درم آب کامه داخل نمایند میگردد  
اثری و چون تپه را گرم کرده بر بالای طلاقی غنی گذارند که در پیش نهنگ گذارند که اگر گرمی بلکه اسراف سر سر درین قسم مانع است  
فصل در علاج و استرخا که نزد طبیبان حرکت نموده است و در این اسراف اگر نصف اس باشد  
خارج و لقوه است و اگر تمام پان سوا بر اس فرو گیرد بطولان حرکت آنرا بوی میا گویند اگر بطولان حرکت یک  
عضو باشد آنرا استرخا نامند علاج باید که چهار درم بر اس و در آب جوشانیده نماید جلای که بعد از چهارم  
تا پانزدهم از نفیج ماده داده می شود حقیقت آن را از یانه آفتیون از هر یک دو درم با و پنجوی سه درم در پانزده  
سیر آب جو شانه تا نصف رسد بیا لایند و درم گلکبکین عملی در آن عمل کرده صاف نموده بوشند و فصد  
نخود آب با شیر و حسب القدر و اندک و این یعنی در عفران بخورند و عوصن آب گلاب یا عرق با و پنجوی سه درم حقیقت  
که در سکه ذکر شده بعد پانزدهم دو سه مرتبه حقیقت نمایند چنانکه پس از استعمال حقیقت آن انتفاع بلغم نمایند حقیقت آن  
صبر تری طری بخوردم بوزیدان تر به سفید غار یقون سفید از هر یک سه درم بلغم بندی یک درم کوفته بخوبی حب سازند  
شرقی دو درم و نیم درم بیا نام نخود آب کنجشک و کبوتر و کبک و بعد از آن در گوشت و این یعنی در عفران و قنطور  
و صفت وزیره و پیل بوا انداخته بخورند گلکبکین که مستعمل در فالج و سایر امراض بلغمی باشد و در عذر و کشنج و سمه و  
بلغمی و استقامت و سوراخ حقیقت است صفت آن برگ گل سرخ تر از قیسه کرده کین عمل معنی را القوام آورده و در پانزده



عاقراً حاشونیه قسطاً فلفل و از هر یک یک درم سداب جنطیاناز و زنده مرچ حلیت حب النار چند پخته  
 شیطون چند می خرد از هر یک پنج درم غسل بلا در چهار درم و نیم و رو با کوفته نیمه روغن گردگان چرب نمایند  
 و با سه وزن او و یوسل صاف بسترند و بعد از شش ماه استعمال کنند ششتری کشتال الفرو یا صغیر منافع آن قریب  
 به نافع کبیر است صفت آن بلیله سیاه پوست بلیله امده قشر از هر یک ده درم سعد بنیل کند روغن زنجبیل غسل بلا در  
 از هر یک یک درم او و رو با کوفته نیمه روغن گردگان چرب کنند و با غسل بلا در و سه وزن او و میان بسترند و بعد از شش ماه استعمال کنند  
 فصل در رعشه و آن مرضی است که حرکات غیر ارادی با ثبات ارادی مختلط باشد و صعب آنکه در جانب چپ بود  
 جلای که نافع از برای رعشه که از سوء مزاج بارد سافج یا ماوی باشد صفت آن انیسون بادیان از هر یک  
 سه درم جو شاییده صاف نموده گلگین غسل ده درم در آن حل کرده و صاف نموده بنوشند و غذا نخورند و با شیر ده  
 حب القرطم و گوشت کج شک و کبوتر یا گوشت آهو طبیب بدار چینی و فلفل و زعفران باشد و اگر ماوی باشد نقیبه  
 بلغم نماید و اگر از غیر باشد علامتش ترک شرب بلکی طلای نافع از برای این قسم رعشه صفت آن  
 روغن گل سرخ روغن مور و سرکه انگوری در هم مخلوط نموده بسترند

فصل در لقوه و لقوه مرضی است که وی از یک جانب فرو کشیده شود و صفا و نافع لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار  
 یا گاو کوهی آنچه بستر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر نهاد نمایند و وای نافع از برای لقوه صفت آن روغن  
 پودینه و شتی بستر که انگوری جو شاییده یا لایند زیر ابرو و پیشانی انداخته و فصل آنرا میوند طلای نافع صفت آن خردل  
 سوخته بستر که بسترند و طلا نمایند یا آنکه اصل علاج این مرض آنست که اول نفع مایه و بنده بهاء الاصول پس نقیبه نمایند  
 پس دوائی المسک مخلوط نمایند این همه در ماوی است و غرغره و منصفیات را اثر طلب است بعد از نقیبه غرغره که فلفل و لقوه  
 و صرخ را نافع بود و صرخ را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت آن ایارخ فلفل و روغن خردل زنجبیل عاقر قمر و زیت  
 فودنه صغیر اصل السوس پوست پیچ که کوفته بسل آینه غرغره نمایند

فصل در اختلاج که حرکت عصب باشد از بدن بخلاف عادت اگر اختلاج از ریج غایط باشد که متولد شود از باطن  
 اکاد نمایند آن عصب السیوس گندم و نمک بار و روغن فرفیون و روغن قسط را بعد از آنکه موضع را بنحویه خشک مالیده باشند  
 که سرخ شده باشد طلا نمایند و اگر از این تدبیر وضع مرض نشود نقیبه بلغم نمایند یا با ریج فلفل یا عصار یاقون

فصل در زکام و نزله فرو آمدن مغز و مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلوفه و ریه نزله  
 گویند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدیم سخنات ماضی

مثل در آفتاب شستن خوردن و هواهای گرم مثل اینها پس اگر اشتدای بدن باشد قصد اسهال نمایند و در  
مادی بعد از تنقیه در سافج در اول شب آب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر بنهند و خدا مارا بشیر باشد  
و یا ماش که با سفانا ج بنشیند و اگر از سردی باشد علامتش گزافی سر و گردن و دست و پا و کسانیت راحت یافتن  
بسیار است که منع از سردی کند و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بر سر رسد و اگر از غلبه خلطی باشد علامتش  
معده میگرد و پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سردی مزاج سافج بنطولات و کساوات و شحمات الکفلا کنند و گفته اند  
که حمام در اول زکام باد و در آخرش نه و در زکام حار در اول و آخر منقبذ باشد و نزله گرم را بشیر آب بنشیند  
و سرد را به بر شمع منع کنند و مصلوح نافع از برای خداوند نزله صدف است آن سر بنفشه خشک بخورم اصل السون منقش  
نیکو فته و درم در یک طل آب بچوشانند تا بپزد و بعد رسد یا لایس و میست و درم گلکند در آن حلاوه بنفشه حله میسند  
جسی لطیف از برای نزله صدف است آن سر بنفشه دو درم رب السون یک درم کوفته بصل بنیا شنبه بقدیر کفایت  
سرشته حب سازند جمله یک شربت است جسی نافع از برای اسهال حاوشت از نزلات اینی این حب باغم خلط را  
بر آورد و صدف است آن رب السون تم کوفش را زبانه پیرس یا شنان غار یقون سفید را زهر یک یک درم مفر با ورم  
تلع بخورم فایز بنفشه درم کوفته بنفشه حب سازند شحمومی که چون نزله بسینه بر نفع رخشان آن آب سینه کنند  
صدف است آن شونیزریان کرده یک شبانه روز در سه که بنیساند پس در پارچه کتان بنی بسینه متصل بپوشند تا مادی از  
بیان بنی کشند شحمومی حبت کشاون شده بینی در کام صدف است آن اجو این را یک شب در زهر یک تر کرده و  
خشک نموده بپوشانند انگیابی که بهین نفع کند صدف است آن سبوس گن درم را بسیر که بچوشانند و سرد را به بخار آن  
دارند انگیابی که چون سده بینی را که گرفته باشد و از دهن نفس کشند فی الحال بکشاید صدف است آن و گیوه پراش  
سازند و بنجیل فافل اندازند چون بخوبی شود سرد را بر بالا آن بپزند و در واسه بر سر استشته باشند تا بینی  
بپزد و لیکن می باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه با و نزلند شحمومی که نفع رخشان نزله بکلوسینه کنند صدف است  
آن کلنار فارسی حب الاس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک که مانع مجموع را در پیاله آب  
بچوشانند چون یک پیاله آب باقی ماند صاف نموده غرغره نمایند

فصل در بیان اطر ایفلات که برای امراض سرکار آید اطر ایفل صغیر حبت تقویت و مانع و تعفیه و درن کوا  
سفید صدف است آن پوست پایله کابی پوست پایله سیاه پوست پایله آمله متشبهه جلا به بر کوفته و بنفشه بر و غن کا و چرب است  
اصل بر سرشند و از و درم تا بخورم استعمال نمایند اطر ایفل کبیر حبت تقویت مانع و معده و قوت با و صدف است آن

باب دوم در امراض چشم

فصل در سرد کردن چشم ملتحمه است اگر از خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاهای عروق چشم  
و بسیاری و خشکست علامتش غده قیال از جانب ورم است و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست غده نمایند  
و جماعت گفته برپس کردن و بلند طبیعت فرمایند بشرطی که متخذه باشد از عذاب و آلوی سیاه و گل بنفشه و شیا و این  
با سفیده و تخم مرغ یا بشیر و فستق سوده کشته تروبرگ عنب الثعلب خرقه تر مجموع را کوفته بر پیشانی و چشم نهاد نمایند  
خنده حدس و ماش یا بشیر و یا دام یا روغن کوسه و اسفناج چاشنی واده تر بندید و شکریا برگ خرقه و کدوی تازه  
چاشنی واده تر بندید و فستق سوده و تخم مرغ نیم شست اگر قبض طبیعت باشد بخورند و اگر سرد از صفرا باشد عسل  
آفت که ناماس و سرخی و خشک از دوی کتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علامتش آنست که اگر مالغ نباشد فستق کنند  
لیکن اندوی اخراج خون نمایند پس اسهال کنند بطبوع بیلید یا بطبوع خیاض بشیر و اگر دو ورم پوست پاینده زرد  
یکدم کشمش کوفته بآب گرم و بنده خوب باشد ضماد نافع از برای این قسم در صفت آن لعاب بهر اجزای قطران  
به در ورم آینه کوفته پارچه را بان ترو و به چشم گذارند و اگر مدیالین باشد طبیعت را بشیر شست حکم کرده و در کلاب و کشنیز  
خشک یکدم بآب خیسانیده نهاده ورم داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر در از بلغم باشد علامتش عظم ورم و  
و بسیاری آب ریختن از چشم و ورم و سرخی اندک و گرانی و خشک بسیار شیا ف برود و در کلاب حلیه سه شسته و تخم کتان  
بلعاب گل خلی سوده و چشم کشند ضماد نافع از برای این قسم در صفت آن صبر تقطری تخفیف کی مرکب زعفران  
بآب سوده بر چشم نهاد نمایند غذا نخورد آب یا بشیر و صبر تقطری خورند حلالی نافع از برای نفع ماد این قسم در صفت  
آن باور بنجوبیه رازیانه از هر یک دو ورم صبر گل بنفشه خشک از هر یک یکدم اصل السوس یکدم ورم بنوشانند  
بیا لایند و گل قناری و ده ورم و ران حل کرده و صاف نموده بنوشند و این جلد یک شربت است و اگر گل قناری  
در غلی گل سرخ دو ورم بنفشه و صبر گل قناری و ده ورم و ران حل کرده و صاف نموده بنوشند و این جلد یک شربت است و اگر گل قناری  
گروه و اسهال بسبب صبر و یا راجع فقیر کنند و اگر در از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی چشم و تغییر رنگ  
و وجع ناخسره اندک که سرخی ملتحمه و گاه بود که سرخی در ملتحمه نباشد اما در پلک چشم البته باشد



جلال سیب نافع از برای این قسم صفت آن گاو زبان پریشان و شان سرخ شده باد و بوی از هر یک سه درم جو شایند و صاف  
نموده و گند آفتابی ده درم در آن حل کرده جو شایند و آن را دست نمایند تا اثر نفیج در قاروره ظاهر شود پس تنقیه کنند  
بطلخون افیمون پس شیان افیمون بلعاب گل خطمی که بشیر و خمر گرفته باشند سووه در چشم چکانند و در ابتدا  
او و در انتها شیان و بنار چون در چشم کشند و غذا ماش و نخود و اسفناخ بروغن گاو پخته بخورند و اگر مرد  
از باد و فلیط باشد علاجش تعد آن به گران سوسیلان رطوبت نباشد و گاه باشد که بسبب تدر  
سرخ باشد کماوی نافع از برای مدی صفت آن با بود شیت معتبر اکلیل الملک حلیه فو تیخ  
سداب در آب جو شایند سر به بخار آن بدارند و آن را طول سازند و نفلس را کما و کنند و در  
پندی که آنرا پو ملی گویند نافع بود و براسه در صفت آن لوده زیره سفید به یک طریقی اجزا مساوی گرفته  
میخته و بر پارچه کتان نازک بستر چشم نهند پو ملی دیگر نافع ترین اکثر امراض و براسه تسکین درد و رفع  
بجاست صفت آن نیله تھو تخانیم سرخ افیمون دوسرخ مرد سنگ دوسرخ رسوت خالص چهار سرخ  
پوست خشکاش و دما شیب سمانی سه ماشه زرد چوب سه ماشه زیره سفید سه ماشه لوده هفت ماشه گرفته میخته در  
آب بستر آب تر کرده و دوسه قطره ادوی در چشم چکانند و بالای چشم پو ملی ساعه بساعت بگذارند شیه عجیب و  
غریب است پو ملی دیگر صفت آن کوکنار یکده و افیمون هفت ماشه قفل و عدد زرد چوب مقدار نخود  
برگ لالی گرفته پو ملی بسته در آب سرد نموده قدر سه در چشم اندازند و بالای لاسه چشم پو ملی مذکور میگردانند و بشان  
پو ملی دیگر از تالیفات اطباء هندی نافع از برای در صفت آن زرد چوب لوده زاج سفید جو دار سنگ سفید  
تخلخل سفید تو تیا سبز افیمون همه را گرفته میخته بهم آمیخته در چند پو ملی بندند مقدار دوماش و آب تر کرده و چشم  
بگردانند و صاحب در را بایک دود و غبار و سر ما و گراما و روشنی و سفیدی و بر یک چیز گاه کرون بسیار بوی  
نظر از آن بگردانند و از جیامت بسیار احتراز نمایند و اگر سنگی منقرط و استخوانی در عشا و از چیز باسه  
بخار ناک مشل سیر کربن ترشهای بسیار ترش و بیداری بسیار و خواب اجتناب نمایند  
و در بیان طرفه و طرفه نقاله سرخ ست بر سفیدی چشم بسبب کشیدن رگه از تھو علاج خون که بهتر  
یا فاشته که از زیر پر چون بر کشند بیرون آید و را بندار گل ایمنی آن ختم کنند و در انتها آب اکلیل الملک یا لعاب تخم حلیه  
غیر شسته آن ختم کرده در چشم چکانند و اگر اندر دست سفید و کشنده خشک و گلاب میسایند و در چشم چکانند نافع است  
و اگر بهر دانه داخل نمایند بهتر است

فصل در سبب آن غشائست که بر سطح ملتحمه متولد شود و از مسام غریبه که شباهت بر گداز باشد از غشای قریب تر جدا شده و شیان  
و شیان نیز چون در چشم کشند نافع آید و دوائی که در چشم را بیک خطه ساکن کند صفت آن لود و سید و گندم و غن گاو  
بر یک چهارم هم به این هم که در چهار غلوه سازد و سفالی بر کشد و لود و سید و گندم و غن گاو بر کشد و لود و سید و گندم و غن گاو  
نهند تا آن زمان که سرد شود پس غلوه دیگر که گرم شده باشد از چشم نهند تا آن زمان که سرد شود و همچنین کنند تا در چشم  
فصل در جرب عین و آن مرضی است که پلک چشم در شب و صبح بود و با غارش و آب ریختن و جو شستن و آن را  
خرد که سر ساقه سفید بود و پوستی تنگ از آن جدا شود یا دانه های باشد بصورت دانه های انجیر شیان و آن را  
ساق کشیدن و چشم بعد از فصل و فعال و اسهال بقصر بنفشه نافع است و در نوع آخر شیان و امر حاد و شیان و آن را  
در چشم کشیدن بعد از فصل و تنقیه نافع است

فصل در جرباء الا جفان و آن عارضی است که پلک چشم سخت شود و چنانچه بروقت که از خواب بیدار شود چشم  
تواند شود تا زمانه که درست بهار و صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
و سدر به بخار آن آب گرم دارد و چشم را با آب گرم شستن سود دارد

فصل در سداق و آن مرضی است که پلک چشم غلیظ شود و خار شسته داشته باشد و مژه بریزد و در ابتدا  
حدوث این مرض سداق را بگللاب خیسانیده و در چشم کشند و نافع از برای سداق در ابتدا صفت آن گل بنفشه  
خرد و تر برگ کاسنی تر که غلوه غن گاو و آن را که در صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
بروغن گل مخلوط کرده به پلک چشم طلا نمایند و اگر سداق در مژه غلیظ باشد و صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
به بخار آن بدارند و شیان و آن را که در صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
فصل در قمل بینی و آن مرضی است که بینی پر شود و غلوه غن گاو و آن را که در صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
عاقه حاصی و آن را که در صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
فصل در شمر زاید و آن مرضی است که بینی پر شود و غلوه غن گاو و آن را که در صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
یک یک و نافع نمودن و آن را که در صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را

فصل در غریب که در غریب است که گوشه چشم جانب بینی و ناسور شود و شیان و آن را که در صفا و نافع از برای این حالت صفت آن گل بنفشه گل خطی باب پنجم و آن را  
بقصر بنفشه و چشم کشند نافع است صفت آن صبر قوطی کند را نیز در وقت سفید و دم الاخرین سر ساقه سفید و شیان و آن را  
گلزار فارسی از هر یک یک گرم زنگار رنج و دم شیان ساخته آب سوده بر موضع ناسور چکانند شیان و آن را

از هر دو گاو یک درم و دهن بلسان بآن مخلوط کرده شکسته نموده شیاوت سازند و این شیاوت از برای ابتداء  
نزول مایه و انتشار و بیاختن نیز نافع است و این هر دو شیاوت را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچانه  
و باد و سست نمایند و اگر این کفایت نکند بهتر الایسل طلا موضع غرب را و نفع کنند

**فصل در قهر حه یعنی پیش چشم اگر چرک داشته باشد علاجش آنست که بمار الایسل یا شیره و خمر بپوشانند و شیاوت کشند**  
**فصل در بیاختن و آن سینه است که بر قهر ظاهر شود و اگر بوزن قهر باشد تمام را بکشد و اگر در و صدها**

**و شقیقه عارض شود بعد از نزول سبب قهر و خمر و خمر معتدل بچشم کشند بویون الله تعالی نافع است**  
**فصل در ورم و سحر یعنی پرتاب شدن چشم و سیلان اشک چون بعد از تنقیه اگر بدن مستطیل باشد سر نه صفتی و**

**توتیا کرمانی مساوی کوفته بخیه ملغم چشم کشند و از میوه و شور با پی پی بکشند و بپوشانند و بپای علیل نفع است**  
**فصل در نزول آب و آن رطوبت باشد غریبه که در قهر عینه میان رطوبت پیشین و طبعه قهریه بایستد و**

**نافع دیدن باشد علاجش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل شیشه و گیس و موی پیدا آید بپوشانند و آب بپوشانند و بپوشانند و بپوشانند**  
**از بخارات معده فیزی باشد پس اگر هر دو چشم و اتم نباشد و در وقت امتحالی معده زیاده شود و در وقت گرسنگی کم شود**

**از بخاری باشد پس تنقیه در ابتدا نافع است و غرغره کردن و بعد از آن صند با سلیق شیاوت و مرارات کشند و از شیاوت**  
**میوه و از هر و لنبیات بر پی پی نهند و قلیه و کباب بپختند و نان خشک خورند و بر تشنگی صبر کنند و اگر استخراکم گردد منع دیدن کنند**

**قدح باید کرد و اینکه قابل قدح بود و سفید و دقیق باشد و آنکه علیل چراغ حساس کند و آنچه قابل قدح نباشد غمهی**  
**و زیستی و جسمی و آسمان کوفی و نفشی یا رقیق که هنوز بحال نرسیده باشد و همه را قابل قدح گردانیدن ممکن است**

**و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد و خیالات مذکور غوث از نزول آب نباشد**  
**فصل در غشای شیکوری علاج آن آنست که بعد از تنقیه و از فضل را بهانی که او بگریز که کار و بران کشیده باشند**

**بپایند و در آن آتش نهاده باشند و آب بیرون آمده باشد بپایند و در چشم کشند شب کوری زایل کند**  
**فصل در چهره یعنی در کوری نافع است آن را شراب عناب و شراب نخل و هر لیس که گوشت گاو**  
**فصل در ضعف با صهره دوا می هندی تنخ از رتن جوت و توتیای هندی و پنخ زعفران و سنگ بهری**

همه با از هر یک جزوی کوفته بخیه کحل سازند

**باب سوم در امراض اذن**

**فصل در بیاختن و جمع الاذن یعنی در گوش قطره نافع از برای درد گوش حادث اگر کسی صفت آن را بپوشانند**

و لعاب بعد از نیم گرم چکانند نافع بود ضمما و نافع از برای این قسم در گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کافور  
 تازه برگ خرفه کوفته از بیرون گوش نهاد نمایند قطره‌ری نافع برای در گوش از سردی صفت آن جنین نوزده ماهه  
 روغن شبت یار و روغن فجل که در آن چندید برشته و مرکب حل کرده باشند یک گرم در گوش چکانند و گوش را به بخار گرم از  
 آب گرم بدارند و گوش را به زمین گرم حمام کنند ضمما و نافع در این قسم در گوش صفت آن گل بابونه گل غنمی سفید  
 اکلیل الملک شبت سداب یکم کوفته آب پیخته ضمما نمایند انکباب که گران گوش را که از عقب سهل پیدا شده باشد  
 و سبب آن بخار است بود ذلیل گرداند صفت آن بابونه اکلیل الملک فیصوم از هر یک ده درم تمام فرنگوش اذخر  
 پوست پیچ بادیان پوست پیچ کرفس گلشن یک پنجم در ده آثار آب چو نشانند تا آب آید و قطره گوش را  
 به بنمایان دارد و قطره جوالی گوش به نحو ساند که آب اندر صماخ نرود

فصل در قروح اذن علامتش تقدم درم اذن است و خروج مده اندر دوت نرود و غسل سرشته قتیایان  
 آلوده در گوش نندب یار چرب است و واسه جهت در گوش که سپیس تول یا و برودت صفت  
 آن برگ آگ یعنی دار تازه بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب سازند پس بمالند  
 و پیشتر ندوچ قطره در اذن چکانند

فصل در دودال اذن یعنی گرم گوش قطره نافع براسه آن صفت آن آب برگ شفتا و آب  
 برگ آلو چکانند قطره دیگر صفت آن مبرق طری باب برگ سداب در گوش چکانند قتیله سفید  
 صفت آن مبرق طری لبکه سوده در گوش نند و این همه تدبیر کرم بود بعد از آن طری لبکه نند تا بیرون افتد  
 فصل در دوی طنین یعنی آواز گوش انکبابی نافع بعد از تنقیه با پنجه مناسب خلط بود صفت آن  
 بابونه اکلیل الملک فیصوم شبت و آب چو نشانند بر گاه رنج کم شود بخار آن را بگوش رسانند چاره  
 بسپید که بخار بیرون نرود بعد قدری از این آب در گوش چکانند و اگر از بنجار معده بود تنقیه معده و حق و هله  
 کنند و مداومت با طریفل کشنیزی نمایند و اگر از خشکی و مانع بود استعمال مرطبات و مانع از افزاید و اسهال  
 نمایند و روغن بنفشه با دام و روغن کدو در گوش چکانند و از جماعت و بیاض صفت اعراض نمایند

فصل در دخول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پای  
 که جانب آن گوش بود بایست و گوش را بر کت نهاده چند مرتبه بمالد تا آب بیرون آید یا نافه در گوش نند و بکنند  
 یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یکطرف آن را در گوش گذارد و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازد تا لطف آب چکانند

فصل در طرش یعنی کروی آلهه مولود و دیار عرض بود و پیری یا از شنج عصب غروش یا بواسطه ضربت  
قابل علاج نیست و آنچه ازینما نباشد بواسطه تصاعد انجمه صفرا یا بلغم باشد علاجش سهل و مفرط باشد مثل اینست  
و نمزنی و طبع بلید قطوری نافع درین قسم طرش روغن گل با آنکه سکه سکه چو شانه تا سکه سکه برود و روغن بانه  
در گوش چکانند یا روغن مذکور را بار و روغن بادام شیرین و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب تمرندی  
بنوشند و آنچه ازین بخش اعلا و غلیظ باشد با سمع باشد علاجش نفعی نماند است شراب سطلو و روغن بنفشه است یا باغ فیه و بجز قیاق  
فصل در غول که او را غول و امحص فی الافرن یعنی در آمدن سنگ ریزه یا گندم یا نخود و در گوش باشد که اگر کند  
گوش را علاج آن روغن بلو و تخم و زیت و روغن ترب و روغن قسط و در گوش چکانند و عطسه نماند و بینی گیر  
تا بیرون آید و آنچه از غول و غول و گوش را باید بود و علاجش بریدن است اگر ممکن باشد

باب چهارم در اراض الفه

فصل در رعایت بینی آمدن خون از بینی و اگر در بجران باشد منع جایز نباشد الا بوقت افراط و آنچه ازینما  
و غلبه خون باشد منع نماید کردن و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علاجش آنست که اندک اندک آید و خون  
قیمت و با حرارت بود و بعد از فصد و فغال و تسکین و تغلیظ خون بشرب عذاب یا آب رنک از پیترهای گرم و نیز  
نمودن و آب سرد و پیشانی و سر ریزند طلا می نافع برگ امرو و برگ بید و غیره و کوفته بسکه بسکه بر پیشانی  
بمالند یا بکوبند که سرشته بر طلا نمایند و دوائی که عاف بدهد که صفت آن بلبل گل معطر نارغام بر آب سوده  
آب سحوط کنند از هر قسم که باشد فصد شود و ویه که بدوی بینی که صفت آن جوز بود و از چینی بسیار قشر لیمو  
یکدم کوفته بخینه باشند بخورند دوائی که بر احتیاجی و در کینه صفت آن آب برگ چیتاب بلبل و بلبل و آمله  
در بینی مالند و ریش بر صحت آید و روئی که چون در بینی و سینه خون باز دارد و صفت آن گلنار فارسی مالند و نیز  
افزون گردد آسیا کافور قیصری و هم الاخوین که با کوفته بخینه روی بینی را اول بگلنار بشویند و قدر سه از آن  
در سر قلی کرده و در بینی و سینه اگر نسج عنکبوت را آب باور و ج یا سیاهی دوات کرده از خود در مذکور بران بشویند  
در بینی نهند آمدن خون بند کند و چون سرگین تازه خور را بمشازند و آبی که از ویرون آید و در بینی چکانند و بار بار  
بکوبند و مجسمه بر جگر نهند اگر عاف از جانب است با غده و بر رنند اگر جانب چپ بود بختن بخران منع دعا کنند  
فصل در شکلی یعنی با از حرارت و پوست بود یا از غلط المزاج که در آن حرارت اثر کرده باشد و خشک شده باشد و آنچه  
از خشکی و گرمی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نمایند

و بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام حریب کرده بخار و میزند و آنه خورون و بوی کردن کشتن تر نافع بود  
و اگر خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند

فصل در زدن الف غرغره که بعد از تنقیه سبب یارح و حبس نافع است صفت آن خردل کوفته سکه بهین  
داخل کرده غرغره نمایند و صبح بینی را به بلش تر بشویند نشوق نافع و آب باورج سوخته استنشاق نمایند  
عطاس بینی عطسه بسیار آمدن اگر از گرمی و مانع باشد باید که از گرمی پاره بین کنند و از دود و غبار نیز و طلا را  
خشک بر پیشانی و سر مالند و بوی خشک مثل کشتن تر به مندل بپوشند

فصل در فروغ الف هری سمیت فروغ رطبه بینی صفت آن سردار سنگ سفید آب قلمی اقلیسیا و فنی از هر یک  
یک درم کوفته نیمه موم سفید کشتقال بروغن گل پنج ششقال که اخته او به را بآن مغز و ج کرده استعمال نمایند اگر بدین  
باشد فصد کنند هری سمیت فروغ یا سبب صفت آن مغز علم گاو بروغن بنفشه که اخته اندک اندک لعاب  
به دانه داخل کرده بر هم زنند و اگر خشک بود موم روغن کافی است

### باب پنجم در امراض فم و حلق

فصل در شوره فم اگر از صفرا بود و علامتش فصد و اسهال مطبوع پیدا است و بعد از فصد اسهال آبی عنب الثعلب  
و آب کاسنی تازه و آب کشتن تر و آب سماق و آب شاه قوت و اندک سرکه انگوری مضغه نمایند و روغن نافع  
صفت آن تخم غرغره طباشر سماق گل سرخ ترو جودس و قشیر ابرو بر کوفته نیمه در دهان و در دهان پاشند  
فصل در شوره بینی بوی بد که از دهن آید از حرارت معده بود و علامتش گرم شدن بوقت تناول غذا و شستن  
دهان بود و علامتش هر صبح آب آلوده در خشک که به راه آب خیسانیده و صاف نموده باشند بخورند و از پیرایه  
گرم پرهیز نمایند اگر از بلغم معده باشد علامتش آنست که شستن دهان و طعام خوردن ساکن نشود و علامتش  
تنقیه معده با سهال وقتی است و در جمیل پرورده در دهان گرفتار و در دست باطله فعل کشتن تر و روغن نافع است و اگر  
از فساد و لثه و عموور باشد سبب فرو آمدن رطوبات یعنی رطوبات معده از سر مضغه نافع و درین قسم بعد از تنقیه  
و مانع با یارح فیه برک مورد بگللاب و سرکه جو شاند و مضغه نمایند و مشک و در دهان نگذارند و اگر از فساد  
و عموور نباشد فصد قیال و اسهال بقرص بنفشه کنند مضغه نافع و درین قسم برگ مورد و گل سرخ و سماق یا آب  
گللاب جو شانیده صاف نموده مضغه نمایند و ترک شیرینی نمایند و اگر بجز فساد و دانه نباشد و از شستن و  
پاک داشتن و خوشبو کردن دهان گرفتار و فصد و فصد و دانه را بکشد



فصل در اورام شفتین یعنی زرم لبها علامت بر خط را در یافت کرده متفرغ آن کنند ضماد نافع از بر سر  
اورام شفت که از خون و صفرا باشد صفت آن از عددس و کفنه تر کوفته بلعاب سبغول سرشته ضماد نافع  
ضماد نافع از برای اورام بلغمی مسوداوی صفت آن با بونه کلل الملک کل غلی زیر کمان تخم مرو و صندل و قاریز  
فصل در اورام غمور لثه یعنی اناماس گوشت دندانها و مجموع غمست یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت  
باشد علامت آن بشتاسند اگر دمووی بود قصد فیقال نمایند و اگر صفراوی باشد مطبوخ بلیله و پنبه  
که درین قسم مفیدست صفت آن آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضغه نمایند  
و هرگاه از طوبت و برودت باشد علامتش سفیدی لون و دم و سردی است که بزبان محسوس شود مضغه  
درین قسم نافع صفت آن غسل معنی بلعاب حله حله کرده و روغن کوسفند و روغن مصطکی و گل نموده مضغه نمایند  
فصل در راشه و میه یعنی آمدن خون ازین دندان اگر از غلبه خون باشد قصد کنند و اگر از حدت خون باشد  
منظطات خون نوشتن مثل شراب عناب مضغه نمایند لطیف سبغات قالیقه که نافع بود مثل شراب عناب  
و شراب زرشک آب غوره بنوشند عددس پنجه غذا کنند سفون نافع از برای این قسم لثه صفت آن  
گزنه بایج گلنار فارسی طباشیر سفید گل سرخ ساق پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته پنجه  
سفون نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در هترخای لثه اگر بیب طوبت باشد علامتش آب از دندان رفتن و احساس سردی لثه  
و لرزیدن فلکین و روقت سخن گفتن است سفون نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی تری  
صفت آن قرقر و مصطکی سعد پندی گل سرخ گلنار فارسی بنبل الطیب جوز السراجز کوفته پنجه  
بوزن مساوی برین دندان پاشند

فصل در ورود دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد نسکین یابد و اگر از غلبه خون بود  
فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا باشد مطبوخ بلیله و پنبه قریاق الا انسان و گیسو مجرب بر دندان را که از سر  
بود و در کند صفت آن چند بیت حرطیت قرقر زراوند و زنجبیل و سیاه انیسون بزر الینج مساوی  
کوفته پنجه برشند و پنبه را بدان آلوده بر دندان نهادن واجب ساخته و درین گیرند مضغه نافع از برای  
ورود دندان از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزر الینج پوست شخاش باب جو شامی صاف نموده  
سرکه و گلکاب و روغن گل و گل کوبیده مضغه نمایند اگر نسکین یابد بهتر و لا قدری انیسون وضع در دندان قدری بموم

بالا سے آن بندند و اگر از سردی باشد این مضغه که نافع است بعمل آن صفت آن قوتج صغیر عاقر قرحا بزرگ  
 و زاب جوشانید و صاف نموده مضغه نمایند و قدری عاقر قرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری بترش شود  
 و بر موضع در نهند و باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس اشتها باشد و پیش از آن شش  
 باشد و دایم قبو آن موده میکرد و پیش از آن خون برمی آید کردن و در صورت مضرت و اگر لثه قوی باشد و  
 آماس نه اشتها باشد و در دروزی دندان شود و سوراخ در شکلی در آن پیدا شده باشد بر کردن آن مفید بود  
 و اگر در دروزی بود و گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحمیل موده و گاهی نیاید و گاهی باشد که سبب دروزی  
 و در باشد یعنی گرمی که در ریخ دندان تولید کند بخور نافع از برای گرمی دندان و آن تخم یاز و تخم گندنا و بزرگ  
 کوفته یا پیله بگریجا کرد و بر آتش نهند و دهان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان یکسند بے آنکه  
 آهن بدن دندان میرسانند قدری عاقر قرحا یکماه در سر که یکساله اندازند تا مثل خمیر شود و در دندان بزنند  
 و دندان های صحیح را محافظت نمایند و بان نرسانند

**فصل در رفس یعنی کندی دندان برگ زرد کوه خرفه و برگ سرو بخارند که ز اهل میگردد و موسوم با مغر باران**  
 نیز همین عمل کند و صغیر با در و ج و در و عن و نمک مالیدن همه مفید بود و مضغه نمودن بشیر تازه گرم نیز مفید است  
 و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالت پدید آید که چون چیز سرد بان رسید در و کند  
 زرد و تخم مرغ گرم و نان گرم کوفته بر دندان نهند چند کثرت چنان گرم که از گرمی آن آب چشم بیرون آید  
**فصل در رفس بر انسان فی الزحمه یعنی دندان برهم خوردن در خواب و غنق سطر بر فلکین مالند و با بون و مقصود طلا کنند**  
**فصل در تحریک انسان یعنی خبیث دندانها آنچه از پیری بود قابل صلاح نیست و آنچه از طول مرض باشد**  
 یا از کثرت ریخ و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را افت و نقصانی رسیده باشد علاجش غذا با طیب بودن است  
 چون گوشت بزغال و بره و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن و آنچه از استرخای لثه باشد علاجش گذشت  
 سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر که رسنه زرد و در حرج و دم الا خون  
 ایرس کوفته بخیست برین دندان بپاشند

**فصل در انشقاق انسان یعنی شکافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی و ملخ می باشد علاجش بزرقطونا و**  
 بهدانه و برگ خرفه و در دهان گیرند و با درنگ را بپزند و دریم ببالند و گفت از اینجا که بیرون آید بر زبان مالند  
 و اگر از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذا های گرم و خشک احتراز نمایند و تعدیل معده کنند

فصل در اول معالجاتی که از خون باشد علامتش سرخی زبان و در و با تندی و باقی علامات غلبه خون است  
مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از قصد و اخراج خون و تلکین طبیعت صفت آن آب  
عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرقه تراب کاه و آب شاه توت منمنه نمایند و اگر از صفر باشد علامتش  
رزی و سوزش و شدت و در دست و بسا باشد که زبان یا وجود و درم جوشش کند مضمضه موسی که مذکور شد  
از اسهال صفر بطیوخ باید نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی و درم و کثرت لعاب بان است مضمضه  
نافع درین قسم بعد از تنقیه نمودن بجهت که در آن ترید و شخم خلل باشد صفت آن صمغ سوده بماء السلس شسته مضمضه نمایند  
و اگر سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از  
اسهال سوده بمطیوخ اقیهون صفت آن آب انجیر و روغن عظیمی روغن بنفشه بیهود مضمضه نمایند

فصل در اوجاع کلمات یعنی درد های ملازمه که بفارسی کرک نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و  
درد و گلبه و باقی علامات خون باشد باندک در دست زیر که حس ملازمه کم بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از تنقیه  
صفت آن ساق بسکه و گلاب خیسانیده صاف نموده مضمضه و غرغره نمایند و اگر از صفر بود علامتش نخس بود  
یعنی سوزن در آن موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی و در و زیاد و غرغره درین قسم بعد از تلکین طبیعت  
بر باید سیاه و تمهیندی که شیر خشک در آن حل کرده باشد صفت آن آب کاسنی تازه آب عنب الثعلب  
آب خرقه تراب شاه توت در آن حل کرده غرغره نمایند و غرغره و دیگر فلوک خیار شیر آب عنب الثعلب حل کرده  
صاف نموده غرغره نمایند و اگر از غلبه بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ و در و نهایت اندک  
غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته آب کاه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و اگر از  
سودا باشد علامتش محکم و ملازمه و درم و سیاهی رنگ غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از  
اسهال سوده بمطیوخ اقیهون صفت آن صمغ حلبه بزرگتان انجیر و روغن عظیمی و آب جوشانیده و صمغ  
نموده آب کاه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند

فصل در استرخاشی کلمات یعنی فرو آمدن ملازمه اگر از سردی و تری باشد آنچه در و در دلت بلغمی مذکور شد  
علاج نمایند و بسازد و شب میانی و برگ مور و سوده ملازمه را بردارد و گاهی سریش و سبوس گندم را بسکه  
سرشته بر یا فوج طلا مزایت و بعضی این قسم را بریدن گفتند اما بریدن خالی از خطر نباشد  
فصل در خفاق یعنی عسر النفس و عسر البلع و خفاق یا بسبب گرم لوزین و عسلات اطراف اندرون بیرون

حلق است و این قسم خناق را خناق مطلق گویند پس این نام اگر از خون باشد علامتش سرخی زردی و تری گه است  
و ضربان و علامت غلیظه دم بر تمام بدن غرغره نافع درین قسم چون استعمال کنند بعد از قصد قیال و حجامت شستن  
و تلئین طبیعت بجمعه نرم صفت آن آب شاه توت و آب کشنیر تازه و گلاب در سرکه حل کرده غرغره نمایند  
چون ورم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت و یا آلتی بر روی بالند تا بکشداید و اگر از صفرا بود بهین غرغره تغیر نمایند  
و بعد از قصد قیال و تلئین طبیعت آب نقوع عنایت آلوده و تمهیدی و شربت بقیه که در آن شیر خشک خراسانی  
حل کرده صاف نموده باشند بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهیج روی و چشم و سفیدی رنگ بسیار رفتن آب  
و احاب از دیان و در و اندک شدت تنگی حلق و دشواری طعام و همان ست غرغره نافع درین قسم بعد از قصد قیال  
که در آن تربدوشم غطل باشد صفت آن عسل مصفی آب کاه حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر رب انجور آب  
طبیخ انجیر و حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی و سکنجبین عسلی آب ترب حلو دره خورل سوده و فلفل  
کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکی و صلابت و تندی موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل و  
خشکی و ترشی و همان و غرغره که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال کرده شود بعد از قصد قیال  
و حقه متوسطه میان عاده و لئین و یا سبب خناق ورم عضلات بیرون حلق است یا بدر رفتن مهرای پس گویان  
از موضع خوب سبب ضرب و سقوط بالواسطه مواد یا ریاح که در میان مهرای آید یا شنبی که در عضلات پشت حادث گردد  
و این خناق کلی گویند این خناق مطلق را و یا باشد علامتش آنست که مرعین قادر بر حرکت سر نباشد  
بیشتر از جهات و بر کشادن و همان البته قادر نباشد در آن خناق که از بیرون رفتن مهرای گردن باشد  
از جاسه خود و اگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان و مان کشا و نش و اگر از ورم عضلات باشد توفیه  
شاید بقصد و حقه متوسطه ضمای و نافع از برای خناق که حادث گردد و از رفتن مهرای پس گردن از موضع  
خود چون استعمال کرده شود بعد از قصد و حقه متوسطه در وقت است به وضع خود یا صفت آن منافات بعد اوی  
که بند می میدد لکری گویند و مرکبی صافی اقا قیاس بر سقو طری سریش یا بی کوفته یا بگره مور و مرغون شیره ضاد و  
فصل در آنچه که در می باشد در عضلات از دو جانب حلق که فرو برون آب و طعام از آن عضلات می باشد و عضلات  
که بر دیان مری و حلقوم نهاده شده علامتش آنست که قادر نبود بر فرو برون آب و طعام و اگر جبهه کند از بینی بر و  
و سخن تواند گفت و چشم مائل بیرون شده باشد آب سیلان کند و گاه باشد که سرخی ورم بلالی تا بگوشت  
و دیگر از گوشش دیگر در پیش حلقوم بگرد و اطوقی پذیرد آید و این مرض را بهین سبب دیگر گویند غرغره نافع

چون استعمال کرده شود بعد از قصد فی الحال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعد از حقه نرم کند و صفت آن  
آب شاه قوت آب غلبه جمل کرده غرغره نمایند اگر قوت بود بار دیگر قصد نمایند و اگر مرض هتال  
کست تا سه روز اعماده قصد میتوان نمود

فصل فی علاج علق فی الحلق اگر دیده شود بگیند آب سبکی برفق بیرون آورند او را بصفت اخراج و استعمال  
علق مذکور است بخلق چون دور شود و بظن نماید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه داخل کرده غرغره نمایند  
و بر عهده جریه بنوشند تا بپیرایه صفت اخراج علق بزمانی طویل صبر پیش کنند و بحمام رفته در پیش میان قدر  
شلیج یا برن نهند تا بآن میل کنند و به بوی آن بیرون آید

### باب ششم در امر اصل خنجره و قصد بیهوشی و قصد رو جنب و قلب

فصل در بیهوشی الصوت از اینها سی زبان گرفتن آواز گویند و این مرض از فرو آمدن نزله یقصد بیهوشی  
علامتش احساس درشتی و سوزش و در غده این موضع است پس باید که منع نزله کند بخوردن شراب خنجره  
غرغره که منع نزله کند صفت آن ششماش بزرگ بنج عدس با پوست گلنا را بای گل سرخ در آب جوشانیده  
صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه را کوفته بیهوشی خشک بپزند نیز نافع است و یا از سور مزاج حار خنجره  
می باشد و این اکثر در پنهانی باشد از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراطره و هوای گرم اظهارش نوشیدنا  
باو الشیر و مار اخیار و آب بپزند و آب آنا شیرین و شراب بنفشه یا لعاب بپزند و لعاب بنفشه قطونا و لعاب  
خبادی و آب عذاب است و یا سور مزاج بار خنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن بخ و دبر و یا از  
تنفس سرد و یا در هوا خشک بود و او را کمالیت در بجه الصوت بخار آید صفت آن سعد فلفل  
صلیت خردل و عفران با سوبه کوفته بمسل سرشته بعد از تقیه بر آب بخوردند حسب نافع این قسم چون پیوسته  
در دهان گیرند صفت آن خردل و عفران و سنبل الطیب و فلفل و بپساده و در چینی از هر یک جزوی و  
صنع عسل و بجز مجروح قند سفید بوزن مجموع ادویه حب ساند و یا از سور مزاج رطب خنجره می باشد و  
عدم اساس بختون و درستی و تقدم طبیات است غرغره نافع درین قسم صفت آن چون بادیان معتبر است و بپزیند  
آب بپوشانند و صاف نموده غرغره نمایند و نافع است این قسم را بخیل مر با عسل و سیاه و له خوردن و بخوردن و بپزیند  
کرده و بوی از سور مزاج خشک می باشد و علامتش آنکه اگر تشنگی آواز حدت و صفا اندک نمی باشد علامتش  
آنکه درشتی در بیشتر حدوث این حال از گرو و غبار و دود می باشد علامتش روغن بنفشه تازه با روغن کدو

از کدو

یا روغن بادام اندک تجرع کردن و لعاب بز قطلونیا لعاب برداشته و قند سفید و بکسر باید کرد و یا از اخلاط  
مرغ فربه و مار اشغیر گوشت بزغال دیره و اسفناخ خوردن و از سخن گفتن اجتناب کند و یا از روغن بادام و آب  
علا حبش حمام معتدل الحار باشد و ریختن آب سرد بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیمه شسته گرم و شکر  
و بهیم گندم و باقلا و اسفناخ و خرباز و ام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم بجان و بز قطلونیا  
و یا لوده و قند یا شکر بجان و بار و روغن بادام خوردن نافع است

**فصل در ضعیف نفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد** علتش خرفه در سینه و در سرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس  
در وقت حرکت و اگر بلغم بر نیاید خفوت است و قیاس است شرب منقح معتدل درین قسم صفت آن زوفاختی  
سودرم انجیر زرد و بویزه منقح از هر یک عدد و صغیر بادیان و تخم ظمی از هر یک پنجم درم ایرنا اصل السوس  
خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم بدستور مقرر شد آب سازند شربت بهر روز یک اوقیه  
بعد از نسیج بقیه و سه مال بنفشه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد و در اسهال منقح نیز نافع است و اگر از حرارت دل  
بواسطه اکثر بخارات باشد علتش عظمی تنگی و سوزش دل است و وای نافع درین قسم که سکن حرارت  
قلب است و باید که استعمال کرده شود این بعد از قند با سلیق صفت آن شراب صندل یا شراب نیلوفر  
بهرق کاسنی یا بقرق کاوز بان و شیر و تخم خرفه قشر و اخل کرده بنوشند طلای که چون بر سینه مالند نافع بود  
صفت آن صندل سفید باب کشنیزه و آب کاسنی تر سوده بر سینه مالند و اگر از استرخای و عقلانیت  
و ضعف حرارت غریزی باشد علتش لیس نبض و نفس مثل کسینه زنده که گریته باشند تا بهشت نه شب بید  
و گردن راست ندارد و نفس بر نیاید قسم اول را نفس البکا و دوم نفس انقباض نامند علتش علاج فایح است  
در روغن قسطا لیدن بر سینه و اگر از تنگی ریه باشد علتش باریکی آواز و سرفه خشک کم شدن آواز و سرفه خشک کم  
از خوردن ترشهاست علا حبش خوردن کشک بگوشت بزغال دیره و سرفه که کثیر تازه و اخل کرده با قند و قند سفید  
با عرق بید مشک عرق کاوز بان و از میوه ماهند روانه و انار شیرین و شفتالو میتوان خورد

**فصل در سعال یعنی سرفه آنچه در ذات السین و ذات الصدر و ذات الریه و سعال بودم** بگوید علتش  
ند که خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک گاهی تری باشد و سرفه خشک آنست که بان چیریه بر نیاید و این سرفه  
از نزد رقیق و نزلات می باشد که پیوسته از سرفه و آید علتش آنست که در شب وقت خواب یا در وقت  
و سرفه ریه و حلق خاریدن گیر و سرفه کید و اگر زوفاختی آن پرواز نه بهشت و الا خوف



سل باشد علما جش منع نزله است بخوردن شراب نشناش غوغره نافع درین قسم صفت آن حدیث قول  
 نشناش و توله گل سرخ و توله خرفه و توله عنب الثعالب و توله گلنار فارسی و توله جوشانیده صاف و ده  
 غوغره نمایند سعال که ماوه را غلیظ کند و منع سیلان نماید صفت آن نشناش سفید چهار ماشه  
 و بزرگ پنج دو ماشه تخم کاسنی چهار ماشه مغز تخم که و شیرین منقح تخم خیارین هر یک چهار ماشه کثیر کشش باشد منقح  
 کشش باشد افیون یک ماشه زعفران دورقی کوفته نیمه بلعاب بهر دانه سرشته حب با سازند پیوسته و در دانه  
 و چیزه درشت و نشن بر سر آمدن درین قسم نافع است نیز سرفه از مزاج گرم خشک و کشش می باشد علما کشش را  
 سرفه است در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هوا یا لاغری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن از خشک  
 و سفاک و اشتال آن علما جش خوردن کشک شعیرست یا مرغ و کدو و اسفناخ و آشامیدن شراب بنفشه  
 و شراب نیلوفر و لعاب بهر دانه و لعاب بزرگ قطونا و عرق کاسنی و گاوزبان و از میوه با انار شیرین و جلابیه  
 براسه سعال کابین از غلیظ غلیظ مزاج منقبض در ریه صفت آن اصل السوس سه درم پشیا و شان زوقای خشک  
 هر یک سه درم پستان ده درم بجز شانه و صاف نموده شکسته سفید سه درم و اصل کرده و قوت صبح بخورد تا نفع  
 ظاهر شود و در وقت حب هندی که مبت سرفه شدید که از کثرت آن طعام نمی برآید نفع دارد و ضیق النفس را نیز  
 نافع صفت آن فلفل سه درم و از فلفل شش درم انار دانه و دانه و درم قند سیاه است و چهار درم جو که  
 یک نیم درم اوویه کوفته و نیمه قند سرشته میبازند طلالی نافع درین قسم صفت آن صندل سفید  
 سوده برگ خرفه کشنی تر و تر باشد که و گلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و اگر از سوز مزاج سردی باشد  
 علما کشش خند آن چیز است که در بحث مزاج مار نکور شد علما جش خوردن گلنگبین است و عمل از میوه  
 از حبیر و بنفشه و با و ام غذا متخذه از شکر و یا قند و لوبیا مطیب بزرگ عرق آن و در این پیوسته را بر خورند  
 گرم چرب نمودن و یا از جوشش قصبه زیست و این از زبان ترین انواع سعال است علما کشش است  
 که از چرب بای گرم خوردن و غبار و دود و الم یا به و نیز از هوای گرم و غیره به علما جش فصد یا سلیق و خوردن  
 مسهل صفت آن و تدبیر سوز مزاج حار ریه نمودن یا از جوشش قصبه زیست و دود و غبار و بسیار گفتن است  
 علما جش اول لعابها و شور بای چرب و خالوده جاست و سرفه رطوبت است که بآن چیزه برآید و این ریه  
 یا از استلاهی خون و یا صفرامی باشد علما کشش عظم نبض و حرارت بدل تشنگی و سرفه از هوای سرد  
 راحت یافتن بیشتر باین سرفه چیزه سرخ برآید و گاهی پیوسته زرد برمی آید و این از قسم مراری می باشد



لیکن حال ایشان مثل سولان باشد و ایشان کسانی باشند که دره و سینه ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را  
 تنگ و متنگی گردانیده و سرفه و سعال و کاهش بدن پیدا آید و این مریض اگر چه فی الحقیقت سل نیست  
 چون در عوارض شریک است سل خوانند اما سل حقیقی که قریه شش باشد علامتش لزوم تب و قیہ و سرفه برآید  
 مده است و فرق میان مده و باقم آنست که مده با خون خشک ریشہ بیرون آید و بدوی بود خاصه اگر کمرش  
 نشد و بعد از زمانی در ثآب نشیند و بدانکه مریض سل اگر باشد بود و هنوز سحر استحکام نرسیده باشد متعجب  
 گفته اند که اگر عالج و تدبیر بعوایب اتفاق افتد ممکن است که صحت یابد و اگر بعد استحکام رسیده باشد شیخ الرئیس  
 گفته علاج پذیر نیست و طبیعت که متوجه بعلاج اوی شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بعصوبیت  
 نگذرد و علاجش در اول امر که چون برآید فصد با سلیق کند و خون اندک برآرد و آنچه از خون برآرد بخورد که برآید  
 پس قرص کبریا باشد حب الاس و هند و نایز و پیر و قناری و دینا که در سل و دوق حیل یابد کرد که شکم و آن شود  
 که اگر شکم روان شود ملاک گردد و قرص نافع که مسلول را وقتی که شکم نشاید یابد و صفت آن گسترش شش دم  
 و طباشیر سفید و گل انشی از هر یک چهار درم کوفته نیمه با عاب بزر قطونا سرشته قرص سازند شربت یک درم با شکر  
 سفرجل یا بادوخ و هند و غذا عدس و ماش یا شیر و تخم ششاش و قو له و شیر و مغز بادام و قو له بدهند حب برای  
 سل صفت آن کافور قیصری زعفران از هر یک دانق افیون و طسوج رب السوسن تخم خطمی گل انشی از هر یک  
 و دوداق صمغ عربی کثیر اسطرخان محرق نشا سه گل نیلوفر بنفشه تخم ششاش مغز تخم کدو تخم خیارین مغز تخم  
 خربزه و مندل سفید ترنجبین گل گاوزبان پوست ششاش از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین کنش  
 آنچه کوفتی باشد بکوبند و ترنجبین را اگر داشته ادویه کوفته نیمه انداخته با عاب اسپغول حب با مقدار شخو  
 به بند و پنج حب یا سه و قیہ شیرین وقت شام و حب باب برید قطر یا آبش جویند  
 فصل در بیان ذات نجیب و شوصه و برسام بعضی افاضل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آن را و معالجه  
 زیاده مدخل نیست و این هر سه درم گرم است و در حجاب داخل یا حجاب عاجز یا حجاب خارج یا د عضلات مثل  
 یا عضلات خارج و درم قسم خارج چون در خارج است محسوس گردد علامتش تب تیز لازم و وجع ناخن و پهلوی  
 و بعضی منشاری یعنی سرج متواتر منتهی الایز و در بلندی و پستی و صلایت حشا به منشار و تنگی نفس و سرفه  
 خشک و ابتداء و آخر چیز سه برآید علامتش فصد یا سلیق است از جانب مخالفه جمیع احوال از دم یا سوم یا فصد  
 کند از جانب موافق بشرط احتمال مرصین و غذا آتش جو یا صفالغ و این و از اثر شرب عذاب و شرب نیلوفر

و شراب بنفشه با العباب بهیخته و بهند و طبیعت انرم دارد و صفا و نافع در ابتدا گل بنفشه آرد و جو با العباب گل خنثی شتر  
 صفا و نماز صفا و یکسکین و جمع ذات الحجب کند صفت آن کند آرد و جو اکلیل الملک است ششاش کوفته بنفشه کنونند  
 فصل در ذات الصدر ذات الصدر ورم حجاب است که سینه را درویش میکند اگر در جانب مهرامی پشت بود  
 ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر در و بود در دراز می سینه از ثقبه نوز تا قمعه و عدم قد و رشت علیل  
 بر نظر کردن برین و آسمان از تکیه کردن بر پهلوی و پشت راحت یافتن علامت ذات العرض احساس در  
 میان بر و شانه و بر پشت تکیه و بجانب چپ راست نگاه نتوان کردن در وقت سحر و صبحت پیاده علاج هر دو  
 علاج ذات الحجب است الا که در اول صفا و پرسینه و در ورم در میان بر و شانه باید نرسد و  
 فصل در خفقان خفقان طمیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج ساده می باشد یا مادی  
 و علامات سوء مزاجات تکرار مذکور شد و سافج را تبدیل مادی را بقیه و تبدیل تغییر نمایند و در علامات و سهرات  
 مقدمی دل مثل گاو زبان و باد و خیمه و در عفران لازم دارند و از دیدن می باشد و علامت و علاج دیدن خواب آید  
 او و یه قلبیه گرم صفت آن مشک عنبر و بهنیدن بر ششم زعفران قمر نفل شنبه صمغ واپیشی سحر کوفی او و یه  
 قلبیه بارده صفت آن مروارید صندل گل سرخ طباشیر سفید شیشه شک سبب یلوف کافور او و یه قلبیه میسندل  
 صفت آن گاو زبان فیروزه یا قوت مرکبات مفرحات یا قوتی بار و صندل گرم و او اسکارد بار و قوتی  
 فصل در غشی غشی معطل شدن حس حرکت سبب سوء مزاج و پیوسته موزی که بدل سدر چنانکه در اعتدال و در مزاج  
 چنانکه نیت خفیفه اشال آن می باشد و اگر سوء مزاج سافج یا مادی یا قوت روح و وقت آن علامت حش و حش  
 ریختن آب سرد و بر روی و بویای موافق و خوش بوئیدن دکل بگللاب تر کرده و دست و پا مالیدن حرکت دادن  
 و در وقت تسکین و بهوشش آمدن سبب معلوم باید کرد و در وقت آن باید که بشیر

### باب هفتم در امراض معده

فصل در سوء مزاج معده علامت سوء مزاج گرم سافج تشنگی و مباد و غانی و فاسد شدن غذا و طمیدن  
 و گرمی و تشنگی و مان و قلت شهوت طعام است علامت حش استعمال شراب بارده مثل شراب زرشک و شراب غوره  
 و شراب انار و شراب ریاس شراب صندل شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده است مثل نر شکیه و سما قیه و  
 حصیه و قفا پیه و آب بسیار سرد و نوشیدن و علامت سوء مزاج یا مادی و صفراوی آنچه گذشت قطنی و مان خوشایند  
 و بیرون آمدن صفرا قوی و اسهال است علامت حش تنقیه معده است از صفرا و لا بد از آن تدبیرات مذکوره

و علامت سود مزاج عارضه اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب و دهان و زبان خاصه وقت گرسنگی و بقی  
بر آمدن صفرا و بلغم یعنی صفرا می علالتش تنه کردن است و اسهال بحسب غار یقون و شراب لیمون و در  
در کلفت آفتابی پنجم سرشته بخورد و وای نوشد از دین و پنجم در آب سقر حل یک سیر یا شراب نارنج یک اوقیه  
بر صبح ناشسته بخورد و علامت آنچه از گرمی و خشکی باشد علامت حرارت است باز یا دق خشکی زبان و دهان و خشکی  
طبیعت و لاغری بدن و علالتش خوردن آشپزی است یا مرغ فربه و گوشت بزغال و بزره و از میوه های انار شیرین  
و سیب شیرین و پسته و بادام و انار و انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آن آنچه از سردی  
ساده بود و ضعف هضم و دیگر اشتقاق طعام از معده و تغییر آن بر تری و نرمی بسیار نفخ و آرزوی طعام علالتش  
جوارشات گرم است آنچه از سردی و تری با ناده باشد که آرزوی طعام و سیل غذا های غیر غذایان و خشکی  
کاذب و آرزوی ترش و نفخ شکم است و علالتش تنقیه معده بقی آب شربت و غسل است و اسهال بلغم مزاج است  
با نوشد از دین و جوارشات و کنگرین و علامت آنچه از سردی و خشکی و با ناده سوداوی بود و بسیاری آرزوی طعام  
است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری و دهان پیش از طعام خوردن و پیر و آردن سودا و بقی و بر رگی  
سپهر علالتش تنقیه معده است از سودا و طبیع اقیقون و همچون بخار پس مداومت بمقویات معده مذکوره  
و آنچه از سردی و خشکی بود و بیه ناده باشد و علاج پذیرد و استعمال طلیه گرم و تر بر معده است و علامت  
آنچه از تری و بیه ناده بود و قلت تشنگی و تغیر از اسهال به واقدیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب و مانع عشت  
نزول غذا از معده علالتش اطریفل صغیر و قمر گل و علامت آنچه از سردی معده بیه ناده بود و ضعف هضم و بطور  
نزول غذا از معده و تغییر آن به ترشی و نرمی طبیعت و با ذکاکی شکم و بسیاری شهوت طعام علالتش استعمال جوارشات  
ساده است و علامت آنچه از سردی و تری معده است علالتش چیز های گرم و خشک است  
فصل در وجع القوا و یعنی در ورم معده یا از سود مزاج ساده است علالتش تبدیل بدو غذا و یا از  
اجتماع اخلاط رویه است و علالتش تنقیه است و با از ورم معده و علالتش علاج ورم معده است  
چنانکه باید و یا از ریاح است علالتش تکمید سیوس گندم و نمک و جاورس است و خوردن جوارش  
کوبنی و یا از ضعف معده است علالتش تقویت معده است

فصل در ورم کف و شهوت است آن آرزوی خوردن گل و مثال آن پیش از اجتماع اخلاط رویه و معده است پس طبیعت مائل باشد  
بچیز کف و آن باشد و گاه باشد که آرزوی او برای طلب غذا باشد بلکه طلب آن خلط باشد و مثال خوردن و فرقی بین

همه در آنست که اسباب که طلب شاکل است صحت بان محفوظ نیست و اسباب که طلب ضد است برای رفع موزون که بان  
صحت محفوظ است علل جش تقیه معده است بقی و اسهال لیسکین این آرزو و مخرج بریان و بعضی استخوان لیور و بکلمه غرق  
فصل در بیان تقیه و آن حرکت مواد غیر منقسم باشد که از بدن بازگردد و بعلت و شدت و بقی و اسهال  
رفع شود و گاه باشد که نشود لیکن خالی از تنوع و غشیان نبود و بدانکه میخیزد چهار نوع می باشد یکی از خوردن  
طعام بسیار که از همان معده زوده شود و دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم بعد از چیزهای کثیف بطی الهضم  
سوم تباهی جوهر ماکول و روده و تباه شدن و ترش کردن پس لازم است هر شخص اگر پیوسته از این اسباب  
اعراض و اجتناب لازم داند چه گاه بود که این بغایت صعب گردد و بعضی ساقط شود و رنگ مرعین مثل رنگ ارغوان  
شود و باشد که تشنج پیدا آید و دست و پا در آن وقت طبعیست را باید که ترسد و دست از معالجه باز نهد و چهارم است  
میخیزد سوء مزاج معده است که تغیر در غذا و افساد و مضرا و اگر سوء مزاج حار باشد علل تشنج بر آمدن صفرا باشد  
بقی و اسهال علل جش تقیه معده پس تشناب انار منفع و شراب لیموی منفع و گلاب و رب  
سفرجل عارض نباشد و یا متغیر گردد و غذا را سردی و فساد و بلغمیته علل جش اخراج بلغم است بقی اسهال علل جش  
از بلغم سیون زهر و مصلکی و نهند و بگذازند تا شکم چند مجلس بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود شیرین دهند  
فصل در جوع کلبی یعنی زیادتی به از زوی طعام و مرض بر کولات چنانکه در طبع گلاب می باشد و این مرض یا از  
زیادتی سردی معده می باشد و علل است و علل جش گذشت و یا از بسیاری ریختن سو و بر فم معده می باشد  
و علل تشنج آنکه شهوت اندک است و ترشی جشاء و سوزش و و در معده بسیار و پیله میری ناخوردن و حرکت تشنج  
علل جش اسهال سوء است بلغم بعد از قصد با سلیق و غذا های چرب و این مرض بسبب اشتیاق تشنج  
باشد و بجز اینها آنچه حال ناقص است غذا های کثیر التغذیه و اذن لازم بکرات و اندک و بدن را از تحلیل  
و طبیعت را از نرمی نگاهازد و گاهی از دیدن می باشد و ذکر علاج دیدن خواهد آمد

فصل در بیان جوع البقری یعنی گرنگی اعضاء و سیری معده پس اعضاء نهایت غذا محتاج باشد و طبع  
و معده اذن متغیر و غیر راغب و این مرض یا از سوء مزاج بار و فم معده است که قوت جذب را میزد و با نقصان غذا  
و شدت شهوت اعضاء غذا علل تشنج منصف قوت و الاغری بدن و بطلان شهوت است چون دست  
بر فم معده نهند سردی محسوس شود و بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود که مسافر آنرا که سر نماند  
قوی خورند خاصه اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند و تحلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علل جش در حال غشی



تدبیریت که در غشی مذکور شد معده را بضامات مقویه معده مثل ضامات سحر و سنبلی الطیب و گل شترخ  
ضما و کنند چون از غشی بیرون آید زبان را در آب گوشت تر کرده بدیند و اگر آب گوشت را باین طریق گیرند  
بهتر است بیکه در گوشت گوشت یکساله و بری را جدا کنند و سرخی آنرا کباب کنند و در دیک سنگی نهند و اندک کلاب بران  
چکانند و سر دیک را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بپوشانند  
آبیکه از گوشت بیرون آید و انجم به شش و ریه برآمده باشد یکچوبش اوده که پخته شود و اندک نمک در آن اندازند  
بخورند و یا از خلط اینی مثل بلغم نجاسی می باشد که بغم معده آید و قوت و شهوت را نمی میراند و این بر خلط  
بلغمی بود که شهوت بکلی اعدا می کند زیرا که آن ترش بود و دم معده را بکند و شهوت بحرکت و آورد و آنکه  
بسبب غشی که در معده طعام و لزج و غلیظ بود و در عمل امتش علامات سوز مزاج بلغمی بود و عمل جیش تنقیه معده  
و تخمین آن بود و در علاج این قسم خالی از اشکال نیست زیرا که باستفراغ حاجت بود و اگر سنگی اعدا غشی مانع تنقیه  
و یا حدود جمع بقری از ضعف قوی در معده و حرارت مفرط و جمیع بدن است علامت امتش علامات سوز مزاج  
گرم و تشنگی و تشنگی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرمی و عمل جیش در حال غشی معلوم شده بود و آن  
غذای سرد بالفعل و بالقوت و قوی نرم معده مثل نان در آب آنا شیرین و آب سیب مفرط و شراب زرشک  
و شراب لیمو و نارنج و ریاس و عوره که بر معده خنک کرده باشند بهتر بدیده بنوشند

فصل در بیان عمل امتش مفرط یا از حرارت دل سینه و شش می باشد علامت امتش است که انوائی خنک پیش از  
آب خنک تسکین یابد و عمل جیش بوفیدن بوی خنک است مثل خیار و صندل و کلاب و برگ بید و اخذیه و  
اطلبه و ضما و است بارده بکار برند و یا حرارت معده است علامت حرارت معده است تسکین یافتن  
آب سرد زیاد و از هوای سرد و عمل جیش نوشیدن شیر خرقه فامش شربت یا سکیمین یا شراب زرشک و آن  
میوه یا خیار دهند و آنه و سیب استمال آن و یا از خلط و لزج و شوری غلطی یا غذای که در معده می باشد  
و مایه شور جامع این هر سه صفت می باشد علامت امتش است که هر چند آب خور و تشنگی زیاد شود چون صبر کنند  
از آب تحصیل در اول و نیز بای گرم خورد و مثل عسل نبات سکین یابد و این عمل امتش اکاذیب گویند و عمل جیش  
است که تنقیه کند بقوی و اسهال اگر سبب غذا بود و ترک غذا به صوفه نماید و گفته اند که اگر دود و حد و لیمو گرفته آب را  
با نمک سنگ بخورند یا فربس سید پادافع میشود و بقوی و غشیان قه حرکت معده باشد بدفع چیزی  
از طریق دیان که معتبرن باشد باین حرکات از دفع و تهوع حرکت و دفع یعنی معده در حرکت نهند و غشیان حالت بود

که معده را بآن حالت افتقار تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالت با صفر است علالتش حرارت و تشنگی  
و دفع صفر است بقی علالتش تقیه معده است بقی و قته و تعدیل با شربه و اقدیه و باید که اقدیه طایم طبع و خوشبو باشد  
و یا از بلغم و سودا است و علامات هر یک معلوم شد و علالتش تقیه بقی و قته و اشد شدن مشرباب ناموس  
فصل در بیان قی الدم یعنی بریدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگ است از معده علالتش  
فقد با سلیق است و تجمیع آب صفر جلی با شرباب حب لاس با صغیر عربی و گل ارمنی و دوم الاغون و خوردن باط و غریب  
و ساق نیمه فوق است و یا از آمدن جگر و یا از سپهر است معده علالتش علامات افاقت معده جلی است علالتش با سلیق  
فصل در فوائد آن حرکت فم معده است از براسه دفع مودی از خود و این یا از حرارت است چنانکه در پیشانی  
مهرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم و علالتش استعمال اشربه و اقدیه و نموده بارده است و یا از سردی و  
حادث در فم معده است و این اکثر پیران را در سردی عارض گردد و علالتش آنست که معده را  
از بیرون و اندرون گرم کنند و برین نوع و دو نوع ریجی و بطبی که بعد از این خواهد آمد حرکات عنیفه و اندرون  
و نفس نگاه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفیده و موثر است  
و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و شوریده فم معده می باشد چنانچه آنست که نه سببی و خوردن چیزهای  
حادث میگردد و علالتش قی و سبب این آب گرم است و استعمال اشربه بارده مثل شرباب لیمو و شرباب زرشک  
با اناب بزر قطره و یا از گران طعم بسیار و غلیظ و یا بلغم غلیظ می باشد علالتش قی کردن سبب گرم و یا از بلغم  
علاج آب ترب و سکنجبین عسل است و یا از باد و یا سبب غلیظ می باشد علالتش با الاصول است  
و کفنه و تقوی مصطکی و انیسون طلهای نافع و برین قسم صفت آن بودینه و شبت و باد که کوفته و روغن گی  
داخل کرد و دیگر گرم بر معده طلا نمایند و یا از گرم جگر باشد علالتش بیاید از تشنگی می باشد علالتش  
که در معده غلط یا غلی یا بادی یا حرارتی نبود بعد از استفراغات و تپها که گرم عارض گردد و علالتش در غده  
خوردن سبب و بر معده مالیدن و غذا آشوب با سرخ فربه و کدوی تر و اسفناخ پنجه بخورند و قند یا نبات  
سفید یا آب بهدانه و اناب بزر قطره بنوشند

فصل در اورام معده این آماس یا از صفر و خون بسیار علالتش تب و حرارت در معده و در و ظهور درم و  
و شری زبانش تشنگی و سقوط اشک است علالتش فصد با سلیق است و نوشیدن آب انار ترش شیرین و شرباب  
مار اشعیر و شرباب لیمو و شرباب الو و سرهند می شرباب نقشه و شرباب نیلو فر یا آب عنب الثعلب تازه آب کاشنی از

ضماد نافع از برای این قسم صفت آن در ابتدا می آید و جوهر گزیده لسان کحل آب سفید و آب سیب و سرکه  
بر مده ضما و نماید ضما و نافع درین قسم بود از تسکین حرارت صفت آن با بود گل سرخ اکلیل الماسک  
گل خلی کوفته آب سرشته ضما و نماید و یا اشربه مذکوره باب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر در مده  
از بزم باشد علل امتش تب ملایم و بسیاری آب آمدن از دهان است و سقوط شهوت طعام و سفیدی آید  
و نه بان هیچ علل حبش دادن مارا الاصول و غذا خود آب گوشت تبهوج که مرا پنجه باشد و گوشت تبهوج را  
بخورند و بران اقتدار نماید طلای نافع در ابتدا صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر مده  
طلای نماید ضما و می که بر از چند روز استعمال کرده می شود صفت آن خاکستر حوب الگو سعد کوفی سفید الطیب  
کوفته پنجه بکباب و سرکه سرشته ضما و نماید و اگر تحلیل نیابد استقرخ برفق نماید صفت آن مسهل که برفق  
نماید بادیان سرکه و سرکه کرفس و در مده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شیر خردم گلشنه آفابانی و در مده  
حل کرده صاف نموده بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا باشد علل امتش صلابت و در مده  
و افکار روید و فاسده و بد خلقی و خشکی رو نیست علل حبش دادن مارا الاصول و چون علامت نفیج ظاهر شود  
فلوس خیار شیر آب رازیان و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند  
مداومت نمایند ضما و می محلل مقوی صفت آن حله بزرگمان با بود گل سرخ کوفته آب سرشته ضما و نماید  
اگر تحلیل نیابد اسهال با یارنج فیهتر مقوی باقیهون سه ماشه ضما و نماید ضما و می محلل  
که بعد از این مسهل استعمال کرده شود صفت آن مغز فلوس تخم کبود سنبل الطیب سعد کوفی آشفت را  
بسکه و کلاب حل کرده باقی او و یک کوفته پنجه آب سرشته ضما و نماید

### باب هشتم در امراض کبد و ممراره و طحال

فصل اول در امراض کبد اگر از خون باشد علل امتش تب و گزانی و خشکی و در دو سوزش و در موضع جگر است  
و سقوط شهوت طعام و ظهور در مده و سرخی زبان و در مده و سرخه خشک و فواق و اگر در مده عظیم بود و مده را از غلظ  
آن از حمت رسد و اگر در جانب مده باشد آن علامات تب و قبض شکم و فواق و در باب شهوت طعام بیشتر بود  
و اگر در جانب مده بود سرخه و تنگی نفس و گرفتگی دل و فرو کشیدگی چنگ کردن بر زیر باشد و جهت تحقیق فرق میان  
ذات اجنب و او را م جگر و هیکه در مده و مریب باشد مریب را گویند که نفس باز پس کشد چند آنکه تواند  
نگاهدارد و بعد از آن از و سه سوال کند اگر در الوقت در و سه در زیر باز و در زیر پهلوی یا در مده جگر است

والا ذات الجنب علی جیش فصد بسلیم است آشامیدن این اشربه شراب انار شیرین و آب انار ترش  
 و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذای را اشعیر ضما و نافع در ابتداء می صفت آن  
 گل بنفشه برگ خرفه تر لسان اسل گل سرخ مندل نبوده و بر هم سرشته ضما و نمایند ضما و می که بعد از سه روز  
 استعمال کرده شود صفت آن آرد جو گل بنفشه گل خلی گل سرخ ضما و نمایند ضما و دیگر که بعد از سه صفت آن  
 اگر حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضما و ماقبل بابونه اضافه نمایند و بعد از بن برین ضما و اقتصار نمایند  
 صفت آن گل بنفشه گل خلی غید بابونه گل سرخ کوفته آب عنب الثعلب تازه سرشته ضما و نمایند و یا ورم  
 کبد را صفت آن علی امتش زردی روی و زبان و یا جوشش است و شدت تب حرارت و می صفت آن می صفت  
 سسل صفر استعمال درین قسم صفت آن ترندی تخم کاسنی پوست بخت کاسنی عنب الثعلب بوشانیده صاف  
 نموده شیرشت خراسانی ترنجبین در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در مجرای کبد باشد چرب که در  
 بول بیشتر کند به بند و اگر در مغز باشد به چیز که اسهال کند بهر دو صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم  
 کبد را بهر است و علی امتش سفیدی روی و زبان و قلب تشنگی و احساس نرمی ورم عدم درد و ملایم بودن  
 تب است ضما و نافع درین قسم است عمل بعد از نوشیدن مارا لاصول با شیر تخم خرفه استعمال خفنه نیز صفت آن  
 گل بابونه اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگللاب سرشته ضما و نمایند و اگر سودا است علی امتش اورک  
 صلابت در موضع جگر و فساد رنگ لاغری و قلبت شهوت طعام و کمی درد و تب و گاه با حرارت مزاج  
 می باشد علی جیش اسهال سودا است بعد از آنکه صفا داده بسکنجبین زردی با عضلی و اقرص مقل داده باشند  
 و از صمغ و اغذیه و اشربه به سبب سردی و گرمی مزاج از آنچه ذکر کرده شد ترتیب دهند  
 فصل در سور القنیه بدانکه ضعف سود مزاج جگر را سور القنیه گویند و این مقدمه استفاست علی امتش زردی  
 روی اینخته با سفید نیست و تهیج روی و پلک ها و دست و پا و گاه باشد که همه بدن برسد  
 و از لوازم این مرض است بسیار سستی و نفخ و قراقرش و اختلاف اجابت طبیعت گاه نرم و گاهی  
 قبیض و گاهی زرد و گاهی دیگر و علی جیش خفیف از علاج استفاست

فصل در استسقا استسقا و زنت یعنی بسیار طلب آب است و در اطباء مرض ماوی بود  
 بسبب در آمدن ماده بارده غریبه تمامی اعضا می طایری یا بواسطه تدبیر غذا و اختلاط این مرض بر سه  
 نوع است اول رقی و این بدترین انواع است پس کمی پس طبعی و علامت قی گزنی شکم و بزرگی آن درشتی پوست شکم

و چون دست بر شکم مالند همچون قی لبنی مشکلی بر آب نماید و او از مسج گردد و در وقت دست زدن از پهلوی  
 به پهلوی گردیدن علامتش علاج ورم جگر است اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج گرم باشد بکنجبین  
 و آب کاسنی و سرکه بکنجبین بزوری حار علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ مایه مریض  
 که علاج بار و یا حار بحسب احوال و بروزت مزاج علیل فرمایند و بعد از آن بعد رات و مقویات که گرم  
 یا سرد و ملهبت نمایند و مدرات تنگ کف و انیسون و روتاس و پرسیاوشان با دایان تخم نیره و تخم یارین تخم کافور  
 مقویات قمری اینها را پس بار و حار و قمری گل شربتی بکنجبین بزوری بهترین اوویه این مرض است علامت  
 کمی تریل و تاس صبیح بدن است و چون انگشت بر موضعی فرو برند مدتی در گو بماند و سفیدی بول و طبیعت  
 و گاه باشد که بول سرخ بود و بسبب عدم امتیاز میان خون و انیسیت و پیش بعضی این نوع اسلم انواع  
 استقامت علامتش تقویت و تسخیم است با پنجه در سوء مزاج بار و حار ذکر شد و در رگ گرم و نرم  
 از گردن بر زیر پنهان شدن و علامت طبعی عدم گرمی است چنانچه در قی بود و گاه دست بر شکم زند از اوایل  
 مسج شود و ناف بیرون آید و علامتش اسهال برقی است بجز یکا احداث گرمی کند و تعدیل جگر و معده  
 چنان نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث شود پس تکلیل باد بکنجبین بزوری و صفت و شایفان  
 و انهد کنند اوویه موضعی بر کین گاو و سر کین بز و کبریت و سرکه ترکیب کرده غمی را بر جمیع وزنی را بر شکم  
 و طبعی را بر اطراف کما و ناف از برای طبعی صفت آن جاورس و سبوس گندم و نمک با هم گرم کرده که ما و نماید  
 اعتسای چشمهای گرم و استعمال حمام برف استقامت رافع است و حامی که تری افزاید یعنی حامی که آب  
 بسیار ریزند خاصه آب جوش ضرر است و شیر شکر که قیوم و استعمال آن چرا کنند عوصن آب و غذا دهند  
 نهایت غیبت و بچنین بول شتر و برگ قیوم و در منته ترکی خورده باشند و آورده آنکه زنی را استقامت  
 عارض شد بول شتر چندان آثار خورده که از ذکر آن شرم می آید خلاصی یافت

فصل در پیرقان صفراوی و قان صفراوی و سبب دفع طبیعت می باشد یا سبب ماده صفراوی بطایر بدن لطیف  
 بمران چنانچه در تپهای صفراوی علامتش زردی در روزهای بمران و اگر پیش از پختن باشد نیکو بود  
 پس اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی  
 قاروره و کف زرد است علامتش مسهل صفرا و هندی و شرب با نمک جگر یا خاک گردانند و غذا و ضماد  
 ازین قبیل و یا از گرمی بهره باشد و فرق میان هر دو آنست که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن شود

والا روی به تیرگی نزد بدن لاغر شود و طبیعت قبض شود و علاج جگر گرمی جگر است و یا از سده جگر است  
 علامت سده جگر گزافی در موضع جگر بود و در و تب و اگر سده در جانب محب کب باشد بول رقیق اندک باشد  
 و اگر در جانب مقعر باشد بر از نرم و آب ناک سفید آید علاج جگر اگر سده در محب بود و فتح و مدرو هندی  
 باب از یانه و تخم کرفس و تخم خیارین و اندک کنک منقول و اگر در جانب مقعر بود استعمال او و به  
 منقحه منسل کنند مثل سیکنجین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و عنب الثعلب یا از گرمی بواسه  
 باشد و این قسم کوکان و زمان راب پار حاد است می شود علاج جگر شستن در جامای تنک است و این  
 و اخذیه و میوه هاسه خنک و یا از نرم مراره می باشد و علامت آن تب است و گزافی موضع جگر  
 و در شستی زبان و تنوع علاج جگر مثل علاج درم کبد است و یا از ضعف مراره می باشد علاج جگر  
 مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر مراره است و علاج شستی صفراوی با اندک ثقلی  
 در موضع جگر است و بر از اندک اندک سفید گردد و علاج جگر است و صفراغ صفراست و استعمال مفتحات  
 مثل آب کاسنی تازه و بچ کاسنی و عنب الثعلب سبز و تخم کرفس و رازیانه و ریونجین و سیکنجین بزروری  
 سبب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد و هم در مابین مراره و در سده است علاج جگر  
 اگر بر از سده سفید گردد و و لبس برون آید میکن که قولنج تو لک کند علاج جگر است و اگر سده در کشا و ن سده  
 این جرمی آب مطبوخ کرب به پخته که در آن فلوس خیار شنبلیله کرده باشند بار و غن با دام حقه کنند  
 بنایت سفید است اگر عنب الثعلب تخم کرفس و نل نایز قوی تر باشد و یا از قولنج می باشد علاج جگر قولنج است  
 فصل در پیرقان اسود و پیرقان اسود و یا از سده میان جگر و طحال و یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و  
 علامت این هر دو آنکه پیرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی شهوت و اشتها  
 شود و گزافی و تمدد از جانب چپ بود علاج جگر سیکنجین بزروری و اسهال سودا است و یا از لیساری و حار است  
 جگر و سپر زست که خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و باطلات  
 سور مزاج کبدی و طحالی تنک سیاه بود و یا سیاهی بول و بر از و شکایت مرین از جانب چپ و غم و اندوه  
 بے سبب و خبث نفس و علاج جگر صفراست و مزاج خون فاسد پس اصلاح و تعیل جگر با سپر ز و یا از سده  
 و ماسکه و طحال است علاج امتش که درت سفیدی چشم است و مقوط شهوت و خروج سودا و بقیه با سها  
 علاج جگر تقویت سپر ز نهادن مجرب است یعنی زدن سکه ضادی مقوی مالدین و و لک و ریاضت

اگر از سکون و لطافت و دعت باشد و یا از بران محرقه امراض سوداوی می باشد عمل امتش آنکه در آن امراض  
 حادث میگردد و از حدوث آن خفتی حادث شود عمل جش با ذکر و خروج است یا از گرم سپر زیاده باشد و یا از  
 فصل در ورم طحال آماس سپر بیشتر سوداوی بود و بعد از آن و موی آن برزودی بسوداوی مستعمل میگردد  
 و بلغی و صفراوی اندک نادر می باشد و بیشتر او را در ورم سپر عارض شود و فرق میان با ورم ورم  
 که از دست مالیدن در ورم در ورم و در ورم با ورم تسکین می یابد و نیست و از قراقرس سمج میشود  
 و اما و موی عمل امتش در ورم جانب سپر و حرارت و تشنگی و تب گرم و اشتداد و ربعی سیاهی قاروره  
 و گاه بود که در موضع سپر سرخی پیدا شود و عمل جش فصد یا سلیق و اسهال بخیار شنیتر آب غلب  
 و آب کاسنی تازه است و ضا و های خشک غذا را و اشیر و اشیر به که در او را م که ذکر شد اما صفراوی عمل امتش  
 سوزش مفرد در سپر و تب حادث و اشتداد و در ورم چشم و زبان اندکی با سیاهی آینه عمل جش اسهال  
 بطریق ورم صفراوی جگر است اما بلغی عمل امتش یا ورم سپر و اندک در ورم بآن و سفیدی می ورم  
 و زبان به چشمت و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی بر از بود و ضما و نافع از برای ورم بلغی سپر و فصل  
 بعد از تنقیه باغ صفت آن تخم اسفند که آنرا بر مل گویند با خاکستر عوب انگور بسره که در ورم و غن گلسترخ  
 سرشته ضما کنند اما سوداوی عمل امتش صلابت سپر و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و قراقرس شکم  
 و نفس منقطع و سرعت نفس و شریان که بهر دو جانب حلقوم است چنانکه بر بر در یافته شود و لاغری بدن  
 و عمل جش اگر غلبه خون بود فصد یا سلیق و اسهال است پس سکنجبین برزوری هند و اسهال  
 به طبع و خنثیون ضما و می نافع درین قسم صفت آن اشق بسره که فسیانیده و فو و سداب و پنچ سوسن  
 آسمان بونی کوفته بخته بآن سرشته ضما و نماید و قرص کبیر و ایریا بسکینجبین بخندان سرکه کنیز نافع است و اگر اشت  
 مر ابر سپر طلا نماید ورم سپر را تسکین دد اگر یکد رم فصد سفید با سرکه بخورند ورم سپر را بکند و اگر سوس  
 گندم بسره که سرشته بر اند صلابت آن را دفع کند

فصل در ریاح طحال یا از سرخی مزاج سپر و لکه سودا و در آن می باشد عمل امتش تعدد در زیر پهلوی چپ ورم  
 غیر حلیب چند آنکه اگر دست بر آن فرو برد و غر و تشنید و قراقرس کند و جش یا آید عمل جش با الاصول است که در آن تخم جش  
 و خل کرده بلیست و نفوذ حوت و اوج جگر تشنگی بغایت مفید است و نمادون مجر آتش کما و ضما و های محلی بکار آید

باب پنجم در امراض اسهال و مقعده و اسهال



فصل در بیان اسهال هر سه لیک بود یا از ماکول بود و یا از اعضا یا از هوا مثل جنوبی و شمالی باشد یا از اشتغال است و آنچه از اعضاست یا از جمیع بدن است و یا از عضو معین مثل مانع و معدیه و سینه و مزاج و در ده اما آنچه از ماکول بود یا از او و یا سه لیک بود یا شد که قوت او در سردی و یا در گرمی و یا در غلظت و یا در رطوبت است بریان کرده و بروغن گل سرخ چرب کرده یا رب سیب بدیند و یا از خوردن بسیار است که موجب تب و سینه شود و یا چیزه مزاج مثل کوی یا غذای که خوش طعم نبود و یا بغیر شربت خورده باشد یا نفع بود و تولید ریح کند و آن مانع از اشتغال معدیه شود و غذا را بشیر نفیض نماید و موجب اسهال گردد و علاج این مجموع آنست که یک شبانه روز غذا ندیند و بعد از آن غذای لطیف و سیراب از انضمام خفیف و سیراب و سبب خفیف و سیراب و سبب تقویت و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است این اسهال بدنی گویند و پیش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلاء بدن است یا از جنس استفراغ که عادت بود مثل جبین نمون بود اسیر و صیس طمست و اشتال آنست و حمل متشنش تقدم اسباب مذکور است و علاجش تنقیه بقصد و اسهال و اگر بدن قوی باشد بر ریاضت و حرکت و داک و حمام معرق و یا از غلبه صفرا و تمام بدن است و علامت و علاجش در اسهال مراری خواهد آمد و یا سیراب بحران می باشد و یا بسبب ذوبان که غلظت اعضا میباشد و این در عقب حیات و قیة اکثر عارض میشود و در التهاب و حرارت و نتن بر از اختلاف لون و عدم وجود آفت است در عضو معینی که موجب اسهال میگردد و اگر ذوبان شحم بود اول صید غلیظ چرب بود و در آخر مثل شحم متشاب القوام گردد و اگر ذوبان لحم بود و نیز اول صید بود و اما چرب بود و در آخر ساقی القوام گردد و یا از عضو معین بود و این اسهال مدی بود و پیش انفجار کله می باشد و در عضو از اعضا صمد و ریه حمل متشنش تقدم و دم است در آن عضو و وقوع لرزه و نافض و تشویه و علاجش آنست که شیره تخم خیارین یا کلاب قند و هند یا باسکنجیدین یا با شراب زرشک سبب حمل و غذا را از اشیر باشد یا جوهره مرغ و واهی که بعد از پاک شدن میج و هند و صفت آن گل ازنی و طباشیر مشک و دم الاخوین گل سرخ از مرکب یکدنگ تخم کاسنی و دودانگ کوفته بخیته با یک مثقال شراب سیب هند و صفت را بمقدار ثلث صاع و نیم و در آن شجره قدس بهنج داخل نمایند و اگر تب نبود و مجاجت نبود و غیر مدی می باشد چنانچه فضله جمع گردد و حمل متشنش آنست که در آن عضو در وی ظاهر شود و قبل اسهال بعد اسهال فتنی و راحی در آن عضو پیدا شود و صفت نوع خلط بول و براز و باد و در عضو اسهال حاصل توان کرد اگر غلب بود و صفت او

و اگر بروج بود و سودا و لیست و اگر بواسطه بود و رطوبه سببه است و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد  
 بلکه دوری بود و در بعضی اوقات قوی تر گردد و از فساد خون است و علل احش قویه بدن است از غلط غالب تعیل  
 مزاج یا آنچه موافق باشد و قویست آن عضو که در آن مجتمع شود و لطفا و است و آنچه از عظمیست همین باشد پس  
 از مواد مغذیه و این را اسهال ماضی گویند و پیش فرو آمدن نزله معده است و فساد غذا و علل مستش  
 آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چیت و در نیمه متواتر اسهال شود پس ساکن گردد و با علامت  
 و فساد مزاج و علل احش آنست که بقواتیکه نگردد بالین پست کت و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن  
 و بجا نشستن بود بیاورد و اگر اندوهی فرمایند و آنچه بقی در پیغامده و در معده بنانند یا فرو آمده باشد بچیزی مزاج  
 رقیع باید کرد و مثل تخم بچیان و بار تنگ یا تخم مرو یا بنر قطونا یا شسته بت انار شیرین یا قند یا شراب صندل  
 یا شراب خشخاش و اوویه قالیقه که اسهال باز دارد و نشاید و اوون و تدبیر باز و اشمن نزل باید کرد چنانکه در باب  
 نزله گذشت و یا از معده باشد و این را اسهال معدی گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب  
 باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از رطوبتی و علل اش بیرون آمدن طعام است  
 بیه تغییر و احساس ثقل علل احش تن کردن است و جوارش خود و جوارش غروب و جوارش کند و خوردن  
 و یا از ضعف قوت دافعه می باشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح در معده است  
 و یا رطوبت لزج که میان طعام و معده حاجب گردد و یا غلبه از کار خود بماند علل اشش ضعف هضم  
 و ثقل طعام بر معده و غیر تنفیر و هضم بیرون آمدن این بوقت خود به سرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد  
 و علل احش آنکه سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کرده بتبدیل و تعدیل کوشند و باور را برترک چیزهای  
 نفخ و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علل اش غنیان و بسیاری آب و بان و شیرینی دهان و بیرون  
 آمدن رطوبت به بر از علل احش تن آوردن است بآب ترب و شبت و عسل و در دست سجوارشات  
 مذکور نمایند و یا از ضعف قوت دافعه می باشد و این بنهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک فریغ  
 چه از ضعف بیکبار دفع تواند کرد و آنچه دفع کند منضم شود و علل است ضعف دافعه معده آنست که زیاده از  
 ده ساعت در معده بماند و بسبب آن میوست بود علل احش بچیزهای مطرب باید کرد و یا از کثرت حنطه  
 در معده بود علل است و علل احش در اسهال حراری باید و یا از بلغم شور در معده بود علل متشش شود می است  
 علل احش تن کردن و خوردن گل قند متقوی بهطکی و آشامیدن شراب سفید و شراب میوست

و یا از شور و جوشش قرص در لیش در معده علالتش جوشش زبان خشکی و حرارت است و بعد از تناول غذا در معده احساس سوزش و دردی شود و چون تسکین یابد و بر باز صدید و زرد آب رفیق بر آید علالتش اگر واقعی نباشد فصد با سلیق و غذا آشجوریان کرده و عدس و برنج شسته با شیر غشاش و هند و دود و دود بر قطونا بریان کرده و یکدرم صمغ عربی سوده بر دغن گل سرخ و دودرم چرب کرده با شراب مندل و هند و اگر بعد از یک هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الکرمان و هند با شراب سفرجل و یا زربل شدن خل معده می باشد سببش خلط اکال یا شراب محوم حارده یا دودرم گرم که حادث شود در معده مثل فلتونی و جمره و علالتش برون آمدن طعام خیر منفع نیست بی سببی از اسباب مذکور علالتش آنست که معده را بقایضات قوییه صفا و کند و غذا آشجوریان کرده بدیند اگر حرارت بود و الا شور با گوشت یکد و برنج و هند و گفته اند که حسوی که از شیر تازه و نان میدهند خشک کرده بسیارند انبات نخل کنند و یا از بکر باشد و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی معده نیست که در کبدی کیلو سیت نخل معده تمام بود و در معده ضرر نبود و اسهال کبدی و یا یاق و ریم می باشد و سببش انفجار و یا زردی است و علالتش دودرم و نافض تشهیر است و علالتش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با شراب و صفا دست و یا غسالی است یعنی از غسالی که تازه بود و سببش ضعف جگر باشد سبب سده و یا سوزن و فراج یا دودرم و سوزن و فراج را بعلامات آن معاد کم کنند و رفع کنند و دودرم سده مذکور شد و گفته اند که غسالی که از ضعف باشد بر سوزن غیر نفی زائل شود و شک نیست که هرگاه از بیروت و رطوبت باشد مناسب خواهد بود و یا دودرم صرف است این را دودرم سطر یا کبدی گویند و سببش یا فترق اتصال جگر باشد و علالتش آنست که قرص طباشیر و گل از نی و دودرم الا فون و هند غذا زرد و تخم مرغ نیمه شست و یا از انشلا و بدن بود و علالتش امتلا ای بدن است و عدم علامات مسج و روده و خروج تدارک و علالتش فصد کحل است ما دام که مرین ضعیف نشده باشد و قایلین ندیند و چون ضعیف پیدا شود و محاجم بر موضع کثیره اند بدن نهند و قایلین استعمال کنند و یا صفراوی می باشد از امتلا جگر انهنرا و صدیدی می باشد که این از انفجار دیله است و یا از انفتاح سده و یا از اختراق شدید و علامات و علاج انفجار مذکور شد و علامات انفتاح و اختراق و صدیدی و صفراوی آنست که بآن علامات صحیح نبود و فتلط بر بر از و مرین را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلط و معده بیشتر و دودرم و چون غذا خورده شود تسکین گردد و علالتش قایلین ندیند که خوف هلاک عاجل است بلکه تعدیل مزاج نمایند

و تعدیل اسهال طبعاً و اشیر و اشیر به بارده لطیفه که در آن قبض بسیار بود مثل مشرب زرشک و سبوز بریان  
 کرده باشد و نیز نکرده بدیند و گاه باشد که در کبری پاره های جگر بیرون آیند و علامتش آن بود که آتش نهند  
 گداخته نشود و کیلویی می باشد و بیش ضعف چنانچه جگر بود و علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندک  
 پسری زرد بود اسهال و قوت در اسهال و قوت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ با سفیدی آینه و  
 علامات سودمزاجات منصف معلوم شد و اکثر آن از خجرت و رطوبت است و تعدیل و تقویت  
 جگر نمایند و خلط می باشد از سده که عارض شود در عروقی که معروف است به اول و علامتش  
 نقل بچانب راست و لاغری و فساد قوت است و علامتش نفخ سده است و سبکجین بزوری شتر  
 دیناری و یا از طحال باشد از اسهال و بسیار آید آن معده و علامتش غلبه و اشتها و سوزش غم  
 معده است و تری دهن و سودا ویت بر از است و علامتش اگر قوت باشد فصد با سلیق یا اسهال باید کرد  
 و بطبخ فیتمون متفرخ کرده فم معده را قوت دهند و سیرر انگید کنند و مجرب یا پس چنانچه یا از صراحه  
 بود و گاه صفر از صفر برده زیاده از آن آید که جیت دفع فعلی از ویت آن بکار آید اسهال حادث شود  
 علامتش قوع تهی غیب و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب گفته است و علامتش اگر صفر بسیار بود  
 نفوق پدید از زرد و قمر نندی و آب انار ترش و شیرین مکرر تفتیه کنند بعد از آن قوس طهائیه و نفوق حب الرمان باشد و سبیل  
 و شراب زرشک ساده و نیز و قلع و سگک آب آهن تاب با اشیر بریان و نیز یا برنج یا آب سماق با انار و نه  
 ضعف بود و سوج و یا چون مرغ بریان کرده اند از زرد و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن گردانیدن آب سماق بریان نهند  
 و چون بریان شود سماق بران پاشند و یا از زرد و بود این را اسهال منوی گویند و یا اکثر اسباب که در  
 معده گذشت تواند بود و از شور سطح و اصل بود و علامتش برودن آهن صید با غذا و غیر کامل الا نهضام باطبخ  
 حال معده و احساس در وقت مرور غذا بروده باشد علامتش فصد با سلیق است اگر رالفی نبود  
 و با اشیر بریان کرده برنج یا روغن گل سرخ و شراب سفید با شیر و تخم خرفه و قشر و گل ارمنی و صمغ عربی  
 و هندو با آب برگ بازنگ تخمه کن و ترک ترشها صفت نمایند و یا از شور سطح خارج معامی باشد و نیز  
 صمدی بود و در و بیال و نیز در است و پیل میکند و علامتش فصد و تسکین حرارت و برگ  
 خرقه و غیب الشلب تازه و سماق نمایند و از هوا سگرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده که در روده  
 جمع می باشد علامتش خروخ رطوبات یا طعام قلیل الا نهضام است و حسن حال معده و علامتش

تقیه است بقیه و اسهال پس استعمال سفوف قابضه و از ترل و سود مزاج سرد و گرمی باشد که قوت ماسکده است  
 گرداند و علامتش آن چیز است که در طوبی گذشت غیر خروج رطوبات و علامتش استعمال خوارشات قابضه  
 است که در محدوده مذکور شد و از ضعف اسهالی باشد چنانچه اعصاب را که بآن آمده است رخا عارض شود  
 علامتش علامت اشتراکست همچنین علامتش این قسم اسهال قلیل الوقوع است و از افتتاح عروق  
 در اسهال و موی حادث میشود و این را در دستار یامی معوی گویند و در رو دیا سے علامت در رو  
 وفاق می باشد و رو دیا سے شش است اول متصل بعد و آن را اشتراک می گویند پس صایم نسبی  
 و این بر سه را اسهال وفاق گویند پس امور پس قولون پس مستقیم و این بر سه را اسهال غلط گویند و اگر از افتتاح  
 عروق رو دیا سے علامت و علامتش فرد آمدن بر از بود اول با خون و آخر بے خون بے آنکه علامت  
 بواسیر باشد و اگر در اسهال وفاق بود علامتش اول نزول غلط بود پس نزول خون رفیق و کف ناک  
 باقر و با دو علامت اسهال کبدی بود علامتش خف با سلیق است و اگر غلبه خون بود رب و خور  
 و ریاس و سیب و حب اللاس یا شراب اینها با گل از منی و دم الاخون و صمغ عربی داخل کرده باز ده نم  
 صمغ بریان کرده و هست و غذا برنج شسته بریان کرده یا شیر خمشخاش بریان کرده و صمغ عربی نرسد  
 داخل کرده باز ده نم مرغ نیم برشت یاخته و صمغ عربی بریان بدهند و حقه قابضه و شل مرغ و حب اللاس  
 و گل از منی و دم الاخون را با خصل کرده بر گاه در معده غلیظ بود نهایت مفید باشد

فصل در قویج چون اکثر قویج در رو دیا قولون بینا نشاء کم از آن اتفاق که با یاز او غلیظ باشد که میان هر دو قویج  
 رو دیا بماند و چنان محسوس گردد که گویا بحوال دوز سوراخ می کنند و این با وجود گرمی طبیعت می باشد  
 و علامتش قرقره و انتقال در و از موضع بی موضع و قدم میوه با و غذا های سرد با و ناک علامت  
 شافنا و خفنا که طبیعت را فرو آورد و با و یا شکستند و البته باید که لوله حقیقه و سوراخ داشته باشد  
 و این نوع قویج را قویج رسمی گویند و یا از فضل است که در اسهال متنبس گردد و این قویج را قویج رسمی گویند  
 و سبب آن احتباس اخلاط بلغم لزج بود یا سودا یا از صفرا سے می یا خشکی فضل و بنا و ق شدن آن  
 از خشکی طفا صبا یا اندک آن یا از حرارت یا از حرارت هوا غلج همه تسکینی در دست بجای و در آب گرم  
 تحمیل بدن از کثرت رنج و حرارت یا حرارت هوا غلج همه تسکینی در دست بجای و در آب گرم  
 نشاندن و بعد از آن استعمال حقه که شکم بیاورد حقه سمیت رسمی و نفسی و بلنی و سودا و سبه

صدفت آن بسفایج مستقی تحم کفرس زیره کرمانی باویان از هر یک پنج درم سنار کی منفر حب القرم از هر یک  
 ده درم گل بنفشه حله بزرگتان از هر یک سه درم بایونه یک تو لک غلی بکتوله در یک من و پنج سیر آب جو شایده  
 تا پانزده سیر سد یا لایند و دو درم نمک ده درم فلوس خیار شنبه دران حل کرده صاف نموده و دو درم رغن  
 باوام اضاف نموده بدو مرتبه نیم گرم حقه نمایند و حقه دیگر که در حرارت استعمال نمایند صدفت آن  
 آتومی سیاه عتاب از هر یک پنجاه عدد و سه بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج درم برگ چقدر یکدسته رازیانه  
 سه درم گل غلی سفید یک کف در یکمن و پنج سیر آب جو شایند تا پانزده سیر یا از آید یا لایند ده درم فلوس  
 خیار شنبه دران حل کرده صاف نموده و دو درم رغن کنجد اضاف نموده بدو مرتبه نیم گرم حقه نمایند و بجا  
 رغن کنجد یعنی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی بار الاصول و در صفاوی و حرارت شراب بنفشه و شراب  
 نیلوفر آب تر بند می ترش کرده بمرق باویان و بند تا کشاد نیاید غذا دهند و اگر ضرورت دادن غذا  
 شود و بار اللحم و شور بار مرغ دهند و بعد از کشادون اگر غلبه غلی باشد حقه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه  
 می باشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم  
 گرم اسهالی باشد و علالتش احساس ورم و شب گرم و غلبه شنگی و متنه صفا و سه و درد و مجری رگها  
 و گزنی و ضربان ست و اگر دمو می باشد حقه بار و بلین ست بشرب بنفشه و الو و شیر خشک و فلوس  
 خیار شنبه اول راه روده کشاده و در قونج بده فصل میکنند خصه صا با سلیق و سایر تداویر از انصده و اوید  
 و اشهر به چنانچه در او رام سده و جگر گذشت و یا از التوار و دوی باشد و سبب التوار یا پاره شدن باطن  
 رود یا ست بواسطه حرکت عنیف یا فتق و قرو یعنی آمدن هوا بکلیه خصیه و علالتش حدوث آن بعد از قوی  
 عنیف یا سقطه یا ضربه می باشد و احساس نفول آن کیس خصیه و خود باز آمدن و علالتش ست شکم بالین  
 بلق و هموار است و حرکات مختلف تا بجای خود باز آید و یا از وید آن یسه که همای باشد و بعد از بلین  
 بدفع آن سسی نمایند یا بنچ در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد

فصل در زخمی برانکه زخم حرکت روده است و بوقع بر از بطریق انطسار و بریدن نیاید مگر اندک بوقت  
 که باغری باشد و گاه در رگ خونی نباشد و صاف می باشد و گاه در علاج هر یک ضد علاج دیگر است تحقیق و  
 تشخیص آن اجتهاد و بعد از باید داشت در صبح تا شام شترتی و من از قند و نر قند و یا تخم ریحان یا بار تگ که خرد و ز  
 تخم یا بنیاد که گاه است علاج آن بلین طبیعت مثل شراب بنفشه و بلین پست و پنج غلی و گاه باشد که بشیر خشک

نفل





آب گرم نشستن یا یا صفر می باشد عمل امتش خروج صفر است و شکی و سوزش علاج شرب آب تر بنده  
 و اسهول و تخم لسان الحمل است و یا از سو و مزاج گرم امعاءست عمل امتش علامت سو و مزاج گرم است  
 عمل امتش آب انار شیرین ترش است یا اسهول بگللاب و روغن گل سرخ بر هم زده و یا از بلغم غلیظ عمل امتش  
 گلابی و خرما و بنفشه و قند و محال مولدات بلغم است عمل امتش متعین است یعنی وقت و خوردن جوارشات یا از دیدن است و اگر آن خواهد  
 فصل در سبب ریش رو و با این چنین بود که بر سطح رو و با رطوبت مثل ابار اندوده با  
 ناعدت و صفت صفر و صفت کبران گذر و باز دارد پس بهرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذر و سطح رو و با  
 از ان رطوبت بر میندگردد و صفت اخلاط حاده در ان بیشتر تاثیر کند و ریش گردانند عمل امتش اسهال با رو و با  
 پس اگر در نفاث و بالاسی آن بود و سبب در رو و با می بالاست که امعاء و قاق و امعاء علیا نیز گویند و خون با بران  
 مختلط بود و این بدانند سبب نزدیکی با اعضا و ریه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر در زیر ناف بود و در رو و با  
 زیرین است که امعاء و قاق و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید بعد از ان بران و این سلیم تر بود و عمل امتش آنکه شیر را  
 آهین ناب کرده که مایشت آن بر رو و قاعه صمغ عربی و نشاسته و طباشیر بریان کرده و اضافی نموده و یا شامه و پخت  
 خشکاش نرم سوخته یکدم با ده درم شرباب حب الاس یا شرباب انجیر دو تولد یا شرباب سبب و تولد حق کنند و قاق  
 طباشیر و قاق که با با شرباب مذکوره بدینند و اگر تشنگی غالب باشد شرباب تخم خرما بریان کرده با شرباب مذکوره بدینند  
 و تخم سیاه بریان کرده و اسهول بریان کرده و روغن گل سرخ چرب کرده در رو و با ساکن گردانند و غذا گلشنی برین  
 با شیر و تخم خشکاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و بدست مالیده و پیوسته بخورد و روز ده تخم مرغ نیم برشت  
 بخورد و اگر ضعف غالب بود و کمی که تیهو با چو زده مرغ بریان کرده بدیند.

فصل در بیان دیدان یعنی که ما آنچه در ازست حیات گویند و تولد آن امعاء و قاق می باشد و عمل امتش  
 در شکم و احساس حرکت آن در وقت گرمی است و غشیان و در خواب و ندان بر هم زدن و از دهن آب رفتن  
 و در رو و دهن و لب با تشنگی کردن و بدغوی و از سخن سخت شرم گرفتن و گاه بود که غشی و غفقان و حالتی شبیه بر  
 عارض گردد و آنچه بحسب القرح یعنی که و دانه مشهور است تولدش در امعاء و قاق است عمل امتش آن چیز است  
 که گذشت و بیرون آمدن آن و اگر در حمام چندان مبر کنند تا اعضا گرم شود تشنگی غلبه کند بعد از ان چیز بنفشه  
 بر شکم نهند اگر بالا سینه ناف هیچ گوید حیات است و اگر زیر ناف است عمل امتش چهار روز بهر روز  
 قدری شیر دهند و در زمان پیشین نخود آب چرب کرده بعد از ان روز پنجم در صبح قدری چیز سکران

از جایی بجای نقل کند چنانکه نفس پیاپی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شیرین خلو  
 کرده بیکبار روشن و نامزد پیشین هیچ نخورند بعد از آن نخود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف را بنیاشان کند  
 کباب یا اندک شیرینی و در میان دندانها که آب آن بخلق فرود و در تعاقب آن بیکبار دوا و اگر کثرت است  
 سفوف دیدان صفت آن سرخس در نه ترکی قبیل بای بزرگ کابلی قشر از هر یک یکدم ترش می  
 ترید سفید محو تر اشیده قسط تلخ حب البیاض از هر یک یکدم کوفته بنجته ابن محبوب یک خوراک است آنچه به  
 بکرمی که در سرکه توله شود در معده مستقیم بود عمل استنشخاریدن مقعد و خروج آن با برزست و  
 عمل حبش حفته کردن باب برگ شفتالو یا شونیز و ترس و شحم خنظل است قبل بر روغن خسته شفتالو و  
 روغن خسته زرد آلو چرب کرده صبر سقوطری بسره که انگوری حله کرده بآن آلوده نموده بیکبار بر بند و از  
 شحم خنظل و شونیز شیا فی ساخته بردارند و چون تولد اینها از بلغم است و در طبوبات از پیرایه مولد بلغم  
 از رطوبات اعتبار نمایند بعد از تنقیه و رفع آن صیغ ناشتا قدری مری تخرج نمایند تا منع تولد آنها  
 فصل در بوی اسیر جمع بسته شمال لفظ جمع بیشتر از منفرد باشد و این مری در بینی می باشد و در مری  
 و در مقعد اما آنچه در بینی باشد بصورت تولولی باشد و سبب آن فساد بود که از دماغ بآن موضع آید  
 و سبب آن نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن تجمیع گردد و گاه بود که ملین گردد و عمل حبش تنقیه و علاج است  
 و استعمال موم روغن و تنشیاق باب گرم و اگر تحلیل نیابد بنگافند یا بپزند و بمرهم بر داند آنچه در مری بود  
 در امراض مری خوراکها را آنچه در مقعد است یا قوی بود که بر افرا و عروق که در مقعد بود خون سوداوی بر شود  
 و آن سه نوع بود تولولی که صلب است مشابه تولولی و غلیظه که شبیه بدانه انگور و توتیه که بشکل توت شامی بود  
 و هر یک بیرونی و اندرونی می باشد و دامیه می باشد و عمیاء عمل حبش فصد با سلق است و با یغن و صحت  
 ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سبز و جگر و غذای صالح تری افزاید طبیعت را از قبض نگاه بایزد است  
 پنجه می نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و بنال باد نجان پوست بچ کبر مکی صاف شحم خنظل  
 پوست مار اجزا بر مقل از رزق نفعت مجموع نخور سازند و بر آتش گذارند و در زیر گذارند از آن خشک کرد  
 دو آئیکه مین عمل کند صفت آن سور سجان شیرین ریون چینی نرم کرده بر آن موضع بر بندند  
 عمل کند ضحادی که در بواسیر تسکین دهد صفت آن با یوننه اکلیل الملک گل خنظلی تخم کتان از هر یک  
 سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل از رزق دو درم کوفته بنجته به زرد و تخم مرغ و پنبه مرغ



فصل در حکم مقعد آن خارش مقعد است از دیدن خردی باشد و نه کور شد و از اخلاط غریبی بود و بوی باشد  
 علائقش غلبه اخلاط است علائقش تقیید این اخلاط و جنباب از مولد آن مسخ مقعد و غن گل سرخ و سرکه نافع است  
 فصل در خروج مقعد پنبه بیرون آمدن و این مریض کو دکان را بسیار میشو و در وری نافع از برای  
 خروج مقعد صفت آن برگ مور و مازوی سبز گل سرخ گلنار فارسی کوفته خیمه بعد از آنکه موضع را بر وزن  
 گل سرخ چرب کرده باشند پس باندون بپزند

### باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفرا و اعضای تناسل

فصل در وجع کلیه یعنی در گرده یا از باد است علائقش تند و بنگرانی و بی علامت حصان چنانچه  
 بسیار از موضع بموضع منتقل بود و یکی آن در خلط و معده و نیکویی بهضم علائقش بار الاصول است که در آن تمام چیز  
 خارشک ریون در خطائی و پیر سیاه شان راصل نمایان و در آبریزن نشانند که در وی با بونه و شبث و اکلیل الملک  
 چو شانه بده باشند و صفا از سداب و با بونه و شبث و کما و از سدوس گل سرخ و نمک سازند و یا از ضعف است و  
 سببش باز سو و مزاج گرده بود یا از لاغری آن با سنگ قرحه اما سو و مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع در گری  
 قاروره و تشنگی بران دلیل باشد علائقش اشره و اغذیه و اطلیه باره و تقیه و استغریخ ماده اگر مادی بود و اگر سرد  
 بود و سفیدی قاروره و ضعف پشت چون پشت پیران و ضعف باه و دلیل آن بود علائقش حقه کمر و تشنگی  
 با دام تلخ در وزن حب اقرطرم و وزن قسط نامیدن این دو غده و موضع گرده و بر اغذیه و اشره گرم و همچون غده  
 و ماده اسیمات مویست نمودن و اگر مادی بود و تقیه بدن کردن است اما لاغری گرده علائقش سفیدی رنگ و تشنگی  
 و کثرت بول و در پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلا و نافع از برای این قسم صفت آن  
 منزه با دام شیرین متشکر نازجیل متغیر فندق مغز پسته قند و عقیقه بدستور حلا و سازند نان سیده و روغن و کلاه بزرگ و کلاه  
 یکسان نافع است و اما سنگ قرحه بعد از این خواب آمده و در جمیع اقسام و در گرده آبریزن نافع است  
 فصل در عسر البول یعنی شوری که فکری آن اسباب هر آینه اس مثلیت یا بادی و مثانه یا بیهوشی یا سوزن یا سوزن  
 در تپهای محرقه واقع شود یا از سو و مزاج سرد و باطل شدن جنس مثانه یا حبس بول باز و تشنگی آن سبب نفعی از سنگ  
 مثانه یا ضرر است که مثانه رسیده بود هم معا استقیم یا در هم رحم یا غلی خشک و طوبی لندی یا با و طلیط و اسعاف مستقیم  
 یا بیش و قرحه در مجری که هرگاه بول تابان میرسد و در یکند پس میل مثانه میگردد یا عسالمونی یا با یا لافون خیمه و علائق  
 اما س مثانه اگر گرم بود و تب محرقه و در صفت مثانه متغیر مثانه و زبان و تشنگی و سیاهی زبان است علائقش



کنند و شیاف ابيض برون منقشه ياروغن گل سرخ حک کرده در اعلیل چکانند و علاج بیا لافترن نصیب  
 و آبریزن که در آن بزرگترین مضطربى و شایند باشد نشانند  
**فصل در بیان حرقت بول** یعنی سوزش کثیر از تیزی و پور قیة آن بود و بسبب حرارت بگو بسیار می خورد  
 و علامتش حرارت مزاج و گینه قاروره و تقديم شربیات و ماکولات حاره علامتش آشامیدن  
 شرباب بنفشه تمبری هندی ترکیه و شراب الود شراب امار و لعاب بز و قطونا و امثال اینها قهوه  
 درین قسم نفیست هفت آن مخمر تخم خیار و باد رنگ و مخمر تخم خیار دراز و مخمر کدوی شیرین  
 و تخم خرده منقشه نشاسته کثیر ارب السون مخمر تخم خریده اجزا مساوی کوفته پیخته لعاب بز و قطونا سرشته  
 اقراص سازند و هر روز و شغال آنرا با یکی ادا شریکند کوره بنوشند و طلا با رنگاک بر موضع جگر  
 کنند و اگر صفرا غالب بود شیر خشک با آب تمر هندی یا آب انار ترش و شیرین حل کرده و امثال آن  
 استفراغ نمایند و اگر حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبتی که بران مخلوق است باشد سببش  
 یا بسیاری جماعت است یا تناول درات یا طعام نیر و شور و علامتش تقديم این احوال است  
 علامتش ترک آن اسباب و چکاندن سفیده تخم مرغ در جلیس است و غذا با کمی بره و پنیر خالص و غیره  
 و بیم گندم و اسطوخودوس و زردی تخم مرغ نمک است و اگر سببش بجماری مثانه و جرب آن میباشد علامتش  
 نتن بول و خروج مد و و چینه مالش ببول از قرحه و لاغری بدن و بول علامتش چینه های تر است که در قرحه ذکر شد  
**فصل در تقطیر بول** بسبب حرقت بول میباشد که در مجری کندیش و فحش معلوم بود و جمیع  
 نفش نیز علامتش سوزش و زردی بول علامات غلبه صفرا و تقديم چیز با گرم علامتش  
 دادن شرباب آلوست بشیره شمش و بشیره تخم خرده منقشه و بشیره تخم خیارین و غرض از تخم خیارین نیست  
 که ببرد قه باشد و او را بول روان چه ماسکه بول را بار و دادن مناسب است و بسبب سردی مزاج  
 مثانه و ضعف ماسکه آن میباشد پس برنگاه افشیدن آن جمع کرده و قادر نباشد یا ضعف و افسوس دفع  
 نتواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بود و بوی سوزش و سفید و تقديم تدایر برده و علامتش نفوذ  
 اظرف کشید و جوارش کندری مقوی بحال است و قتل مویز و از اسباب عسر تقطیر نیز می باشد  
 علامتش عسر تقطیر است علامتش سردی است و قاعونه که گذشت یا از سردی مثانه و استرخا و عضله  
 میباشد علامت و علاج آن آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسطا لیدن یا زیت باروغن کوفته که

در آن خرمیان یعنی جبهه سرد و خشک می آید و یا از حرارت مثانه باشد که آب بسیار بندوبست میکند و مجاری فرخ  
میکرد و مثانه ضعیف میشود علما قسطنطین حرارت مزاج است و از گرمیها سردیها فتن قمر صاف و درین قسم صفت آن  
طبا شریف و گل از منی تخم خرد و قشر تخم که بود قشر خشک و خشک کوفته نیمه آب سرشته اقرص سازند اگر ریه بکشد  
و عفران اضافی نماید تویر باشد و در قسمی که سردی بود بر شعله بنایت مناسب است و مفید است  
فصل در بول از شتر و غنای سبب طبیعی می باشد بر علاج سلسل بول که از سردی بود و در وقت نرسیدن  
و در وقت خواب از استیلا شراب و طعام و میوه با نیکو پزند و سم پیش که آنرا بگویند و سم دیگر است و نرسیدن  
و بول مصلی بر شتر و با آب بنوشند مفید بود و دماغ و گرده را نیز نافع است

فصل در بول الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن رگهای بود در گرده و از مثانه بسیار نیاید از گرده  
بسیار آید و کشودن رگ از ضرب و سقیه می باشد و از تعدد و گرمی باشد و گاه باشد که بعد از آن بیاید  
چنانچه از مقدار برمی آید و قبل از آمدن در و در قطن مایه میشود و چون خون بیاید تسکین یابد و حل شدن  
نصف با سلیق است الا آنکه از کثرت بود و در قمر که با شراب سبب الالاس در همه اقسام نافع است  
و یا از ضعف گرده و ضعف جگر می باشد علما قسطنطین آنکه بول غسالی بود آنکه از ضعف گرده بود و سفیدی و غلظت  
برو غالب بود آنچه از ضعف جگر بود سردی در وقت است و یا از پیش می باشد علما قسطنطین و قوی آن  
بعد از حدوث فرجه و من بول است علاج او علاج فرجه است

فصل در حصی الکلی سبب فاعلی سنگ حرارت عارض از اعتدال و سبب مادی خلط غلیظ از جفت است  
و هرگاه ماده را غلظت و لزومیت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و دفع آنرا دفع کند و بتیاریت رگ شود  
علامت سنگ گرده در و در گران است و قطن است و چنان نماید که چیز از آن آویخته است خاصه که بر آن گیرد  
کنند و هرگاه اما از فضل متلی شود در موضع گرده در و در پدید آید و صفای بول از که در وقت در سوب برنگی که سرخی  
خورد و در دست نرسد رنگ گرده بود و گاه بود که در حصیه که در جانب چپ آن گرده بود پدید آید و در پای که  
از آن جانب بود و در وی و خدری حادث شود و گاه باشد که در و سنگ گرده بدو قوی شتاب بود و در قوی میان  
آن این بود که در و قوی غلبه کرد و در سوبی بالا در و در است و چپ پیل کند و در و گرده بر یکجا لازم بود و در جانب  
پشت اندک مائل باشد و صاحب قوی بر ملا نفست یا بدو صاحب صفات شدت و علامت سنگ مثانه  
در و در است و قوی آن و گران و در بدن تھیب انتشار و استر خاویس پیچیده ظاهر و در سوب برنگی

سنگ  
در و در



فاکسری یا سفیدی و پوسته مرصع بان مائل بود که دست بر قصب مالده هرگاه بول کند در حال خواب  
که دیگر باری بول کند و باید دانست که شک مثانه بزرگ و درشت باشد و شک گرده جزو غیر درشت و شک مثانه  
در و کند مگر آن وقت که در پهلوی بول افتد و بول را باز دارد و زنانه تولد شک خاصه در مثانه اندک بود و شک  
مثانه کوکان را بیشتر افتد و عارض شود و شک کلیه بول را و شک مثانه را و غیره بود و شک گرده  
فرماند و علل آنست که بدن را زاده آن پاک گردانند بقی و او را بعضی اوقات تا ماه آن جمع نشود  
از طعامها و غلیظ اجتناب نمایند و بخوبی مضطرب و لطیف تدبیر و در وقت همجان در و اگر خون غالب بود  
فصل کنند و اگر طبع خشک بود و حقیقه نمایند و در آن زن نشاند که در آن با بونه و خشک و طبیعت و طبیعت و کربس  
و طبعه جوشانیده باشند و اگر حرارت غالب بود و آن زن از منقبضه و پرسیا و شان و خشک سازند و در آن زن اویم  
گرم و پند چون تخم کرفس و دو قوطی با وایان و انیسون و صندل و شونیز و او وید و باره و مثل تخم خیارین و تخم خرفه  
و شک مثانه و کالنج و او وید و صندل و چون پرسیا و شان و بوی حرارت مزاج و پند و در وقت آن  
مزاج طبعی چون از آن زن بیرون آید و در غن شبت بار و غن منقبضه در مجاری و مایه و اندک و گویا از این  
بزرگ آید پس اگر حصات بیرون آید و فیما و الا اگر در مجاری بماند بلعها با حقیقه نمایند و محجمه بر بوی غن که در آن باشد  
نمنا با سنجاق و فلو من خیار شنبلیله و آب زایانه و روغن با و ام شیرین و پند و اگر در مجاری قصبه گرو  
و آب گرم نمند و قیر لعابها در و غنما و روچکانند و دست بران مالند تا بیرون آید و او وید و در وقت مثل  
جم الهی و باشد که سنگ را بریزند و بیرون آید و روغن منقرب در و چکانند و خاکستر حرق و او وید و در وقت  
دار و دیگر در وقت که بران سفیدی غالب بود و در ظرف آبی نیمه و سر آن را محکم کنند و بر روغن شبت پخته  
و در ظرف مافته که در آن نان پخته باشند و در شش ساعت بگذرانند پس بیرون آید و در شش ساعت یک و در آن  
خون میش آب کرفس یا آب ترب و او وید و روغن منقرب در و چکانند و خاکستر حرق و او وید و در وقت  
که در اول رنگ بر آوردن انکاف و بیج کنند و بیرون آید و آخر را بریزند و میان را دیگر نریزند و باری و در  
آفتاب خشک کنند و از گرو غبار محفوظ دارند و یکمقال آن را بدیند و حب القلت را و در وقت که در آن  
تا غیر عجیب است و چنین شک و ترب و اگر سنگ مثانه ریخته نشود و در شکافتن و بیرون آید و در وقت  
در سن و گویند در جنبی نظری که تر است اما سنگ گرده را نریزند و نشنیده که شکافتن بیرون آید و در وقت  
فصل در او را مضمیه و قصب و آن باز خون بود یا از صندل و حل متش و صندل و در وقت که در آن

و در قوی باشد قلا چش آیزن نبفته و پرسیاوشان و خشک سازند و آیزن اگر در قوی باشد  
 دفع شود و اگر پیش خون غالب بود فصد با سلیق و قصد صافن و استغفر رخ صفا و ترک گوشت  
 است طلای نافع درین قسم صفت آن آرد و جنب الثعلب کشیده منشاک یا تر کاسنی تازه کوفته  
 بمسکه انگوری و گلاب و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند طلای دیگر مستعمل بعد از طلای با قبل صفت  
 آن آرد و با قلا آرد و عدس باب جنب الثعلب سرشته طلا نمایند طلای مستعمل در انتهای آن صفت  
 آن آرد و با قلا گل خطمی تخم کتان گل یا بونه اکلیل الملک کوفته باب جنب الثعلب و روغن گل سرخ  
 بزوده تخم مرغ سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود عملش سفیدی و نرمی و در داندک است عمل آب  
 قه باب ترب یا و سیر و شبت نیم پا و و عملش شش تولد و ضا و اکلیل الملک و یا بونه و حله و بزرگ کتان  
 است و یا از سودا بود عملش صلابت و کموت است و عملش تنقیه سودا است و اگر آن غلبه  
 نمون بود فصد اسیم کنند و مطبوخ اقیقون و هند و ضا و یا بونه و اکلیل الملک و بزرگ کتان و حله و بزرگ  
 شش ماشه و قمل از زرد یک ماشه و فخر ساق گاود و تولد کنند

فصل در بیان فتنه و قبلیه هرگاه که بر غشاء صفاق نمینی پوست اندرونی شکم از آن دو مجری که در پیشین  
 آمده اند و اطباء آن را کیس آشیان خوانند کشاده شود بسبب طوبه یا حمل بار گران یا  
 رفعت یا از بوی بر جستن یا با غلیظ یا ضربه و ازین کشادگی اگر ثرب یا حجاب یا روده بان فسر و آید  
 و کیس آشیان برسد و اگر امعا فرو و آید از قلیه الامعا گویند و اگر رسج فرو و آید آن را قلیه الرسج گویند  
 و اگر آب فرو و آید از قلیه الماء گویند و قلیه را دره و قمر و نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرو و آید و بجا  
 غلیظ تر شود و آنرا قرد و کمی گویند و علاج این قسم علاج ورم حلیب است و اگر کشادگی چنین نبود کیس  
 آشیان تواند رسید پس در گوشه ران باشد آنرا فشق الاثرین گویند و اگر غشاء مذکور سوراخ شود و در برابر  
 ناف یا بزرگ یا بالانز و چیزه از آن بیرون آید آنرا فشق مراق البطن فشق البیتین گویند و آنرا نیز عارض شود  
 و علاج در میان دردت شدن فشق و فشق ممکن است اما در غیر ایشان غیر ممکن پس فرض محافظت بود تا زیاد نشود  
 از حرکات قوی و دفع حوت و مجامعت تا صبر بر تمل از طعامهای غلیظ و میوه و خمیر و هرگاه چیزی کیس فرو و آید در آب  
 گرم نشاند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن یا بونه گرم کرده بماند تا بجای خود رود و  
 چپسته آنرا بسبب و از در ضا و ازین اوویه کنند صفت آن برگ مور و کیل و گلاتار فارسی یک تولد



و بدلیل و علامات ضعف آن اعضا باشند و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخا آلت  
و ضعف بدن است و علامت و علاجش ذکر شد و آنچه از ترک جماعت است در عضو منور پیدا میشود  
و علامتش پیوسته آمدن قنطیر است و شیر و آب گرم نهان است و یا از قلت نفخ در اسفل بدن میباشد  
علامتش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و تخم و آب و یا از سردی اعضا قنطیر است و علامتش پدید  
رقت منی است و سولت خروج آن به انتشار و ضعف حس حرکت و فتوری و لاغری و بی علامتش  
اگر معین باشد معالجه فایده ندارد و تقویت دل و شادی و پویای خوشی در تقویت باه مطلقا اثر تمام  
دارد و اغذیه یا بهیله پیاز مغز کلیده قایم کنشک تر و گوشت بز غاله مرغ فربه بهر سیه شیر برنج بخیل  
نیمبشت مای بریان فواکه محرومین خیار بالنگ خیار یا شفتا لود و فواکه مبر و مثل انگور و خرمای و شفتا  
و مغز گردگان و انجیر و وید یا بهیله ستفوق و سمیه الشعلب پیاز یا شتر اعرافی قنطیر گاو و خشک کرده  
بسیان سوده شقاق و فو نجان بهمن بوزیدان زرنبا و سورنجان و ارچینی بسیار به منجربه انضرا  
کنند بزرگتان و از ترشید با قنطیر نمایند

فصل در بیان سرعت انزال اگر از حدته می باشد علامتش حرارت و سوزش وقت  
انزال است و زیاده ای از چیزهای گرم علامتش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف  
قوت ماسکه است بسبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیاده ای  
منی بخوردن چیزهای سرد و ترست و علامتش استرخیدن بدن است از رطوبت به سهال و سستی  
و آمدن روغن قسط بر عانه و قضیه و یا از ضعف اعضا و نسیج است و سده و کرده و علامتش نقصان  
باه و قلت رغبت بجماع می باشد و علامتش تقویت آن اعضا است و یا از صفت و معرفت منی  
می باشد و فی الجمله بهیله قایم کنشک و علامتش پدید است

یا سده یا پاره و مهم در امر احتیاط است
--

فصل در امر تقویت بدن و پستان و رحم و مروت میشود و چه انچه در سایر اعضا بهیله ذکر شد  
و از منی که از شمعین بدن و پستان و رحم و مروت میشود و خصوص است بدان علامتش انتفاخ و صلابت  
روده سرخی لون است علامتش آنست که خرقه تر را گرفته بیکر که حدت آن را آب شکسته باشند  
شربت فواکه و یا بهیله قنطیر است آن آرد و جو آرد و باقلا آب کشیده تر آب برگ خرقه تازه فواکه نمایند و بوز

تسکین حرارت محلات مثل خطمی بابونه و اکلیل الملک آب گرم سرشته ضما و نمایند و اگر بسبب ضرب و نقطه درمی  
 دران پیدا شود و منور و ماش را کوفته آب برگ مورد و آب برگ سر و سرشته ضما و نمایند ضما و برای  
 درمندی صفت آن آرد جو آرد و عدس آرد با قلا گلسرخ مساوی در روغن گل چرب نموده در سر که  
 نمیکرده نیکرم پر پارچه طلا سازند و بر پستان بچسباند ضما و دیگر چوب سیده پوست کپنال تخم حلبه  
 پوست بخی از نذ گیر و همه را کوفته و بخیته ضما و کنند ضما و برای خردی و سختی پستان صفت آن بخی  
 کند و روی مونسری خام هر دو را بر بر در عرق سهجونه تا چهار پاس کحل نمایند بعد از آن ضما و کنند  
 فصل در قلت اللبن یعنی نقصان شیر یا از کمی خون بود بسبب بیماری یا خردی و  
 آن بوجهی از بدن یا سوز مزاج در بدن یا اندک خوردن غذا یا استعمال چیزهای که از آنها خون کمتر  
 متولد شود و علت متشنج تقدم این اسباب است و علت حبش منع و استعمال اغذیه و اشربه محمود  
 که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون میباشد بعلب که از اخلاط ثلثه و علامت صفرا زردی  
 شیر و رقت و عدت و علامت بلغم شدت بیاض و امیت و میل جمودت در بوی و طعم و علامت  
 سودا غلظت و قلت شیر است و علت حبش تنقیه بدن از اخلاط غالب و تغذیه بعد از آنست ضما و  
 که شیر و پستان زیاد کند صفت آن تخم باد و روج نمیدم آرد با قلا و ده درم کوفته بخیته یاب باد و روج  
 ضما و کنند ضما و یک شکر غلیظ را به ملاح آرد صفت آن بخیته خطمی و بخیته بر سینه و پستان ضما و کنند ضما و که شیر را  
 که بسبب گرمی و خشکی نموده باشد با خنک نموده گرداند صفت آن بک بخیته ساقی آب سائیده اندک گرم نموده بکند

### باب دوازدهم در امراض رسم

فصل در اورام رحم عدوت آن یا از ضرب و نقطه میباشد یا احتباس طمث یا سقوط حین یا در و رانه  
 یا از کثرت جماع علامت ورم تب گرم بود و در ورم در میان نام و عانه آن موضع را تنه گویند و در ورم  
 آن از پشت و از اقطن گویند و عسر بول و براز و تواتر بطن و نفس و علامت حبش فصد یا سلیق و عسر یا عسر  
 و اگر قوی باشد فصد یا سلیق کنند پس صافن ضما و نافع صفت آن آرد جو آرد با قلا گلسرخ نموده  
 کحل خطمی هر یک یک تولد سوده آب کشنی تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه و سرشته  
 ضما و کنند و حقیقه بر جم بلها با و روغن سوسه و کنند و آب گرم و برگ خرفه و استمال آن و بعد از آن  
 و آبنزن که دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی جو شایند و باشند نشانه و اگر نخیل نیاید

و جمع شود و نشجات مثل بزرگ کتان و توله خبازی و حلبه چهار توله ضا د نمایند و چون منقرض شود بشیر و نبات حقنه  
نماید و شراب انار شیرین و شیر تخم خیار بن دهند و در هر نیم انقیداج بروغن گل سرخ رفیق کرده در قیل حقنه  
نمایند و بعد از تنقیه اگر مندرج نشود گل ارمنی و دم الاغ بن هر یک و توله و اندک کن در صفت در  
مشمشا و روغن گل سرخ گل سرخ کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی سبب آن ارتفاع  
موضع و ثقل و عدم در و معده و تهیج اطراف است علامت چشم فتح کردن است و سهیل بلغم و ان  
ضما و ستمل در ابتدا صفت آن کشنیز باز و خبازی و اندک بایونه ضما و گند ضما و  
که ورم انرا پیدا کند شسته بود بزرگ کتان حلبه انجیر زرد اکلیل الملک بایونه شبت ضما نمایند  
علامت ورم صلب صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم  
مثل مستقی شود علامت چشم تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سوداویه است و روغن خنجر و روغن شبت و  
روغن بایونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم و اخیون از داخل و خارج بکار بردن و لظول از  
شخم خطمی و خدای و تخم حلبه و بایونه و بزرگ کتان و ضما و از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار دارند -  
فصل در بیان کثرت سیلان طمشت بسیاری طمشت یا از امتلا آمدن از خون و دفع کردن طبیعت آن را  
بطریق طمشت است و علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم است و عدم ضعف و تغییر بدن و رنگ  
و تا ضعف و تغییر رنگ پیدا نشود حبس کردن آن جایز نباشد و چون با فراط انجا مد فصد با سلیق باید کرد  
تا ماده از انجا نبی برگردد و اما خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه بحسب صفای معلوم میگردد  
تا طیب ما بر نباشد در مثل این محل بر فصد جرات نمایند و مجمه بالنار بزرگ پستان نهند و قرص که با با  
حب الاس بدید و شیا ف کلمی که صفت آن در بواسیر گذشت استعمال نمایند یا از حدت و در وقت خون  
می باشد و علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و رفت و سنورش است در انچه سیلان میکند و در وقت  
خروج زردی آن و علامتش استفراغ است ببلوغ بلبله زرد و شامه و تغییرندی با شیر نشست و  
اشناسیدن قرص که با با زرشک و رب انار شیرین و شراب ریاس اگر به صنباح و دو انگ بزرگ بلنج کوفته  
با قدر پند نیکو بود و اگر با عصاره لسان اسل و شیر تخم خرفه پند بهتر است و اگر نیم شقال شاخ کوزن سوت  
بآن ضم کنند صواب بود و اگر از بلغم بود بر خون و انار فاقوت ماسکه افواه عروق با غلبه سودای تیز که خوب  
تفتیح آن گردد می باشد مبلات معلوم گردد و اگر قدری پند در روز و شب بر دار و در سایه

خشک گردانند رنگ غلط غالب معلوم گردد و در علل جیش بعد از تنقیه بر مایه است مذکور مدوامست نمائند  
 و یا از بواسیر رحم می باشد و علل است و علل جیش مذکور شد و یا از قرح رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب بیش  
 و جنین مرده یا انقباض خلط حار مرسی یا کشادگی دم می باشد و علل جیش انقباض مذکور شد و انقباض اسباب آن  
 فرجه از کندی و هم لایخون و انزروت و مرکی و شب یمانی و پوست انار سوخته محمول نمایند و اگر در بطن و کفر  
 بان نرسد این ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل بقیه نمایند و اقرص که با شراب حبیب اللیس  
 یا شراب انجیر و پند و اطلیه تا بقیه بر قطن و عانه گذارند و پنجه در همه انواع لاسم و اندک  
 فصل در احتیاج حیض سبب آن اگر کثیف خون باشد علل است لاغری بدن و سردی رنگ  
 و تقدم اسباب کی خون است مثل امراض استغفار و تعب و ریاضت و علل جیش و کثیف غلظت  
 موافق و خواب و راحت است و اگر از غلظت خون می باشد سبب سردی یا اعتدال بطن یا سودا بخون  
 علامات سردی یا بطن یا سودا بران ولالت میکند علل جیش بعد از تنقیه و تعدیل اخلاط ادویه مفصله  
 مدبر بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فوینج و شونیز و دارچینی و سلیمنه و جوز بو کوفته بصل  
 ادویه سرشته سمج سازند شربت و در دم شیاخی که حیض بکشد صدقت آن اسهل می شود  
 از هر یک یکمیز و دو میز جلی و جوز و جله را کوفته بزرگ گاو سرشته شیا فها سازند و چوبدار  
 بردارند حیض بسته را بکشد شیا ف و دیگر که همین عمل کند صدقت آن آشنان  
 فارسی عاقر قرحه العیاضین سداب قرنیون اجزا مساوی کوفته بقیه سفید سرشته شیا فها  
 و بر دارند و یا از خشکی می باشد علل است خشکی و ملخ و لاغری بدن است علل جیش مداومت بشارت غلظت  
 و حمامهای ملوبت افر است در دهن نفشه و کدو و پنبه مالیدن و جاز می و غلظی و بزرگ خرفه محمول نمودن  
 فصل در احتیاج رحم این مرض چون شبیه بصرع بود و نبوت و دور آید و فروت دران این باشد که صاحب  
 آن مرض چون بهوش آید از آنچه برودار و شود حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و بدو کف بر زمین چنان  
 نیاید که در صرع آید سبب آن یا احتیاج طمث بود و بهرگاه بطول انجامد یا کثرت منی و استعمال آن کیفیت سمی  
 علل جیش اگر در وقت نوبت غشی بود و غیر بوی خوش بپینی و اشتن چوبی ناخوش بپینی و اشتن بر رحم  
 مناسب بود و در وقت های گرم که دران مشک و عنبر حل کرده باشند و رحم مالند و حشفه کنند و اما بعد از نوبت  
 اگر از احتیاج طمث است بمعاجه و دران آن اشتغال نمایند و فصد و مافتن کنند و اگر از کثرت منی بود و جوی





وجماع قوتیرین اسباب این مرض است. ناخفته شدن استلا

فصل در نقرس و آن یا موی است یا مفروزی یا بلغمی یا سوداوی علامت موی عظیم تنفیع است و موی بشدت ضعیفان  
و دیگر علامات غلبه خون علامت خشک است و اسهال بلغمی بلیله زرد و موی سوزنجان و در ابتدا ضما و کون بیان نهادن موی  
صندل مرغ صندل سفید گل سرخ کشنیز تازه و خرقة تر گاسنی تازه و صاب و اگر در غلبه داشت باشد مثل زرد الخ و پوست خشک  
و فیون یعنی خدرات و طلا و نعل نماند و در ابتدا زرد و جو گل زشتگی خطمی خبازی و در انخطاط اکلیل الماک و بابونج و  
نماینده و در سبب اضمحله اوجاع مفاصل گرم و سرد و اکثر به و مسهل است سوزنجان شیرین در غسل  
باید کرد که تریاق مفاصل است علامت صفراوی ارتفاع قلیل و زردی رنگ شدت درد و حرارت است  
و دیگر علامات صفرا علامت خشک اگر در مریض فی اسهال قوی باشد فصد مکنده و بلغم بلیله زرد و صاب سوزنجان  
تنقیه نمایند و غذا و شراب سرد و در مریض صفراوی دانسته شد عمل کنند صفا و نافع و در تنگی  
صفحت آن آرد و جو تر اشکه که کشنیز تازه و فکاسنی تری و خرقة تر با هم مخلوط نموده و شفا نمایند و درین قسم احتیاج  
تخلیل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ کمی درد و عدم حرارت و تقدم تدبیرات موله بلغم علامت خشک  
است بآب ترب و عسل اسهال معجون سوزنجان و مسهل قوی دهند که ماده را نیک نفع داده باشد  
بما را الاصول و کلنگین و قبل از تنقیه گل بابونج ضما و توان کرد که محمل است بی خدمت اما بعد از تنقیه زرد کتان  
و غلبه و شبت و اکلیل الماک بار و غن قسط نماید نمایند علامت سوداوی قلت تمدد و کمی درد و کثرت  
دشقی و صلابت ورم و کدورت و باقی علامات سودا است علامت خشک است فراغ سودا است حسب مزاج  
بر کسی بقصد و اسهال اضمحله مملوء و در غنما گرم و تر و طلا و گرم علامت ترکیب ماده ترکیب علامات و  
اشکافات ارتفاعات می باشد چنانچه گاهی از شیا و ناز و گاهی از شیار باره تنفیع یا به علامت خشک کرب باد یا کرب  
فصل در وجع الورک تنفیع عمیق است پس علامات ورم بران نیک ظاهر می گردد و در بعضی اوقات  
علج آن نماهند اوجاع مفاصل باشد و این است که رواج و رایت در ضرریر سازند ویرا که ماده عمیق بود و در  
موجب جس و شکر تخلیل میشود و مفصل را بر جلع میسازد و آنکه مریضات مثل خطمی و خبازی و در ابتدا با و افون  
مگر آنکه ماده بسیار دقیق بود و اگر خواهند که استفرغ کنند و در موی فصد با بلغم کنند از جانب در و  
اگر بلغمی بود بقیه و مقلد و شیا فمما و دیگر تنگی تدبیر نمایند و در غن قسط مالند و صفا و ناسه موی تخلیل  
مثل چندید ستر و عاقر قرقا و خردل و سوزنجان ضما نمایند و بعد از ان ضما و مای که میشته زرد کتان

بکنند و گاه باشد که بدائع کردن آن موضع احتیاج افتد بقانونی که در ترکیب عمل بداند که درست نه بطریق  
عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود معصب تر باشد  
فصل در عرق النساء گاه باشد که پای را لاغر می کنند و عرج ها و شمی شود و از او جاع مفصل عرق النساء  
و نفرس در مرض نخس و بازگشت زیاده است و اصناف عرق النساء و جمع الورك مثل اصناف  
و نفرس بود **علاج شش** مثل علاج آن الادویه آنچه اشتعا کرده شده و در قسم دومی نفرس عرق النساء  
اگر قصد کنند و از بسلین کافی نباشد قصد عرق النساء کنند و باید دانست که مرض عرق النساء و جانب  
السه نادرا افتد و در کتب هر پنج حصص جانب شش اکثریت است

### باب چهارم در حمیات و روز حرمان

فصل در حمی یعنی تب و آن حرارت غریبه است که در دل شتعل گردد و توسط خون و روح و شرا امین  
در جمیع بدن پراکنده شود و باشتغالی که بافعال ضرر برساند و اجناس حمیات سه است حتی یوم حمی و حتی  
و حتی غلطی حتی یوم است اول کرم گرم و پس گرمی آن بدل رسد پس بسائر اعضا و اخلاط و حتی وقت  
آنست که اول حرارت غریبه باعضای ماهیه تخصیص دل تا برسد که پس بار و اخلاط و باقی اعضا شش  
کند و حتی غلطی آنست که اول اخلاط گرم شده و عفونت پس گرمی آن بل اسد و اخلاط چهارست و کباب بسیار و نفوس و اخلاط  
عروق است یا و اهل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط و حمیات ماهیه سه عفونت می باشد و اخلاط گرمی آن  
بعضایان غیر عفونت نیز میباشد و بعضی حتی دومی را منحصرا قیامی داشته اند و در شش این تب از سبب باویه بدینست  
یعنی و اید و بدن یا نفسانی یعنی و از و بر نفس مثل غم و هم دفع و دفع مضطرب و خواب و تعب و اسهال و درد  
و گرسنگی و تشنگی و تخمد و فساد و ریه و یعنی او را هم بر ظاهر بدن و دقوت و آفتاب و اعتسالت آب و چیزها و  
گرم خورون و ترک حمام کسی را که حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نیزه گرم علل امتش عدم تغییر یا فاحش  
در بعض و فار و ره است و بیشتر بنافض و تشعریه ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام  
ساوشت می شود و بعضی اندک مغارقیت کند و اکثر زبان قحای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز  
گفته اند و این قول بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطول و سطور است و علی الاجمال مقایسه  
سبب بود چنانکه تفریح در غمیبه و مشاهه در غمیبه و استحقاق و استقامت مضرح و در غمیبه  
و تغذیه در جو عب و استفرغ با سهال و قوی و در غمیبه و استلایه و تفریح مسامات باب گرم استغافیه و این است

که از آن سال آب سرد و عادی شود و در همه اعضا و حیوون آن تخمیه غذا باز گیرند و غذای لطیفه صناع الکیمون  
 به تخمیه و در قسام قوی و ضعیف و جوی و آن کسانی که در بدن ایشان مراد بسیار بود و به تو سیم و در غذای این  
 جماعت مطلوب بود و قوی و آن اسباب سابقه می باشد مثل تپهای محرقه هرگاه مدتی گشت حرارت آن  
 در طوبت اعضا و صلیه تاثیر کند مثل درم گرم در سینه جا و درش شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب  
 با ویه می باشد مثل جم و غم و غصب و تعب و سهر خاصه و درین جوانی و هوای گرم و محروم از اجان را و نزلات  
 حاره و صفا و یه که دایم از سر سینه انقباض کند مخصوص در هوای گرم علی التمثیل نبین و صلب متواتر  
 ضعیف است و درگاه دست بروی نهند حرارت اندک نماید و هر چند دست نگه دارند قوی تر گردد و اندک  
 سبیل تو طیم کند و این دلیل قوت باشد برین تب و این تب بر حدش نیک سوس نباشد و زیر آن همچون مزاج اصلی  
 گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دستن این مقدمه باشد که در بدن  
 و جوش طوبت گردند یکی را طوبت اولیه اصلیه گویند که اتصال اعضا و آن می باشد و دوم را طوبت ثانیه  
 گویند که از چهار مرتبه باشد اول آنچه مضمون می باشد در عروق که غذا با اعضا میرساند و از طوبت عروقی گویند  
 دوم آنچه بر افواه عروق سابقه شعریه است که از طوبت افواه عروقی گویند سوم طوبت که بر اعضا و پر کننده  
 شده باشد و مثل ششم بران چسبیده باشد از طوبت طلی گویند چهارم طوبتی است که قریب الانعقاد آورده  
 باشد و این را طوبت قریب الانعقاد گویند پس چون حرارت افواه طوبت افواه عروق کن و شروع نماید در  
 افکار طوبت طلی با سمن و ق مخصوص باشد و چون افکار طوبت طلی کند شروع با قاف و طوبت قریبه العبد بالانعقاد  
 کند سیمی نبویل باشد و مرهون که با تمامی این مرتبه رسد کمتر غذا می یابد و چون این قسم را نیز فانی کند و شروع با قاف  
 طوبت اصل کند با سمن مفتت تسمیه یابد و هر سه را می دوق گویند و آنچه در مرتبه اول بود و معرفتش شکل  
 باشد و علامتش آسان و آنچه از مرتبه دوم بود و یا نزدیک آن بود و معرفتش آسان و علامتش  
 شکل باشد و مرتبه سوم را علامتش نباشد مرتبه اول برید و ترتیب اندیه و اشربه باره  
 مزاجه چون مار اشعیرست و مرغ چو به و گوشت بزغال مخصوص پانچ بزغال و شهاب حباب و شهاب  
 شب و فرو شبیه تخم خرفه و تخم سکنجبین بوق کاسنی و عرق گا و زبان یا شک و شبیه تخم خیارین و  
 و کد و و نه و اند و شمشاد و و زرد و آلود و نه و آنچه مرتبه دوم بود و یا نزدیک آن محتاج بود و بعلل  
 قوی تر باشد پس در ربع انیر شب شبیه تخم خرفه و تخم سکنجبین بوق کاسنی و عرق گا و زبان گرفت با یک از اشربه بند که



دوق شینجو حست انراوق برهم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت پلما بایز او آن در ذیل دوق  
 جریان یافته استیلاری پوست بود بر مزاج بی تب و حرارت بدنش یا استیلاری پوست یا ضعف بدن  
 و حرارت غریزه انسان که عافیه از فعل خود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و با استیلاری حرارت است  
 که تسلیل و تدویب رطوبات کرده باشد و انحاء حرارت غریزی و باین سبب سردی و خشکی عارض شده  
 باشد با فراط استفرغات یا افراط در تدبیر حمیات علی نقش نهول و خشکی و لاغری مثل حال شاخج بی  
 اشتها و التهاب و گاه بود که پس سردی محسوس شود و نبض صغیر و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد  
 ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود علی احشاش ترطیب و تسخیم بدن باشد  
 فصل دهمی موی که از اسطیقه گویند آن از غلیان خون بی عفونت میباشد و تقسیم سه نوع است اول مثل شش سرخی است  
 و چشم و استقلخ و تهر در رگها و گرانگی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت و بی تشعیریه و نافض  
 ابتدا کردن است علی احشاش فصد کردن است و دادن مار اشعیر که با عدس و تمر میزند پیخته باشد و یاریکها  
 و ادا شرب شراب عتاب و شراب آلود شراب زرشک و شراب تمر میزند و شراب غوره و شراب  
 انار ترش و شراب نارین یا از عفونت علی نقش سنگی نفس عظم نبض و بعضی این قسم را مطبوع خوانند و موی دوم  
 عقینه است ضعف بود و متراپه یعنی انچه روز بروز نقص پذیرد و زیاده از آنچه تحلیل رود و متساویه یعنی متعفن است  
 تحلیل بود و متناقضه یعنی متعفن کمتر از تحلیل بود علی احشاش علاج سه نوع است اما موی خارج عروق  
 حیاتی بود که حادث شود در ورام احشاء باطنی مثل دماغ و آلات نفس و معده و جگر و کبد و معالجات آن مانند گوشه  
 فصل دهمی صفراوی اگر صفرا خالص بود در خارج عروق متعفن شود و غلب خالص ناسمند  
 علی نقش آنست که یک روز بود و یک روز نبود با نافض شدید و تشعیریه یعنی لرزه چنان نماید که  
 سوزن در روده میزند و تالت زمان نافض و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب  
 و قلق و قی مراری و باقی علامات صفراوی علی احشاش آنست که در اول و دوم شیر و تخم بز  
 و هند یک توله یا لعاب اسبقول شش باشد و عرق غلب الثعلب ده توله و شربت نیلوفر و توله و  
 و خاکی چهار ماشه پاشیده بدهند و غذا و پیراشنجو مقشرا شربت نیلوفر و توله و شام و ال مزاج  
 مقشرا بشک نرم و هند و روز سوم شیر که منفر کدی شیرین یک توله و هند با لعاب بزر قله نا  
 شش ماشه و شراب نیلوفر و توله و روز چهارم بومن شیر و تخم کدو شیر و تخم کاه و شیر و تخم خیارین و توله و



نافع است و قی سکنجبین پوست پنج خربزه نمایند سهل از سنا رکی و تر سندی و شش بقوی با تسبیح بیان  
یار و غن با دام شیرین و میند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عت می باید کرد و اگر ماده داخل عروق  
باشد ریح و اثره حادث شود و این قلیل الوقوع است و علل متش صفر من و بطور متفاوت و چون متش  
وزیاد قی حرارت بر بلغمی و اندک آن از صفر اوی و استند و لرعی بود علی حشر فصد با سلیق است و  
فصد صافن اگر قوی باشد استعمال مدرات و مسلمات شود و علاج عام در همه صناعات ریح آنست که  
روز نوبت بهیج نخورند و اگر صفر اوی باشد سکنجبین دهند و با تداوی آن سعی فرمایند و در میان لڑات  
ندهند و در میان تب اگر آب خورده باشد در معده جمع شده باشد البته قی کند و در آخر تب سکنجبین  
یا شراب لیمو یا شراب نانچ یا عرق گاؤ زبان و میند و روز دیگر خنوب آب که در آن سرکه یا آبکامه و معویز و  
و تر سندی پنجه باشند و بسبب مزاج هر شخص مادی و انچه لایق و اندک و مرغ در آن انداخته باشند باید داد و اگر در  
یوم راحت که نشود نوبت خواهد بود و بهر مزوره یعنی به مرغ اقتضا کند شاید خاصه کسی را که بدن قوی  
و اشتها می ضعیف بود و اما در روز متقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتها می مرغ خوردن نباشد هرگز  
آب انرا نهد و اگر اشتها غالب و یا ضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بز خانه تقطیع و قتی که علامات

از مان ظاهر شود و روز سهل و دن ضرر و است بود

**فصل در بیان جمعیات هر کس که گاه در قی شلاق غلطی یا در خلطی مثل صفر اوی و بلغمی یا در غیب جمع شوند**  
آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مبادله می باشد چنانکه کسی که بگذرد و دیگر کسی بگیرد یا داخل چنانکه یکی بگیرد  
و در میان دیگر کسی بگیرد و یا مشار که چنانچه در زمان گرفتن هر دو ترکیب باشند و از جمله مرکبات آنرا نام است  
یافته شده شطر الغب است و این نبی باشد مرکب از صفر و بلغم چنانچه بهر تهر باشد و در تب غیب غیر خاص  
هر دو خاطر از شدت اشتراک بیشتر که یک تله شده آشنای چنان است پس هر دو یا و اثر بود یا لازم و یا صفر و یا  
و اثر و یا عکس بود و هر گاه بود که صفر غالب بود و علامات آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب بود  
علامتش غالب و انقباض علامات شطر الغب آن است که در یک روز قوی تر باشد و روز دوم ضعیف تر  
علل حشرش مرکب از علل صفر اوی و بلغمی منفرد باشد و دانست که در معرفت مواد جمعیات  
اعتماد بر احوال کنند نه بر نوبت چندی شاید که دو غیب باشند یا سه یا چهار یا مرکب  
گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که به طریق غیب آید پس توهم شود



که صفراوی بود و ظاهر خطا بود پس علاج آن بملاج صفراوی مشابه بود اما در معرفت ماهیت بعضی  
حمیات و عدد ماهیت با عدد بعضی مرکبات بدو استدلالات باید کرد و چنانچه در ربع و خمس و سدس  
و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات تعلق گیرد و چنانچه در دو و غیب و سه ربع بدو مواظبه بود آن  
معلوم گردد و چنانچه اگر در روز گیر و دیگر روز گیر و معلوم گردد که مرکب است از دو ربع و اگر در روز  
بگذرد و در روز گیر و دلیل آن بود که مرکب از دو خمس است و اگر در روز گیر و سه روز گیر و معلوم است  
دو سیم باشد پس درین سه صورت آخر به پیمای ماهیت و عدد استدلالات شده باشد و در صورت  
دوم هر عدد و در صورت اول بر ماهیت و باید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بنیاتی  
تعلق است و علاج آن مثل علاج ربع بود بنیاتی احتمال لطافات و لطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از دفع  
ماده مسهل ندرت پذیرد و قبل و بعد از دفع صفراوی و فواصل را انتظار دفع مستحب بود و اما که ماده  
ساکن باشد و متوجه غرض شریف نباشد که اگر این چنین بود قبل از دفع مسهل داون واجب بود که در آن  
مسهل پیش از دفع موجب طول مرض است و انتظار موجب هلاک مرین و در جای که انتظار دفع موجب  
نیوز و اگر طبیعت را قوی باشد بقتله کنند و ملین ضعیف توان داد و در روز نوبت و در روز بجران مسهل  
نباید داد و در روز ششم مسهل داون خطرناک است

**فصل در بیان داون مسهل و حمیات صفراوی و بهترین ایام و حمیات صفراوی از برای**  
مسهل داون هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است در ایام بجران و غیر ایام بجران و روزهای که در آن ایام  
از ایام بجران نیک واقع شود ایام بجران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و بیستم و یکم و بیست و چهارم  
و بیست و هفتم و نهم و یکم و نهم و بیستم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و نهم  
رومی گویند سوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که در آن بجران نادر افتد و اگر افتد بد باشد  
ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و نهم  
واقع شود و بیست و پنج روز است و در پانزده روز باقی بجران نیست و بجران بر عاف احد بجران است  
خصوص در حمیات و موی و نوزد یک قصد باشد پس اسهال پس پس طرق پس دما بول پس اسهال  
باب پانزدهم در اورام و پوچ و اصراف که در جلد حادث شود  
**فصل در بیان حصیه و جدری و خصبه را بفارسی سرخچه گویند بیش غلیان خون دفع فضلات است**

که از خون یا در وقت حمل و یا از شیر و غیر آن جدا و لاوت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیر انگور تا علیان  
 نکند صاف نگردد و و سلیم آن سفید بزرگ بود و بوده اندک با سانی کرب و اضطراب و بدترین حصه سیاه بود پس  
 بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از چدری آنچه پهلوی داشته باشد یا مضاعف بود یعنی فصل یک دیگر باشند  
 و علامت این هر دو مرض تب مطبقه و محرقه و در پشت و خاریدن بینی و فرج یعنی ترسیدن و خواب و  
 بیداری بود علاج اگر بلغمی بود قبل از ظهور فصد یا حجامت و غذا شور بای عدس میزند و از اشرب شراب  
 عنباب با عرق گاوزبان و دو درم خمه یعنی خاکشی که از البشیر از می شفرنگ گویند مخلوط کرده با شراب عنباب  
 بپزند و قدری سبزه خاکشی در پیاده و بهتر بپزند و اگر در پیون آمدن کنند می کنند خود و کاس و بادیان و عنباب  
 و کشنیز از هر یک یک درم انجیر زرد و هفت عدد در آب میجو شانه میسازند و با شراب عنباب و تخم خمه یعنی خاکشی بپزند  
 و قدری است اگر کم در زیر دامن نهند تا بخار آن مسامات را کشاوه گردانند و به مولیت بر آید از برای حفظ اعضا  
 باطن بقدر یک انگ مرور این سفته سوده بخور از برای سبب است بروز و تسکین الم به فراین یک انگ گل شقایق نیم  
 بپزند و در ایامی که بروز مطلوب است یعنی از چهارم تا هفتم خود آب یک توله و مطبوخ عدس یک توله و یک توله  
 و گندم یک توله بپزند و اگر درین پنج چند عدد انجیر باشد بهتر است و اگر طبیعت بر معصوب و مجدد نرم بود بپزند  
 اگر آمدن طبیعت خففت و راحت و تسکین کرب بود قبض کنند و الا از دو قبض آن بشرب مندل با شراب شکر  
 جدا بپزند و غذا عدس که بعد از دوسه جوش آب آن بپزند و آب نو در و یک کنند و اگر دوسه بار چنین کنند  
 قبض زیاد کند و کافور در آب کشنی تازه حل کرده یا سماق در گلاب میسازند صاف نموده با شیر و انار و  
 شرش در چشم چکانند منع بر آمدن آبله در چشم کنند و اگر ناچار آب حنا که باب گرم خمیره کرده باشند به بند نه چکانند  
 این عمل کنند و مندل را بگلاب سوده در بینی چکانند مانع بر آمدن آبله در آنجا شود و بشرب آب قوت شامی غرغره کنند  
 با آبی که در مس سماق و گل سرخ و عدس مقشر چشانیده باشند غرغره کنند تا خلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله  
 بسیار بزرگ بود و پر آب و بر جبهه خواب تحمل نیابد و ضرر است که بر آید و جو یا آید و از زن خوابانند و یک که بپزند  
 نرم بود و انب است و اگر مو منعی ریش گرد گل سرخ و از زروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا بپزند و اگر آبله در  
 خشک شود و قدری چوب گز در پیون و کندن و خشک شود و ازین چیز تا که عدس گل سرخ و از شیر و چوب گز در آب بپزند  
 پس قند زنگ لاهوری و می افکنند یا در پیون بپزند و از جای که آبله با شکافه بود و شک آب در و ازین  
 فصل در شیر و شیر با باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ سر این بیشتر چون بود و فصد پیدا شود

باخاریدن و کرب یا از خون می باشد علما متش بسیار سه سرتی بود بسبب حرارت و در و  
 ظاهر گردد و در روز بیشتر بود علما حبش قصد اکمل است در وقت صیانت که در میان برود  
 آن می باشد و تلکین طبیعت آب آلوده سیاه و تهره نندی و زرد آلوده در وقت آن آب زود فاسد  
 تر بریدن ریزند و سر که با آب خورده یا زود فاسد گل سرخ بریدن مالیدن و غذا ماکش  
 و عدس و تهره نندی باشد و از میوه ها آلوده و ناریه میخوش خورده شود و یا از باغی باشد و  
 علما متش میل آن سفیدی و همچنان آن وقت شب است و علما حبش است که بطلوع پیدا کرد  
 مقوی ترید و هند و غذا شور بای ماکش و نخود باشد و از اشتر به سبب این که بسیار ترش باشد  
 و هند و در جام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر شام بدن مالند  
 فصل در ماکش اناس سرخ بود که در ویشانی حادث گرد و علما متش سرتی آماس و در ویشان  
 در سر و راست و علما حبش قصد قیال و مجامعت ساقین و تلکین طبیعت است بشیر نشست  
 و تهره نندی و در وقت تلکین و صندلین و فلفل و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فرو نماند  
 و غذا شور بای ماکش و مارا شیر و عدس با تهره نندی ترش کرده و هند و از اشتر به سبب این که  
 تهره نندی ترش کرده و صندل سرخ آب کشیده تر سوده طلا نمایند و اگر بیشکافند و زرد  
 آب بیرون آید و موم سفید و روغن گل سرخ و مر و از سنگ مریم ساخته بگردانند  
 فصل در جرب این که یا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه  
 یا بمله جرب از فساد خون می باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بطنم شور  
 یا سودا رسوخند علما حبش اگر مانع نبود اول قصد اکمل نمایند پس سبب هر خط سبب  
 آن و هند و شاه تره و سنبل و خیار و شنبه و زهره و قهوه و لادن و زعفران و در ویشان  
 مزمن اثر بین است بر روز نیم شغال خیزند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز بخورند و یک روز  
 بخورند تا و شغال خورون شود و ملازم است حمام و ترکه جماع مانع ترین چیز است جرب  
 و حکم را بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه بکار برند طلا کنند مانع جرب را طلب صفت آن  
 زرد و مدح و مزه و پودره یا میران قنبیل مر و از سنگ اشتر حبش الفیضه فوشار شکار یعنی  
 کبریت زرد و کوفته خیمه اجزا مساوی الون بر روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند

اندر این کتاب

طلای نافع از برای خشک و تر صفت آن قویای کرمانی مغسول مردار سنگ زینت است  
از هر یک دو مثقال سرب را بکند از نود سیاه را در وی اندازند و بار یک چوبی ده ایا در آن نهم ده  
با دو سیر سکه و دو سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است

فصل در بیان قوی باقاری که چون گوشت و بندری را و نامند آن در شتی بود بر طلا بهر دست اگر بسیار  
باشد فصد کنند و طبع افیمون و هندو اگر اندک بود به تقیه حاجت نیست مگر اگر در من باشد و در خون  
گندم بالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را پس کنند و قدر سه گندم بر وی  
آن ریزند و سنگی گرم کرده بر وی گندم کنند آنچه از آن بسیاران کنند روغن گندم سه امروار سنگ او را  
و صغیر او و حوض را گرفته بر روغن گل سرخ سرشته طلا کنند سیاه هم در داری مذکور مناسب است  
فصل در وصف پیشش که در روغن و بر سر روی و در کوه کازین بسیار باشد و شش شود و حملش اگر قلیه  
خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفت را با چشم بود یا سودا بود و آنچه مناسب آن بود تقیه کنند طلا را نافع  
صفت آن تو مال مس از زردت سفید مر و سنگ کاغذ سوخته بمهوه را خرم کوفته بر روغن گل سرخ  
و سرکه انگور سرشته طلا نمایند طلا را دیگر خاصه چیست کوه گان زرد و چوب مر و ار سنگ پوست انار کوفته  
سرکه انگور می در روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند

فصل در بیان و ماسیل گاه بر آمدن و نخل که اگر بسیار بود فصد باید کرد و همدان مناسب حنظل  
غالب ماسیل باید و او ترک گوشت و شیرینیا کنند و هر گاه اندک گوشت چاره نبود گوشت بز خال و هند  
و از میوه ها انار ترش و ریواس یا خوره یا خرنوبی مناسب است تقوی نافع از برای و ماسیل صفت آن  
زرد شک منقح آگوی بنهار اخبانی عنباب شب بخساند و صبح و آب آن شرب عنباب و داخل کرده  
بیا شامند و در ابتدا حدوت و درم و دوا و بر آن استعمال نمایند طلا را نافع که در ابتدا استعمال کرد و بشود  
صفت آن صندل بگل آب سوخته فلفل کوفته بر قطونا یا آب نرغزه تازه و کاسنی تر و گلاب سرشته  
طلا نمایند و اگر وادع نفع نکند و غرضش که فلفل حلی سنی و خیار می با سفید تخم مرغ صندل نمایند چون جمع شود گندم  
پا ویده یا انجیر تخم کوفته بشیر گاد پخته بر آن نهند و چون بکشد بدو از ریم پاک شود و هر می از مر و ار سنگ  
دو درم و سفید آب قلعی دو درم و سوسن سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم هم ساخته بکند  
فصل در وادع در سنگ گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود علاقهش ضربانی قوی و در کاند

وگاه بود که تب شود علل حبش فصد و تلین طبیعت است و تعدیل مزاج بیمار الشعی و اشتریک باره در ابتداء  
مازوی سیر بسیر که سوده طلا کنند یا حبش الحدید که سوده بالند یا اسفند بسیر که سرشته صفا نمایند و اگر در  
قوی باشد بزرگ اینج و افیون بسیر که سوده طلا نمایند و بران برف و یخ نهند اگر دفع شود و فبا و الار و فین گرم  
نهند تا تحلیل یابد اگر تحلیل نیابد پانزده پخته در زیر خا کستر گرم نهند پس شکافته بران بندند یا گندم را  
خامیده بران بندند یا تخم مرو و انجیر در هم کوفته بران نهند یا پخته شود پس بکشد یا بندیش و مرهم نهند  
فصل در شایب یعنی مسه آنرا نرخی گویند سبب نرخی یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب  
از سودا و خلط حبش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب نبود بر مسهل  
اقتصاد کنند و اگر معدن آن اندک باشد و طلا دفع کنند و سیاه دانه یا گندم نرخی یا سیرین بزرگ بسیر که سوده طلا نمایند  
نمایند که در دوزخ نرخی زرد یا سوز دانه بیرون کرده طلا نمایند زایل گردد

فصل در بیان حمزه میان عوام بسیرخ با معروف است علل قش سرخی باشد که چون انگشت  
بالند زایل سود و باز بزدوی سرخ شود و در پوست بود نه یادتی نداشته باشد و از موضع بی موضع می آید  
بجای رود و این قسم را خالص گویند و علل حبش استقریخ بدن از صفراست و غذا آشجوا از اشتریک  
شراب عناب که به ترمندی ترش کرده باشند طلا و نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه  
دیگر خرفه و لسان الحمل و اسفند و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج تحلیل نباشد و غیره  
آن بود که صفرا خون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کند و در کندن از موضع بی موضع رود و بقلعونی که ذکر  
نموده شد شبیه بود علل حبش فصد کنند پس استقریخ صفرا و بعد از آن استعمال طلا  
روایع پس طلا و محل مثل خطمی آرد جو

فصل در بیان حمزه جبره سیم و انما بود و این متفرق می باشد و جمع میباشد و نهایت سرخ میباشد پس  
خشک ریشه گرد و در آن نهایت بود مثل در و عنفوی که آتش بران نهند علل حبش فصد و اسهال صفرا  
پس در و سیر که برین ریزند یا جو شد پس قدری کافور قیووری بران ریزند و به وضع جبره طلا کنند  
فصل در بیان نار فارسی و آن مثل جبره بود الا آنکه بهر که ظاهر شود خطهای سرخ مثل زبانه آتش  
پیدا شود علل حبش مثل علاج جبره بود و جدا فصد و اسهال و بر چترهای که رطوبت و احمیت در خون  
احداث کنند و پوست نمایند مثل بار اشعی و هندوانه و خیار و شفتالو و کدو طلا و نافع از برای نار فارسی

صفت آن مانوی سبز خضاب کی کافور قیصری سوده بیکر و لاسیاب استغول و آب برگ لسان الحمل  
و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند

فصل در بیان غلغولی و آن در می بود از خون علی تشن تقاخ و سرخی و تمد و بسیاری ضربان  
جلل جیش فصد است و در ابتدا طلاست از سرخ صندل و صندل سفید و فلفل و گل ارمنی سوده بیکر  
و آب کشنیر تازه و اگر ازین طلا در روز یا ده شود و فی الحال دور کنند و همین طلا بر عضو کی که بالاسه است  
نهند و در روز دیگر از جو که کشنیر تازه خبازی یا لاسیاب استغول طلا کنند و چون بهینند که کمتر میشود و طلا  
از بابونه و اکلیل الملک بزرگمان و حلب کنند و در سبه اورام از جایت اوقات از لجه خافل نماید و در  
ابتدا رواج و در تریاچ جمع کردن میان رواج و مرغی و در آتشی مرغی و در اسطفاط عمل صورت نماید  
و اگر نیند که تحلیل نیافته و جمع شده و در سبه و در سیم کوفت ضا و نمایند و امثال این تا پخته شود  
و تدبیر کشان آن کنند پیش سبکین بگو ترو اشق یا آلت

فصل در بیان اورام مغایر سه عضو بود که هر یک مفرغه عضو رئیس واقع شده اند الباطنی یعنی  
مفرغه دل باشد و در بیه بیخ را آن که مفرغه بیکر بود و غلف الاذنین یعنی پس دو گوش مفرغه دماغ بود و در سبک  
درین اعضا ورم حادث گردد و از آن است که اعضا رکیبه مواد را با سنج دفع گردانند و یا بر اطراف ریختی و در  
و از آن موضع متوجه به عضو مافت شده باشد چون بآن اعضا رسد و در اینجا همانند بر آگ گوشت نرم دارد  
و آن را حوم رخوه گویند علل جیش تنصیب بر خیات از ابتدا بعد از متقیه بدن نفوذ در اسهال  
مثل آب گرم ریختن با سنج و مسکه مالیدن و غلغلی و منقشه و خبازی ضا و کردن و احتمال رواج  
جائز نبود درین موضع

فصل در بیان خنازیر و سلعه خنازیر در می صلب و غلیظ بود و در طلا بزرگ کرده و نا هموار می باشد  
و بر گوشت بسته بود و در لحم رخوه خاصه برگردن حادث شود و بیشتر متعدد بود و در یک کیسه و سلعه در میان  
مختلف باشد در جبهه مقدار نخودی تا مقدار خرزهره بزرگ و او را کیسه بود و در گوشت بسته نباشد و با گوشت  
توان گرفت و بهیچوانی حرکت توان و آن چهار قسم است سمیه و حله و دانه و لیه و ششیریه  
یعنی در اندرون آن مثل انجیر یا بود و غده در می صلب بمقدار فندق و یا جو زره کمت و بیشانی بسیار  
واقع می شود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاوه نشود و غلاف ندارد و غده رخوه و در اول

در شش آن اگر درست باشد بماند و تصدق اگر در دو باز شود و کند و گاه بود که خود نکند و علاج این هر سه چیز  
بشی در سال با یا سرخ نیکو مقوی بخار یقین و ضماد کردن بر اضمحیون که در آن حلیه و بنز که آن باشد و خنک از پیر  
بر اضمحیون و پیر با خرم سوده بهم آمیزند و ضماد کنند و هم گوشت را سوخته در زیرت سرشته بر خنک از پیر طرا کنند و تحلیل و  
و اگر این بندیر است و مداومت با زنا تحلیل باید پناه داد و پخته گردانیده بشکافند و علاج و حلیه که در سوده و سولید  
اگر بزرگ شود و پخته ذکر شد تحلیل نباید ازین دو کار باید شکافتن و بیرون آوردن با کیسه که اثر کیسه است اسوده  
گوشت یا با دویه مقنه ریش گردانند و صفت آن آنکه آب نارسیده چهار جزو و بنز و پنج دو جزو و سه بال مس  
سه جزو و مجموع را نرم سوده بر وزن گل سرخ سرشته طلا نمایند و ضماد را با دویه حلیه و مقنه علاج می توان کرد  
و در وقت این جزو بیرون کردن نباشد و حد و را با اضمحیون ضماد کنند و بر بالا در آن پاره سرب گذاشته محکم بنمایند  
و در وقت بیرون دارا شعلی و دو اگر بزرگ باشد و سر و ریش و روی پوست نیکو بنزدند  
و اگر آهسته گوشت را لادار انقلب می نماند یا از اینم بود و عمل منقش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات  
اینم است و حلیه جوش تنقیه اینم است یعنی پنج ترب و طبیعت و غسل اسهال با یا سرخ فیه مقوی بنار یقون  
و بعد از تنقیه موضع را بخرقه و رشت با لند و پس آنکه بر سچند و پیا و غنصل با غسل طلا کنند یا صابون  
را بعد از غنصل سوده طلا کنند یا از اضمحیون باشد حلیه جوش زردی و در شستی موضع و سایر علامات  
صفا باشد حلیه جوش تنقیه است بحب و قمری پخته و بلبل و بلبل زرد پس سرکه و در وزن گل سرخ  
بماند پس پخته قی با پوست سوخته بسره که سرشته طلا نمایند یا از سوده می باشد و حلیه جوش تیرگی رنگ  
که در وقت و در شستی موضع و سایر علامات سوده است حلیه جوش اسهال بحب اضمحیون و سمجون  
شیل و اتحاد بل بنار باستعمال مرطبات و پیا و غنصل بالیدن و پیه خرس و هم جزو را با پنج فی خشک کرده  
سوده طلا نمایند و در وزن لادان پیوسته بماند و یا از خون می باشد حلیه جوش سرخی موضع و علامات  
بطله خون است حلیه جوش فص است و استعمال اطله مذکوره و سم خراپی را سوخته و خاکستر آن را  
بیه خمری کشیده سرشته طلا نمایند و اگر زیت بود و پوست است سیاه دانه و خاکستر قیصوم

طلا کردن در همه اقسام موی بر داند

در شش آن اگر درست باشد بماند و تصدق اگر در دو باز شود و کند و گاه بود که خود نکند و علاج این هر سه چیز  
بشی در سال با یا سرخ نیکو مقوی بخار یقین و ضماد کردن بر اضمحیون که در آن حلیه و بنز که آن باشد و خنک از پیر  
بر اضمحیون و پیر با خرم سوده بهم آمیزند و ضماد کنند و هم گوشت را سوخته در زیرت سرشته بر خنک از پیر طرا کنند و تحلیل و  
و اگر این بندیر است و مداومت با زنا تحلیل باید پناه داد و پخته گردانیده بشکافند و علاج و حلیه که در سوده و سولید  
اگر بزرگ شود و پخته ذکر شد تحلیل نباید ازین دو کار باید شکافتن و بیرون آوردن با کیسه که اثر کیسه است اسوده  
گوشت یا با دویه مقنه ریش گردانند و صفت آن آنکه آب نارسیده چهار جزو و بنز و پنج دو جزو و سه بال مس  
سه جزو و مجموع را نرم سوده بر وزن گل سرخ سرشته طلا نمایند و ضماد را با دویه حلیه و مقنه علاج می توان کرد  
و در وقت این جزو بیرون کردن نباشد و حد و را با اضمحیون ضماد کنند و بر بالا در آن پاره سرب گذاشته محکم بنمایند  
و در وقت بیرون دارا شعلی و دو اگر بزرگ باشد و سر و ریش و روی پوست نیکو بنزدند  
و اگر آهسته گوشت را لادار انقلب می نماند یا از اینم بود و عمل منقش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات  
اینم است و حلیه جوش تنقیه اینم است یعنی پنج ترب و طبیعت و غسل اسهال با یا سرخ فیه مقوی بنار یقون  
و بعد از تنقیه موضع را بخرقه و رشت با لند و پس آنکه بر سچند و پیا و غنصل با غسل طلا کنند یا صابون  
را بعد از غنصل سوده طلا کنند یا از اضمحیون باشد حلیه جوش زردی و در شستی موضع و سایر علامات  
صفا باشد حلیه جوش تنقیه است بحب و قمری پخته و بلبل و بلبل زرد پس سرکه و در وزن گل سرخ  
بماند پس پخته قی با پوست سوخته بسره که سرشته طلا نمایند یا از سوده می باشد و حلیه جوش تیرگی رنگ  
که در وقت و در شستی موضع و سایر علامات سوده است حلیه جوش اسهال بحب اضمحیون و سمجون  
شیل و اتحاد بل بنار باستعمال مرطبات و پیا و غنصل بالیدن و پیه خرس و هم جزو را با پنج فی خشک کرده  
سوده طلا نمایند و در وزن لادان پیوسته بماند و یا از خون می باشد حلیه جوش سرخی موضع و علامات  
بطله خون است حلیه جوش فص است و استعمال اطله مذکوره و سم خراپی را سوخته و خاکستر آن را  
بیه خمری کشیده سرشته طلا نمایند و اگر زیت بود و پوست است سیاه دانه و خاکستر قیصوم

و از کلفت رنگین تر بود و سرخی در آن بیشتر است و برش نقطه‌های سیاه بود و گاه بود که بسرخ و کموتایل باشد و بیشتر در روی واقع شود و خیلان مثل این آثار باشد لیکن مرتفع بود و از سطح بدن آنچه مذکور شد اگر با طفل مولود بود دفع توان کرد و آنچه حادث شده باشد علل حبش فصد و اسهال خلط سودا و بهجت پس طلا کردن بخشم خمریزه و تخم ترب و قسط و ایر ساد و خردل و ترس کوفته نیمه بگلآب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیمه‌ها را سوزن در زنده و بیکه و گلآب بخورند و بادیه مذکور طلا کنند

فصل در بیان صفات بعضی بدوئی که مثل آن تغییر بجهت تن الطیبی و زیر پستان در میان انگشتان پاسه و پوست سر و عروق از عفونت خلط حادث می‌باشد علل حبش تنقیه خلط غالب زیر بغل و پستان به صندل سفید و برگ مور و گلآب سوده طلا نمایند و زوری بهجت تن میان انگشتان صفت آن کوتیای کرمانی مردار سنگ گلسرخ گل ارمنی پوست انار کوفته نیمه بیکه سرشته خشک نمایند و گو بیده بکار برند و بهجت آن مرهم نیز مناسب است و اگر بسر کودکان و پیران باشد آن او و بهجت درخت باز و جوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه بهق سفید گفته اند سبب برص است و ضعیف تر است از آن علل منشأ آنست که بسیار سفید بود و یک تریک بود و بزرگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و امس نبود و موی که از آنجا برآید سیاه بود علل حبش اسهال است یا یارح فیقر و ششم حنظل و ترب و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند و برگ گلبین مداومت نمایند طلا ناف از برسی بهق ایمن صفت آن ترس شامی پوست یخ کبر شیطرح هندی عاقر قرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته نیمه بیکه سرشته در شب طلا کنند

فصل در بهق سیاه بهق سیاه تغییر پوست عفونت بسیار سیاهی سببش مخالطت سودا بود بخون و علل منشأ آنست که چون دست بران مالند بسوسه آنان ریخته شود و موضع سرخ نماید علل حبش فصد است و سهل سودا و حمام های مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن است بطلا مذکور و نوعی غیر از بهق سود بود که آنرا برص اسودگویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن و تشهر مثل فلوس سبک علل حبش علاج بهق سیاه بود باز یا دق اسهال ترطیب مزاج

فصل در برص برص سفیدی که بر بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و دیگر رنگ شود سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بران خونی که غذا های آن عضو است یا بواسطه سود مزاج



تقصیر است از برودت و طوبت و گاه بود که بر موضع جراحت شیبیه آن برص حادش یعنی نمودار گردد و بواسطه ضعف  
عضو جراحت علامت برص سفید برافق و ابرص در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن  
پوست آن بود و اگر انگشت بر آن فرو برد از موضع دیگر که هم انگشت فرو برد پیشتر در گوشت چون سوزن  
در روز نهم خون بیرون نیاید علل احش بر خندان مرض را گفته اند که بود و اعیان و عسل البر لایکا و آن  
بیر یعنی مرغی است که اطباء از علاج آن خسته اند و نزدیک نیست که نیست شود اما چون لایکا  
صلح دار و متوجه علاج شده اند و علل احش انحراف بنم است و تبدیل مزاج بجا چین گرم و خوراک  
ترایق و مشروب طوس طلا نافع بحیث برص صفت آن لفظ سفید ز رفت رومی خوردل شرح  
خریق موی زج کندش شونیز مورد سرنج بورد سفید پناذ منصف شیطرح بندی عاقبت  
پوست پنج کبر زردا وند آطر بلال کوفته بسیر که سه شته طلا نمایند و یا آطر بلال را با دانگه عاقبت  
بسانند و بسل سه شته بدینند و یکد ساعت در آفتاب نشاند چند آنکه عرق کند و باشد  
که همان روز تازد و دیگر آب و آنه شود و محبت یابد

**فصل در جراحات اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و بهایش بهوار بود چنانچه**  
که در بستن تانتر آن تمام بر هم بیاید و بشیند بر جای رفاوه نهند بر باطنی و دوسر به بند چنانچه بهای  
آن درست بر هم نشیند و چنانچه در اندرون فرو و از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و دوسر روز بر آن  
گذاشته باشد لیکن چرک و ریم نرفته باشد آنرا بنفشه تا خون آلوده گردد و پس به بندند و اگر جراحت  
عظیم و فایز بود از این راه و دوسر می ساخته بر آنجا نیزند صفت آن صبر کند و دم الا خون کوفته  
بیمه ذر در ساخته بر آنجا نیزند و بر جای آن صندل سرنج و فوغل آب کشنیز تازه و آب کاسنی  
تازه و آب خرفه تازه سووه طلا کنند و اگر حال اقتصاد نماید فصد کنند و اگر بهاء جراحت به هم نرسد و برون  
و اگر غور داشته باشد و از آن چهره گوشت افتاده باشد تا قعر جزا سه آن بر هم نشیند و  
در میان فضا داشته باشد و در سنج در آن جمع خواهد شد پس با دویه که تخفیف و طوبت کند  
و جلاد و سنج تواند کرد و احتیاج باشد و در می که درین قسم و درین وقت نافع است صفت آن  
کندر صبر سقو طری زردا وند طویل ابرساتو تیا می کرمانی مغول اقلیمیای نقره مجموعه را نرم کوفته  
بر آنجا باشند و به بندند و باید که بستن غیر آن محکم تر و سترش پست تر باشد و عضو را بشکند و روز

که ز رو آب از آن با سانی بیرون تواند آمد و هرگاه که خواهند پاک کرد و پنبه گشته ترکند و دیگر اند هر چه  
 که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال کرده شود و صفت آن موارنگ انزروت سفید و ملاحین نشت و  
 گل از منی کوفته نیمه مومند و بر وزن گل سرخ که اخته او دیده را بان سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم نماند  
 منفر قلم گاو کنند نسبت مرهم بمرح صفت آن مرهم سیاه نیم پا و سیمرنگی سرخ دو درم روغن نیم  
 نیم سیر گنده هر روز نه نهد انگ موم سفید پا و سفید پا و سیر اول پا را در روغن کشید نیز باید سوخت پس  
 صاف نموده موم را در آن بگذارد پس او دیده را در آن کوفته نیمه داخل کرده و در آن شکی بدست مانند  
 تا سر شود پس نگاه دارند و بکار برند این مرهم چرک را پاک میکند و از زخم را مندل بیسان و چون گوشت  
 تازه بر آید و با دوید بدل و خشک کنند و آن او دیده این است مردار سنگ سوخته بر گشت  
 بیلد مازوی سبزه گلزار فارسی زرد چوبه بعد موطوری و اگر مابراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و  
 کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امثالها بدین اول  
 تنه بر این اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفرغ موی و سکین هر دو درون کردن  
 گوشت بد و فساد و تنه بر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون و چرک خواهد بود  
 و اما جراحت عصب را چنان گذارند که از ورم کردن ایمن باشد چه ورم جراحت عصب را  
 خوف تشنج است و وصول جز آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر ورم کنند تا رجا  
 با قلا و بز رکتان سوخته بریت سرشته صفا کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تمدد میکند  
 بپزند و بر روغن بنفشه کشید کنند پشت و گردن را بر روغن بنفشه و پیله و سرخ خانگی بمالند و اگر  
 جراحت استخوان شکسته بود و ضاوعا را بایکداشت و اگر شیطا یا و عظم یا عصبی پیدا شود بز راوند  
 مد مرع صفا کنند تا برون آید پس کند و مرگی بسیل سرشته صفا نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد  
 آن فساد گوشت معلوم می شود و زود گوشت را بر سر زنجار دفع کنند و استخوان را تراشند و اگر جراحت  
 بر شکم بود و زوده و شرب بیرون آید بیرون فرسند و شکم را بدوزند و اگر زوده با ورم کرده باشند  
 و باندرون نروند شرب آب کشید کنند تا ورم برود پس دستهای و پایای علیل را گرفته او را بدارند  
 تا پشت او منجرب گردد و زوده باندرون رود و اگر باین عمل نیز باندرون نرود و من جراحت را  
 بمقدار سه که زوده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر در قهی قرار شد که غریب سبزه

یا سیاه شده باشد آن مقدار که تغییر بود بر نهد و هر گسکه بزرگ که در آن بود بر سیاهان بار یک به نهد  
و با ندر و ن بفرسند و عایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش دروغن گرم و غیره و  
آب گرم و از آفتاب موضعی که آتش سوخته باشد اگر آبله بزند طلاهای خشک مثل صندل و خرفه  
و برگ کاسنی تازه و برگ بید تازه و پوست غلیظ و رخت بید که نه که آنرا بفارسی بیدیده گویند و  
طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زنده و عظیم بود و فصد کنند و قلیط به پیش کنند و مراهم  
سفیداج بر آن بماند و اگر الم بسیار عظیم بود و هر هم نوره علاج کنند صفت آن بگیند یک آب  
نرسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در پیشستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند  
پس از جز و از بن شش جز و از روغن گل سرخ دو جز و موم سفید یک جز و سفیداب قلعی شسته  
مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن دروغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص  
باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت که ترتیب داده بر آن بگذارند و اما علاج سوختن آب که  
پیش از آنکه آبله کند آب انار بر آنجا بزنند و خرقه مسخک بر آن نهند و خاکستر موی سر آدمی بزده  
تخم مرغ سرشته بر آن بماند و اگر آفتاب پوست بدن بسوزد و مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را  
سفیده تخم مرغ طلا نمایند از آفتاب مستاثر نشود

باب شانزدهم در علاج ضرب و سقطه و مضروب چوب تازه یا نه و میوه کمر

و علاج خلع و پیرون آو و درون پیکان و خار از اعضا

اگر کسی چیز مثل دیوار بر روی افتد یا ضرب به بر سر او زند یا کسی از پلندی بفتد تا عضو  
شکسته گردد و علاج مشترک میان این مجموعه فصد و حجامت نمودن است بر چند در بدن غلبه خون نبود  
مگر در آن موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس بر این طبیعت اقتضای بایده نمود و حقه کینه  
نمایند باب غلبه الثعلب و قتلور وین و قی و قیوس خیار شنبه بوج کاسنی و روغن با و ام شیرین  
و چند از برای خوردن و ضماد بر آن عضو نمایند صفت آن منغاث بغدادی منغاث هندی که آنرا  
سیده کلای گویند برگ مور و از هر یک سه درم برگ سرگل سرخ از یک پنج درم  
صبر قوطری دو درم ماش هفت درم آب برگ مور و سرشته ضماد کنند

طلای ستمن رقیق حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوغل صندل انیس یک درم  
 طلا کنند غذا ماش و برنج بشیره با دام و پهن یازده تخم مرغ نیمه شربت اگر موسباتی خالص میسر آید  
 نهایت نیکو بود یک قیراط یعنی چهار جو پیش نصف یک درم حبیب قیراط است و پیش بعضی بیست چهار  
 قیراط و آنرا درین پنج واده مناسب بود و زراوند نیم درم قوه الصباغین یک درم عنب الثعلب نیم  
 گاوزبان چهار درم سبب شاند و صاف نموده و بقدشیرین کرده و بپزند و اگر ضربه و سقوطه بر سر  
 واقع شود و برگ مور و عدس منقش و گلنار فارسی کوفته و بروغن گل سرخ و گلاب سرشته  
 طلا نمایند و اگر پسیینه و شکم واقع شود و نفث الدم و یا قی الدم عاوش کرده و قرص کبریا و دم الطون  
 و گل ارمنی و نقیق عدس و پهن و اگر کسی را بسبب و تاز یا نه و اشتال آن زده باشد بهت سبب بن پیره  
 پوست گوسفند بود که در حال او گوسفند جدا کرده باشد بر موضع ضرب پوشان و تا دیگر روز ندراند  
 و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع پاشند پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر در انگ  
 و سفید آب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ هر سه سازند و بالند نافع باشد

فصل در خلع و آن بیرون آمدن رائده استخوان است و من تمام بر آمدن از مغاکه که در استخوان است که بیرون  
 برود و اتصال موضع بآن و بیرون آمدن باشد تمام و دیگر درین کو شکلی بود که از روی نر گویند که استخوان و پنجه بگرد  
 آن آمده است بر سه علامات اختلاج ظاهر میشود از تغییر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو  
 از مقابل دست چپیل یا دست صمغ معاینه کند لیکن خلع باز و مفصل و رگ را و شوار توان دانست زیرا که  
 سر عضله هرگاه منقطع گردد در بغل افتد پس ظاهر شود و سرین بیرون آید و ناحیه و رگ افتد و انجبا  
 گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد علامت لازم باز و نتوی مستیر است که در زیر بغل پدید آید  
 و ممکن نبود رسانیدن به سبب و درم آن دست بزند با و پهلوی علامت بیرون شدن آن است  
 شدن این پای و از دیگر یا بجانب پیش یا طور در می و راز بند و عدم قدرت بر آنک پای را در گوشه  
 ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد و رگو  
 افتاد و آن را به و کاسه شدن آن و علامت و ثلث آن بود که در مفصل اندک تغییر می نمودی  
 از جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و در همین جمیع حرکات همه جانب ممکن بود و علاج  
 خلع را بعد از ارفق بشکل طبعی باز آرند طلای نافع صفت آن ماش منقش ده درم

کل از منی مری خطمی سفید گل سرخ از هر یک تنه درم برگ مورخ درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ شسته  
 بکار برند و دینی دو هین را همین طلا موافق و کافی بود اما کسر آن شکستن استخوان است حضور شکستن  
 استخوان را بر فوق مساوی گردانند و گاه میباشند که بعضی از پاره های استخوان که صلاح آن افتد بر آن  
 داشت و درو باید کرد و استخوان شکسته باشد حضور را باید بست بر باطون و فاده معتدل و درستی  
 و محکم در ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالا آید آن باشد و موضع کسر را  
 محکم پیچید و پس بر فاده دیگر هم آن موضع کسر را ابتدا کنند و بعد از سه چهار مرتبه متوجه زیر آن شوند  
 و در پیچیدن و سبب ابتدا محکم پیچند چندانکه می پیچند در آخر اندک سستی میل کنند پس با و و به  
 چهار طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و تلکین طبیعت را تا دو سه روز نکشایند تا آنکه مگر  
 در و سبب قوی حادث شود و با و درن رباط سرخ گرد و پس باید کشاد و سبب نرمی است و اگر جاری  
 قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد و بکشایند و قدری آب گرم بر اسباب ریزند و خاریدن ساکن شود  
 و یک زمان استراحت نموده باز به بندند و فاده را بگلای و دروغن گل و اندک سبب که تر کرده دارند و  
 اگر چند روز بگذرد و درم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و  
 و بکشایند و از چهار پنج روز باز فاده و ضما و از صبر و حدس و صفاست بعد از وی و صفاست بهت رومی و  
 کل از منی آب شور سنا زنده افندیه لایق مثل کله پاچه و پیرینه و مرغابی و مرغ یا بطون بقر و بطون بره و زرافه  
 و در آخر امر و وقت اعتقاد و شیبید پیدا شدن خون است بر فاده و باطون چه این دلیل ارسال  
 طبیعت است ماوه چیده را تا آنجا که از سبب ترشح نموده و باید که قبل از نشاندن و صلب حضور را تحریک  
 قوی ندیند و اگر با کسر جراحی بود ابتدا ای بستن از یک عصبه از لب بالای آن کنند و دیگر عصبه از لب  
 زیر و همین کشاده دارند و قدری سبب بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد از ورم همین گردد و ورم هم در  
 مانند نهند و اگر خون میرود و نمی ایستد از صبر و کند و در صافی و ورم الاخوین فرود می ساخته بر آن باشند  
 تا خون بایستد بیرون آوردن خارج پیکان را یا تیر را موضع آنرا بر و کنند بر کشند اما خار و آنچه مانده آن  
 بود بیخ نری یا شیلیم را کوفته ضما نمایند و اگر قوی تر خواهند بگردانند پس از نرس و آرد و شیلیم و آشوب  
 و زرافه و زفت رومی و ملک البطم کوفته بمسل سرشته ضما کنند و یا پیاز نرس و آرد و شیلیم  
 بمسل سرشته ضما کنند فساد اطرافت پس از سبب آن توجه حرارت و خون و بجات

اگر مست باشد با سنجاق متقی و متبیس شدن در آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند و عمل جوش اگر ورم  
نگرده باشد و فاسد نشده باشد لاکن در ابتدای گرمایه سبز شود زیت و روغن زیرین بسیار بران  
طلای نمایند و اما س کند و آسبے نهند که در آن شلغم و گاه گندم و سبوس کنند و با بونه و اکلیل الملک  
و کزنب و حلیه و کتان چوشانیده باشند و چون بیرون از آب مذکور آرد ز روغنهای مذکور بمالند و اگر  
سبز و سیاه شدن باشد شلغم و در آن کنند و نمیش را نیک فربه برند و در آب گرم نهند پس بجل بر منی  
و آب و سرکه بهم میخند طلای نمایند و بعد از دو هفته ساحت بسره و آب نیم گرم یا شراب نیم گرم بشویند و اگر  
و قوی رسد که آب کدر تعفن کرده باشد چقدر و کزنب را به پزند یا روغن گو سفند یا روغن گا و بکوبند  
مثل مرهم بر آنجا نهند تا اینکه متعفن و سبز شده باشد یا سیاه گردیده بفتد پس بعلاج قرصه علاجی خرم کنند

باب هفتم در طروم و ام از سکن و تدبیرش  
و گزیدن سیاه و غیره و علاج سستی و موم و ادویه سیمیه

اما طروم و ام پس بدانکه در هنگام بد اشتن کرب و قلق و طاموس و خاریشت و این عرس و گوزن در  
خانه طروم از آنجا بگریزند و اگر ظاهر شوند بکشند و بعضی گفته اند که مار تریک پوست پانگ نرو و  
و اگر ریمان را بقطران سیاه و صلیبت الوده کنند و گرد خواب گاه گردانند طروم در نیاید و نیمه شامهای  
درخت انار و بنج آن و نیمه نخلکشت و در خانه خواب نهادن همین عمل کند و از چغیرهای که مار بگریزد و نیمه  
چشم کوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و برنجاسن و گوگرد و خردل اگر بر سکن مار نهند بگریزد  
و طرد و عقارب از نیمه یعقوب یا کبریت یا زنجیر یا سم خریا پیه بزیار و روغن گا و و از باد و روغن و  
ترب و برگ آن بگریزد و طرد و بر غیث خنفل یا خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را در خانه پراکنده  
کنند و اگر چوبه را با پیه خاریشت آلوده کنند یک یک بر آنجا جمع شوند طریق روغن گا و با سر گین گا و یا سیاه  
یا چوب مانه و یا برگ سیر و جزو آن و اگر روی را بر روغن و و چرب کنند کمتر ضرر رسد و از تباخیر خار  
گوگرد و طرد و خار موش نر را اگر پوست باز کنند یا دم بسپزند یا خسی کنند باقی موشان  
بگریزند و سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذخ و نمیش  
حیات باید که اول بالاسه آن را سکن بزنند و بمجیمه پیار پیایه بکنند و اگر چه  
حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه و بهمانه و معیوب نبود که و هین را بشویند

و هر چه بکنند و بکنند آب دهن را اندازند و بسیار بکنند و در نیش جمیع هوا هم اول عمل باید کرد و اگر از نیش  
 مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را بر دارند تا تنخواه  
 و اگر تیسر شود موضع را بیشتر بشکافتند و دهن را زخم را کشاده گردانند و بعد از آن از امتصاص مکیان  
 بسیار بچسبند یا دهن این ادویه را ضا و نمایند زفت رطب فرغیون جاوشیر قند و اگر اینها حاضر نبود  
 سرگین کیو تو و فو و فو و خا کستر خوب انگور و اگر تریاق فارون پیس آید و اول مقید بود و آخر ماه مکوه ندهد  
 و مقدار شربت تریاق بهست این نفع یک استقال بود و خوردن مملعه بکنند و رفع جمیع زهرها  
 و گزیدن با کنند و گفته اند که خوردن قوم باشد و شراب نیز با پیاز یا کند یا با پیس  
 از برای جیت گزیدن زهرها نافع است و اگر بچسبند دفع آن نشود و ترکیب آن شدن خطای  
 محض بود و اصل شیش که در نواحی فارس مشهور است بار دار و منفعت آن درین باب متواتر  
 رسیده و هر چه است گزیدن عقرب بعد از بستن بالاسه آن در امتصاص نمودن بمحور  
 بدان تکمید بفرقه و گرم کنند و با در و ج کوفته و گرم کرده ضا و کنند و خوردن آن نیز مفید گردد  
 و عقرب را اگر تیسر باشد بشکافتند و ضا و کنند و منفعت خاصه کرفس اجتناب کنند و در مواضعی  
 که عقرب بسیار بود و اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و با در و ج ضد کرفس است گزیدن  
 رتیلاد و عطا و سام برهن اما رتیلاد بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معده را کوب  
 و پی نذکور نشده اما عطا و آخر با که از جنس آنست بر کدام از اینها اگر بگزید و دندانها او در اینجا بماند و با  
 سبب در و کند و بر پیرون آوردن آنست که بجا کستر خوب انگور و انجیر و روغن زیت یا کنجد  
 طلا کنند و یا قتیله از پیس و را بکشند تا در آن آویزد پس بجا کستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر  
 در و ساکن نشود بکنند و در آب گرم که در و سه سه بوس کنند و چشانیده باشند بنهند اما سام بر  
 که در اینها بسیار باشد و قطعاتی سیاه بر پشت آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن و از گزیدن  
 آن تب مطبوعه و در میان آن کرزه و اضطرار است که از گزیدن مار بود و عارض شود و بسیار بود که با فراط  
 در هلاک کشد و موضع نیش سبز زرد شود و زرد آب و رطوبت فاسد سیلان کند پس بطریق  
 که گذشت دندانهای آن را بر و آن از نو قدر پیس بپاشند یا بر پیس مقرر منموده یا بر قطونا  
 و آب که در آن ضمع عربی حل کرده باشند بر زرد و ضا و کنند و یک روز بگذارد پس

برق باز کنند تا باوندانها بیرون آید و علامت بیرون آمدن زوال تب سبزی موضع و سیلان  
 رطوبت ز رو آب باشد پس بعد از آن بعضی آنچه در گردن مار گذشت غسل نمایند  
 فصل در بیان محض کلب بعضی کلب بنوعیست که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ  
 و شغال و روباه عارض میشود گفته اند که فعل را نیز عارض میشود و این را از آن سبب کلب نامیده اند  
 که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که این حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخ چشم  
 و زبان اندامان بیرون بر آوردن و انگشتان کف و لعل پایا و سر نیزین نزدیک گردانیدن و دم را در میان  
 پرو پای بر زمین میکشد و رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود و خور و اگر تشنه شود و از آب بترسد  
 و نیا شد و هر چیزیکه رسد حمل کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جملان و بگیزند  
 و اگر بآن رسد خشوع و تملق کنند بجهت دم و غیره چنانچه رسم کلب است که این صفات بر او  
 استحکام کلب بودن است و قبل از استحکام بعضی از این علامات بود و این غرض بود و معضوع یعنی گریه  
 شده را بعد از یک هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه تا یکسال در تاخت  
 حسب فلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد از آن شخص از سودا ویت حالتی مثل مالخو یا او و دست  
 و داشتن تنهایی و دشمنی و روشنایی و ترسیدن از هر چیزی و از حال شکوه نمودن و از آب و  
 و رطوبات ترسیدن و یا آنرا نخس و پلید شردن و باین سبب از شرب باز ماندن و هر گاه که باین مرتبه  
 رسید امید صحت اندک ماند ضاعه اگر روی خود را بر آئینه نشناسد و سگه مفیل او گردد و دیگر گاه چنین  
 باشد طبع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و مرص بود و برگزیدن مردم  
 و هر که را بگزید و این نیز این حالت عارض گردد و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول کند  
 همین حالت شود و گاه بود که در میان بول معطوطی است یا رخمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر تشنه گردد  
 که کلب گرفته کلب است یا غیر آن پاره نان بر طوطی که از زخم سیلان میکند آلوده گرداند و پیش سگ  
 اندازد اگر بخورد سگ دیوانه نبود یا قدری متعجب بود یک شب ببرزخم بندد و در صبح پیش مرغ اندازد  
 اگر بخورد یا بخورد و ببرد و دیوانه بود هلاکش موضع گرفته را کشاده گرداند و بچشم مرص بسیار فزاید  
 پس سیر گرفته بسیر کرد و روغن کوفته سرشته ضا و کنند یا جاشیر بسیر کرده و بازفت گرفته  
 مخلوط کرده ضا و کنند یا شیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر چوب روز ختم کرده ضا و نمایند



و تا سه روز این تدبیرات مفید بود و اما بعد از سه روز در کشاده گردانیدن چنین جراحت فائده نبود  
 لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مستدل نشود و هرگاه ببینند که اثر اندام پدید آمد و پیه که ذکر شد  
 ضعیف و نایب تا بختاید و بعد بر الیونیا تقیه سودا اشتغال باید نمود و دوار الزرایح و دوار السطحان  
 بدین نسخه دوار الزرایح گیرند و زرایح فربه بزرگ سرخ و یا با جدار کرده انداخته بکشتال عدس مقشر  
 سنبل الطیب غفران قرفل فلفل دارچینی از هر یک یک انگشت و شش سرخ نرم کوفته آب شسته  
 قرصها سازند و هر روز صبح دو دانگ آب نیم گرم بنوشند و اگر در شانه دردی پیدا شود بطنج عدس  
 و روغن بادام شیرین با روغن گاؤ علاج کنند و هر روز که دوار الزرایح دهند در حمام روند و در آن زن  
 نشانند تا در آن زن بول کنند و از سر مانگا بدارند و غذا مرغ فربه و ماش دسته باشد و شراب آن  
 گفته اند نسخه دیگر دوار الزرایح بگیرند و زرایح بعد از استقاط اطراف چنانچه گفته شد بکشایدند  
 و در روغن نهند پس روغن را بریزند و روغن تازه داخل کنند و بعد از یک شبانه روز بریزند  
 و یکبار دیگر چنین کنند پس زرایح در سایه خشک کنند و با وزن آن عدس مقشر بپایند و  
 قرصها سازند و شربت دو دانگ آب گرم بدیند و بقانون مذکور عمل کنند نسخه دوار السطحان  
 بگیرند و سرطان نهری ماده یعنی آب دریا و شیرین و علامات ماوگی آن آنست که جوال و وزی بآن  
 فرو برند اگر از آن آب سفید بیرون آید ماده است پس اطراف آن را بپزند و از نو بجا کشته بپزند  
 بعد از آن آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن حکم کنند و یک شب در ترویه که در آن  
 نان پخته باشند بپزند پس ده جز از این و پنج جز و پنجاه تا یک جز و کند و کوفته بخت هر روز صبح و شام دو درم  
 آب سرد بنوشند و بالینوس گفته هر کس که ازین دار و خور و از ترسیدن آب این شود و اگر جگر آن سگ را  
 بخورد از ترس و از خوردن آب این شود و گفته اند که چهل کس را سگ و یوانه گرفت بعضی از ایشان  
 جگر آن را خوردند سالم ماندند و بعضی استنکاف نمودند ملاک شدند و استعمال دوا می جالینوس  
 و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و اگر فزونی باشد تدبیر آنست که از سر و منکر سفید اجواف سازند  
 و سر آب کرده ببلع آن امر فرمایند یا شربت ساقه سنگ و کولر و از در آن نشاند و در لول

در حلق نهند تا آب بجان فرو برد و آب را بنهند

در بیان تدبیر و با و هموم مجمل اما پس فرار از آن اولی است و اگر میسر نشود

تفتیه بدن کنند و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شور با از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است مثل  
خمر و زرد الو و هندوانه است با بر خففات ترشها اقتضای نماید و خانه را بکافور و سعد و صندل و مشک و عود  
و عنبر و بید و کدو و سیب و به و داور و دو گلاب مطیب هم ششش گردانند تا تدبیر شرب هموم تن کردن  
باب گرم است بیکر روغن کنجد و زیت یا طلیخ بزر را خمر و مسکه و روغن گاو و نعرون و طبع هم بسیار  
نباید خورد و اگر زهر بقی بر آید فیهما والا که مضر است آن کند تر یا قی که زهر را بقی بیرون آورد و آن را حریات  
العلیق نامند صفت آن گل مختلف حسب النار از هر یک دو مثقال بزیت بسبب شرب شربت بیکر و روغن  
گفته اند که خمر الی یک فی السعال قد استعمل کرده است و بعد از آنکه در سینه استعدا کرده باشد قد در سینه و بند و باز  
تنه فرمایند و اگر در زیر شکم ضرر است و ای او را ک کند خفته کنند و اگر معلوم کرد که کدام زهر بوده است پس از  
آنچه مخصوص است بآن معالجه نمایند چنانچه در مطولات مذکور است پس از کتابها فیهما فیهما

### خامس در بیان جوارشات و خیمه

جوارش آله مقوی صده صفت آن منقی بیت مثقال در شیر یک شبانه روز تر نمایند و بشویند  
و در آب جوشانیده صاف نموده در شرک سفید یک آثار بقوام آنند الیغنا براس تقویت صده صفت  
آن آله منقی نیم آله گلاب نیم آله عرق پید شک نیم آله شرب بنجیسانند صمغ خوب سمانیده مهر نموده  
از پارچه گذرانیده نبات سه پا و غسل صاف نیم آله و غسل کرده بقوام آنند و مر و در پود و تولد صده  
سفید از شیم خام گل سه خ گل گاوزبان و انیسون پودست بیرون پسته مصطکی و ارچینی هر یک یک توله عنبر  
سه ماشه و رقی تفره نه ماشه بدستور بسیار کنند جوارشش لولوی مقوی باه و سوده و اعفنا و پسته  
و صلیح حال جنین از استقامت صفت آن مر و در پود و رسم عاقر فرج و نیم زنجبیل مصطکی هر یک چهار درم  
زرنیا و درونج عقری نیم گرم شیطرح پندی فاقد جوز بوب اسب با سه قرنه از هر یک دو درم و درم پهل  
و ار فلفل از هر یک سه درم و ارچینی پنج درم و شرک سیلانی بوزن همه ادویه شرب شربت بقدر یک مازو  
و در جنین را و دست باین جوارشش باید نمود جوارشش کند در صفت قلب و خفقان را نافع است  
صفت آن کند سفید شصت درم فلفل سفید و ار فلفل از هر یک ده درم پس سفید شصت درم  
زنجبیل خوب لنبان از هر یک دو درم و درم جوز بوب اسب با سه قرنه از هر یک دو درم و درم پهل  
همه اجزا را کوخته بخته و در آن نموده بمسل صاف بسبب شرب شربت شرب شربت شرب شربت شرب شربت شرب شربت



گلاب بید مشک هر يك ميت و ام قند سفيد كمين و نيم پودينه بنفشه پودينه و طبع بنيد از نديچ  
 آبه چون خوب بچوبد برون آردند سنج پنيا جت گرم كرون معده و از اول تخمه و قوت سده جگر و بيل  
 احشا و دفع با و هاي و تسكين و جمع معده و جمع دندان و ناكل آن و قوت ليج و عسل البول كه از بروت پلتم بود نافع  
 صفت آن جند بید شتر و چینی افیون اسارون و دو تو هر واحد يك گرم فلفل و در فلفل قسط هر يك  
 شش گرم زعفران نیم گرم مر نیز اضافه کرده ادویه را کوفته بخته و زعفران و مر را در عسل که سه چند  
 جمله باشد حل نموده بسپارند و بعد سه ماه بکار برند شتر بنه از اول گله تا و مثقال سماک سونشده با ضم  
 و شتی صفت آن ناگر موختا زیره سیاه و سفید کشنی خشک با و بان تخم شبت قر نفل جوتری  
 حنظل سفید لوده کجراتی هوا بر کر تیلیه هر يك پنج دلم تر کشاده و ام زنجبیل روغن گاوه هر يك  
 شانزده و ام شکر تری چهار نیم آثار اول زنجبیل را کوفته بپخته و رب پنج آثار آب بوشانند تا غلیظ  
 پس روغن انداخته یک کفچه زنده بدهد شکر تری و راندک آب صاف نموده با هم بسپارند و  
 حلوا سازند و دار و حاصل نموده هر روز یک درم بخورند شربت حاتین صفا بکند و تنه  
 باز داسر و معده و دل را قوت دهد و خفقان حار را نافع باشد صفت آن آب حاض نجاة مثقال  
 قند سفید کمين بدستور مقرر شربت سازند شربت تر مندی طبع را نرم کند و صفا بکند  
 و معده را قوت دهد و تنه باز داسر و صفت آن نیم من تر مندی را بچوبد شاند و شیر آن را بگیرد و بپايد  
 و با کين قند سفید بقوام آردند شربت لیموی تسکین عطش ممدی کند و دانه را قوت دهد  
 صفت آن آب به شربین دو جزو آب لیموی کافذی یک جزو قند سفید نصف یا ثلث جزو بجموع  
 بدستور مشهور بقوام آردند ضحاک یک هر گاه درم معده شربع به بفسج کند و احتیاج تجلیل بکار آید صفت  
 آن آردو خطمی اکلیل الملک با و نکل سرخ پنج جزو آب کربن ضما دکنند عرق بهست تقویت  
 معده و قلب مجرب صفت آن برگ گا و زبان گل گا و زبان هر يك سه توله با و رنجبیه برگ گاو  
 هر واحد و توله ابریشم سه توله تخم با و رنجبیه پودينه هر يك سه توله تخم فرنجشک و و توله و روغن و و توله  
 زرنبا و و توله کشنی خشک سه توله باده صندل سفید و سرخ هر يك سه توله با و بان چهار توله  
 فاقله صغار چهار توله گل سرخ چهار توله ناخواه سه توله فلفل چهار توله مویز منقی پا و آثار شش پا و آثار  
 تخم بالست گونیم پا و پوست بیرون بسته سه توله طباشیر سه توله صندل سه توله گل بهار چهار توله

پوست ترنج و دوله پوست پیله نر و براده آبنوس هر یک سه توله شب در گلاب و عرق کیوڑه هر یک چهار تا  
 خیسانیده صباغ عنبر شش سه باشد مشک سه باشد زعفران چهار باشد براده صندل سرخ نه باشد  
 درو اسین پاوه آثار بر سر خوب کرده مقلط سازند قمر گل رو عده ونپ های باغی را سود و بد صفت آن  
 مر جند سنبل سیلنه گل مقوم پوست یخ کثیر پوست یخ فلاح و رقی گل سرخ هر یک شش درم  
 رب السوس چهار درم طباشیر دو درم عصاره غافق دو درم کوفته پخته به میخ سه شش درم قمر سازند  
 گما و که در و عده ریخی را سود و بد صفت آن ناخواه زیره را نه پانه از هر یک دو مثقال گل سرخ پنج مثقال  
 کوفته پخته در خریطه کرباس انداخته یک گرم بر عده کنارند لعوق ناروان جبت تقویت عده و نفع قه  
 ضیف به عدیل صفت آن گل سرخ آرد و سبزه پوست پیر و ن پسته انار وانه زرشک از هر یک پانزده  
 مثقال سماق هفت مثقال فلاح تخم مورد و هر یک سه مثقال جلاده ویه در سه رطل آب بجوشانند تا یک  
 رطل بماند صاف کرده همراه آب لیمو و آب خوره و آب به و آب تهر بنندی هر یک بیست مثقال هر  
 شصت مثقال نبات دو عدد مثقال بقوام آرد و اندک اندک پلیسندگی که نفع فراغت آرد و صفت  
 آن مشیت بست درم در یک رطل آب جوش دهند تا به نصیبت رسد و جوداتی یک درم بانگ سائیده  
 و عسل سرشته همراه مطبوخ مذکور آمیخته و قدر حاجت آب گرم و قدر عسل افزوده نوشند همچون آفتابین  
 جبت در عده و وجع الفواد که از مواد سوداوی باشد نفع کامل بخشد صفت آن آفتابین هفت درم  
 انیسون تخم کرفس هر یک پنجم سیلنه و درم انیسون جند هر یک دو درم عسل دو چند به بطریق مشهور همچون  
 سازند و همچون جبت تقویت باه و قوت عده و اشتها و قوت بهاموت سریع النفع صفت آن جند و  
 قرنل سیاسه لسان العصا فیخ از خمر زنجبیل و ارچینی معطکی زعفران عود هر واحد سه مثقال قافله کبار  
 و صغار هر یک یک مثقال آشنه دو مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل نموده  
 عسل بقدر کفایت افزا نموده بقوام آرد و او ویه مسحوقه بدان بسپارند شربت یک و نیم مثقال  
 صباغی پلیله مقوی باه و عده و دماغ و جگر و طبع را نرم کند و بواسیر و نفع و بد صفت آن صندل  
 پیلانه نر و ک بکیر نر و دیاتشک و در ظرف سبب نرند و آب آن قدر اندازند که آن را بهوشانند  
 و خاکشیر یک و پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و در سر سه روز آب و خاکشیر تغییر کنند و آرد کنند  
 پس بمولد با پیرون آرد و نرم بشویند تا پوست جدا نشود و بعد در دیگ نهند و همانقدر آب که وی را

پیش از اندازند و یک کف جو مقشر موصول نیز ضم سازند و بنزد که تا خوب پخته شود پس بیرون آورند و یکبار  
 بشویند و پاره پاره نشسته کنند بنوعیکه بحال بماند و جدا نگردد و پس بلیله را با کفنه مختلفه ده جواله و در بزرگشت پس  
 در ظرف سبزه بند و محل صاف در آن اندازند آنقدر که او را در پوشد و بست روز بگذارد و در سر هر روز  
 محل تغییر دهند و هرگاه تغییر دهند چوبش خفیف باید و او تا در بلیله هیچ مانیت نماند بعد نشسته کرد  
 محل جمید صاف اندازند آن قدر که در پوشد و در ظرف سبز اندازند و پس از چهل روز بکار بند  
 و اگر خواستند در اقاویه سازند صفت آن دار چینی زنجبیل سیل جز بودا عود مصطکی مشک کوفته  
 بیفزایند و صد عدد بلیله را از او به سطره هر یک یک اوقیه و مشک نیمه ام کافی است و اگر بخواه  
 محل قند کنند قلیل الحار است باشد و در جمیات مناسب تر بود و اهل هند بلیله را بعد از شستن  
 در آب آبی که استمساک اجزای او و دفع گردیدن عفونت می نمایند و بعد از طبع میسبند  
 چنانکه معروف است و گویند اگر این مر یا یک سال تمام بخورند و از جمادات درختی خورون مر یا  
 احتراز نمایند موی سفید نشود و تریاق الطحال جمیع امراض اقسام طحال چون وجع و جسات و صلابت و  
 اورام و جز آن نافع و صفت آن منقح مله زه کرسنه تخم انجبره هر یک دو انگه زراوند هر یک دو انگه  
 پوست بنج کبر کز مانج باز و دشتق بو فارلقون پنج گز بری زعفران بلوط امیة الرمان هر یک سه درم  
 سانج بند می قسوانایخ چاد شیر مشکطراشع پنج سوسن و دو قو انیسون سیسالیوس فوّه  
 و ج هر یک چهار درم حب بلبلان حب البان استقوا وقت در یون پنج لبلاب محضل مشوسه  
 سنبل الطیب شامی فلفل سفید پوست پنج جبهه هر یک پنج درم ورق لسان اسکل ورق علیق  
 تیره کرمانی هر یک دو درم لملال حار و ششی لملال ثعلب هر یک پانزده درم انچه کوفتنی است بگویند  
 و صغارا را در شراب بگذارند و با عمل معجون سازند و بعد فصد و مراعات سازند و این قسه با سنجبین  
 بزوری و جهت تسبیح بار الاصول و براسه اورام و موی و مضراوی با سنجبین ساده و نیز با شیر  
 و جهت ضا و اذ برای تسبیح با سر که حل نموده و جهت ضا و صلابت آب گرس که اخته یا بموم در و غنای اخته  
 و جهت درم مضراوی و موی ضا و قدر قلیل آن آب لسان اسکل و آب برگ بزرگ قطوناوی العالم و  
 عصی الراعی مشعل و اگر نخواهند که جهت اورام و موی و مضراوی بخورند آب که وی شوی  
 و اگر که وی تازه نباشد که دو سه خشک را سخن کرده و اضاف نموده با سنجبین و آب کاسنی

و آب حبب الشلب مانده آن استعمال نمایند و در نیمه مستعمل در طحال صفت آن حسب القدر  
 گزینانج کبر بود و بینه غافش طباشیر اسطوخودوس فستقین فوه لک یونجه و السره و جوده ترید سفید و سقونج  
 زعفران ایارج فیه قرع یقون بلبله زرد و فوج انیسون تخم کاسنی باد آورده و شوق قمل زرد و زنگنه بندی  
 تخم خرفه پنج کبر سداب حرف شامه و شونیز بلبله کابلی شمره گز تخم کشوت زرشک فلفل اسارون مصطکی  
 حبب البان کاکنج قسط جاب و شیر اطراف الطرفا پایا و غنصل فلفل سفید اصل السوس کما فریوس تخم خیار زرد  
 او و پی که در مضادات او جلع طحال داخل شود صفت آن خردل پنج کبر پنج غافش برگ سداب اشت  
 مقل آرد و تخم کلیل الملک تخم کتان بابونه سنبل مرزس طبلین اسوداشنه گز مارگ کندر و صبر سیکنج جاب  
 آبرن که در نیمه ملخی را و و مند است صفت آن شبت تخم کتان حلیه خطی بوجو شانند و در بلخ و سکه یکم  
 باشد مرین را بنشانند آبرن و دیگر که در نیمه ورمی را نفع بخش صفت آن حلیه بنفشه تخم کتان پنج خطی  
 و آب پزند و روغن گل و زرد که تخم مرغ آمیخته نیگرم آبرن سازند حسب بوا سیر که رفع نفیس و سیر  
 نماید بوا سیر ریجی را فائده دهد صفت آن پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد پوست بلبله  
 پوست آمله و واحد و مثقال خضض بندی یک مثقال انیسون یک مثقال تخم گندانه مثقال  
 مقل ازرق چهار مثقال عمل خیار شنبه سفت شتقال او و پی که گفته بخت بر روغن چرب ساخته و با دیگر  
 او و پی که بگویند مقل را باب گندامل ساخته و بنا سازند مقدار خود و علی الدوام عمل آرد حریره  
 جت سح و در صفت آن لعاب ریجی خطی لعاب بیدانه شیر و شمشادش لعاب اسفند شیر  
 نشاسته روغن باوام آب که در آن کثیرا و صغ عربی نیکو فیه شب خیسایند باشند نبات بقدر مناسب  
 گرفته تیار نمایند حریره جت پینخونی یا غیر غنی صفت آن صغ عربی سه ماشه نشاسته روغن باوام  
 هر یک نیم توله بارتنگ بوداده یک توله با قدر سه نبات حریره کرده بدیند و اگر پیش بسیار باشد بنیبات  
 عمل آرد حقه که ز چیر شدید را نافع است صفت آن آب برنج مطبوخ بگیرند و ثانیاً شیر تازه بپزند  
 تا غلیظ شود و صغ عربی قدر سه در آن آمیزند و بنوشند و حقه کنند صفت که اسهال باز دارد  
 و اشتها کمنه باز آرد صفت آن انار و انه بریان چون سر سه بار یک نموده و درم کرو یا  
 در سر که تر کرده و بریان نموده کشنیز خشک در سر که تر کرده و بریان نموده هر یک بیست و درم خربوب  
 بطبی ساق پاک کرده گز مانده گلنار هر یک ده و درم کوفته بخت شربت یک و نیم درم با شربت مور و

یارب بیشیا من از چهره صفت آن ز عرفان مر افیون جفیف کن در مساوی کوفته پیخته شیان کند شیان  
 که قویخ را فاکده و در صفت آن گیرند سداب زیره سیاه ناسخا بوره ارمنی برابر نرم کوفته پس با پیخته بر آب سرد  
 صفت مالیده چند نوبت در اندرون فرستند یا بر خرقه مالیده رشته بر و بسته در اندرون روان کنند  
 و بعد از سطر رشته را بکشند تا خفته بیرون آید و بدل آب گفته اند شراب رقیق کمینه بنهار پوت بر نهار خوردن  
 آن یک اندک مقدار شست شغال فاکده وار و بعد از آن مالیم شاید و غالیه اگر بر نافت گزارند فایده رسد است  
 و طایر است در اعضا که از بواسیر سرمه صفت آن زنجبیل یک شغال فلفل و شغال قاطره نوشا و بهر یک  
 سه شغال طایفه شغال سور بنجان یا زده شغال یا موم پنج شغال در روغن گرد و گلاب است شغال پیخته طلا  
 نمایند و طلا که بواسیر را تبا که در از اینخ بر افکند صفت آن بوره سه درم زدنخ دو درم سم افکار یک درم  
 و نیم زنگار یک درم نرم کوفته با پیر مرغ بکند و در روغن زرد آن پیخته طلا کند و اگر علت ضعیف باشد سه روز  
 هر روز و بار و اگر قوی باشد پنج روز نه روز هر روز و بار تا علت تبا شود پس هر چه سازند از پیاده سه رخ و  
 روغن گاو و بر علت هر روز بنهند تا بیفتد و تا این مدت پدران جایگاه آب رسد تا وقتی که بهتر شود و چون  
 علت افتاده باشد هر چه کنند از انزروت و دم الاخوین و سفید و پیچیده مرغ تا گوشت بر آید  
 فالوده برای اسهال و موی صفت آن گیرند نشاسته سه شغال صمغ عربی شش شغال خربزه قطونا  
 و شغال باریک و شغال بطور معروف فالوده ساخته در شربت صندل حل نموده بنورند  
 مار الاصول جفت در یک سدی مفید احتلا و آن سنبلی الطیب مصطکی اسارون هیل بوا قاطره هر یک  
 یک شغال عو و بلسان سیلنه هر یک سه درم تخم کرفس انیسون رازیانه زیره کرمانی دبر و قو از هر یک  
 پنج درم پوست پیچ کرفس پوست پیچ رازیانه از هر یک پانزده درم سویقه پیچ است درم همه را بسته طلا  
 آب بنزد تا به رطل و نیم آید هر روز از آن چهار وقیه استعمال نمایند هر چه که شقاق المقعد را نافع است  
 صفت آن موم سفید یک توله حنا سه توله روغن گل بقدر حاجت موم را در روغن مذکور گذارند  
 حنا سه مسحوق و امشعل نموده هر چه سازند هر چه کافور شقاق مقعد و درم عار را مفید بود و صفت  
 آن موم سفید و نیم درم روغن گل و درم مرد اسنگ نشاسته از هر دو درم افیون  
 درم کافور نیم درم همه را نرم ساخته در روغن موم گذارند و دو نیم مسحوقه پیخته با سفید و نیم  
 مرغ هر چه سازند و اگر درم نباشد در موم مقل نفع دارد و هر چه موم روغن کنجد پیچ و مرغ ساق گاو



مقتل بگیرند و مقل را بلعاب تخم کتان حل سازند و باقی را گداخته مرهم سازند هر مرهم که برآمدن  
مقعد و وجع آنرا فایده دهد و صفت آن عنب الثعلب عدس مقشر از هر یک سه مثقال گل سرخ و شکر  
کوفته بخته بلعاب کشنیز تازه بخته و زرد تخم مرغ و روغن گل داخل نموده مرهم سازند هر مرهم نافع برای  
بواسیر و شقاق مقعد صفت آن آب کن زنا پشت درم مقل از زرد درم مغز قلم گاو و روغن زرد و هر یک  
یک اوقیه مقل را آب گند نازل نموده و روغن داخل کرده بپوشانند که آب جذب شود پس مغز ساق گاو کوفته  
نرم کرده قدر سه سوم سفید داخل نموده مرهم سازند هر مرهم مجرب که نوا میرد نفع بخشد و اندام را جراحات کند  
نماید صفت آن مردار شک گداخته از زرد و چوب خون شیا و شان شب یانی هر سه سه امانوده اگر سرخ باشد  
بتر شاخ گوزن سوخته سوم سفید یک یک توله روغن زیت چهار توله بدستور مرهم سازند هر مرهم که بواسیر  
و شقاق مقعد را مفید بود و صفت آن شادانه عدس گل ارمنی عصاره کینه ایتیس ده درم سوم سفید چوب درم  
موم را در روغن بگذرانند و او به بار کوفته بخته مزوج نمایند و باوه درم شیر و شکر و روغن زیت یک بالند  
تا بهم مخلوط شود هر مرهم که بواسیر را نافع باشد و صفت آن سیاه سائک یک درم مقل دو درم مغز خسته خربا  
زرد آلوده درم مقل و میوه را در روغن بگذرانند و مرهم کنند هر مرهم دیگر براسه بواسیر باوی بود و خواه فو  
صفت آن بگیرند نیم بقدر یک و مری و کافور مقدار شش دانه و روغن زرد و بوزن و فلوکس با هم سایند  
در روغن آمیخته بجمالی مقعد طلا سازند و مفرح یا قوتی در تقویت دل که مزاجش گرم باشد و مقوی  
جميع اعضاء و ریسه صفت آن یا قوتی رمانی مقل به خشانی شب سبزه هر یک سه مثقال بس کشقال  
مروارید ناسفته باور بنجویه گاو زبان تخم فرخمشک زعفران آمله مقشر تخم غرغره مقشر تخم کاهو  
بهمنین از هر یک پنج مثقال زرد شک منقی سه مثقال و ورق نقره سه مثقال و ورق طلا عنبر اشوب  
مشک از هر دو احد مثقال کافور مقصور می سه مثقال طباشیر سفید بفت مثقال تخم کاسنی  
و ده مثقال شکر آب انار شیرین شیرین بهشت بهشت حاض از هر یک چهل مثقال عرق کشا  
بیست مثقال نبات سفید مثقال و مثقال محلی پنجاه و دو مثقال بدستور طیار سازند مفرح کبیر  
معتدل است که کندی است از ریه و بهتر از مفرحات است و موافق معتدل جمیع امزجه و معنی نوا  
و مقوی اعضاء و ریسه و غیره و مقل بالینی لیس و مسرع و جنون و توشش و حقان و نصف  
قلب و اعصاب و بلاد است و میوه و تخم و غیر آن صفت آن شاه تره باور بنجویه گل گاوزبان

هر يك ده شقال بهمين هر يك پنج شقال لاجور و غير معمول طباشير گل مختوم زعفران در پنج زرب کباب  
 زربا و هر يك سه شقال بلبله کابل ابرشيم مفرض منديل سفيد پوست بيرون بسته دانه هسل ورق زرد و ورق  
 يا قوت ز مانی هر يك و شقال مرجان مر و ايدنا سفته که با هر واحد شقال عود نیم شقال شکر سفيد  
 صد و پنجاه شقال آب به شیرین آب سیب شیرین گلاب آب انار میخوشش آب ترنج آب شک  
 آب ریاس هر يك بیست و سه شقال و اگر ترنج نباشد آب لیمو عوض اوست و گل مختوم اگر نبود  
 گل داغستانی بجای اوست انداخته لقوام آرند شش بسته از یک شقال تاد و شقال مفرح صغیر بارد  
 که اسفنج را از متعاضد شدن برو مانع باز دارد و دوققان دارد و در کند و ول و معده دارد و اسهال و کمر درد  
 و قوی گردد و صفت آن کشنیز خشک دو درم گل سرخ طباشیر هر يك درم کافور دو قیراط و دوی کوفته  
 نیمه بشریت سیب یا حماض بهر شش بسته و شقال مفرح که اعدای رئیس را قوت دهد و مردی  
 مزاجان را موافق است صفت آن خولجان بسباسبه قرقه هر يك چهار درم قاقاز کبار اششند پوست  
 ورق قرقفل گاوزبان زنجبیل معطل گل سرخ مر و ایدنا سفته یا قوت کبوتر زعفران هر يك سه درم  
 جوز الطیب سنبل الطیب بهمين خعینه اشعلب نار خشک و زخم خشک هر يك پنجم درم و اقرت و جالبه  
 که با بل هر يك یک درم عنبر اشهب سعد هر يك دو درم مشک ترکی نیم درم ورق زرد و ورق نقره هر يك  
 نیم شقال جزو اعظم خوب سوده سی شقال قند سفید کین و اگر بلبل خواهند نیم من بدستور تیار سازند  
 طریق استعمال مار آبمین صفت استعمال آن گیسو پنجاه شقال شیر بز جوان سرخ رنگ  
 از زرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ صمغ البدن به عیب که زیاده اند و بچه نرانییده باشد و پهلوان  
 از زایدن گذشته و پیش از گرفتن شیر چرب در و ز تعلیف بر از پانده و عنب اشعلب و شاهتیره  
 وجود کاسنی و بقولات بارده باید کرد و همچنین در استعمال مار آبمین در ظرف نقره یا سنگ  
 یا مس قلمی دارد کرده بر آتش ملائم بوشانند و در جوشش سوم یا چهارم سکنجبین صادق است  
 یا سه که انگور می یکتوله یا آب لیمو یا غوره و در سه نمک لاجوری اندازند که پزیده شود و بعضی  
 گفته اند که اگر در سر که اقیمون و بلبله سیاه و نمک شب بنمیسانند و صبح صافی نموده در شیر  
 پسند از ند اولی است بعد از آن که شیر پزیده شود ظرف را از آتش فرو و آرد و از صافی  
 سه تیر گذرانند و در سه نمک انداخته باز یک دو جوشش داده صافی نموده شربت نیلوفر

یا هر چه مناسب طبیعت انداخته کرده بخور است و در اثنا جوش لازم است که از چوب انجیر و اگر نباشد  
چوب خرما پوست دور کرده و سرشس چهار پاره نموده تخم یک سبب میگردانند باشند و هر روز یک  
یک دو دو و اوام بنفشه ایند تا بیک رطل برسد و حسب قوت و ضعف مزاج کم و زیاده از یک رطل  
میکنند و دادن مار بجمن چهل روز یا بیست و یک روز یا کم از این براسی طیب است و پیش از دادن  
مار بجمن تقیه باید کرد و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع مار بجمن کنند و اگر کسی را  
نزله و حوار من دیگر مانع استعمال باشد پس از چشیده بز شیر را بنزد و طریق اینست که چشیده را از نمک شسته  
صاف نموده خشک کرده نگارند و در ششیر را جوش دهند و قدری چشیده را سائیده در میان شیر  
اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کارد و قلع قطع کرده نمک ساندازند و در صافی دوشیده جاسیم  
بیاویند تا آب قدری در سبب بچکد بعد از آن صبح چوشانیده کف گرفته صافی کرده بخورند و دیگر طریق  
پزیدن شیر از سنگدان مرغ و غیره در کتب متداوله مرقوم است باید که مار بجمن را سه حصه کنند و یک  
حصه بخورند و در روز یک نوبت یک شود که عرق نیاید و بعضی معین کرده اند که چند قدم و بعضی  
چهل قدم بگردانند و از آن دو حصه را هم همین طور بخورند و باید که نیم گرم بنوشند و مار بجمن رطوبت بسیار است  
و گرمی باعث ازاله غذا باید که بعد از چهار و پنج ساعت بخورند و غذا شور با می قلیه یا خشک یا شسته بگوشت  
یا با گوشت و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان ترک کنند و شسته بزنند تا سبیده و لز و جبت نیارد  
و نان در اثنا مار بجمن اگر نخورند بهتر بود اجتناب از لبنیات و مصلیات و موصفات شیرین  
و از بقولات لازم و احتراز از جمیع و جمیع حرکات متعبه و حوار من نفسانی واجب و در تفریح بگوشت و برنج  
مار بجمن برای مرض مالنخولیا از شیر بز است و اگر بهر نرسد از شیر گاو و مار بجمن شیر شتر جهت سردی  
و استسقا مناسب و بهترین وقت استعمال مار بجمن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و از مغز  
حب قرطم که مار بجمن سازند این طریق است صفت آن مغز حب قرطم دو اوقیه گرفته نرم کوفته  
در رطل شیر غلیظ بنیدازند و سبب انجیر همین جنبانند تا شیر نریزه شود پس فرو آرند و بگذارند  
که سرد شود پس در پارچه دونه انداخته بیاویند و آن بیکه بچکد در ظرف چینی بنیدازند بعد نمک قدری  
انداخته بوشانیده کف گرفته صاف نموده یا او و به مناسبه بخورند و متفق اند حکما که مار بجمن نافع ترین سبب است  
است و با وجود اسهال غذا بدن می شود و در عمل سودا و یه ساره و التهاب و جذام و در آن تفصیل

ویرقان و خرقه البول و ضعف کلیه و حصوات آن و مثانه و قروح همین و دیگر قروح بدن و شره و غلظت اجزای  
 و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و استسقا و حرارت کبد و محافظت بدن و جرب و حمله و کلفت استمناء میشود  
 چو کراچ گوگل جهت فایده و لقوه و ریشه و جمیع امراض باره و دماغی نافع صفت آن زنجبیل طفل دراز  
 چیتة حبیل انگوزه برشته شرف زرد و سیاه و سفید اندر جوی باسی بزرنگ کجیل کلکی پتیس پنج مور  
 با جمیع اشیای تساوی گرفته مضاعفت آن تر به یکدیگر پیچیده تر سیاه و اشیای مذکوره مجموعه را وزن نموده  
 هموزن آن گوگل بچینیسیه بگیرند انگوزه را در قدر سه روغن زرد بزیان کرده مجموعه را در کحل سائیده  
 بقدر سه ماشه یا پنج ماشه آب بکرم وقت شب بقدر یک توله بخورند چو کراچ دیگر را سه فالج و لقوه  
 نهایت نافع صفت آن سنگره فلفل دار فلفل هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ و یو داره و هره هر چهار قرصا  
 فلفلویه زرد باد از هر واحد شش درم پنج بل جند بیدستر هر یک دو درم پوست چیتة کبابه تخم کلکسی  
 از هر یک سه درم چو دینه پنج درم گوگل سه درم مثل کل اجزا کوفته پیخته گداهند گوگل را نرم بگویند و بر  
 بادام چرب کنند و باز بگویند تا که بار یک نرم شود انگاه اجزا را سائیده و در سه و اهل نمایند و قدر سه  
 روغن بادام سیاه میزند و بگویند تا که اجزا تمام شود و یک ذرات گرد و شربت یک توله بیان و یا قوزا  
 که منع نزلات کبد و سرفه خشک را بغایت نافع صفت آن ششاش سفید با پوست بیست عدد  
 تخم خطمی کثیر صغری تخم خبازی سیدانه شیرین از هر یک پنج درم اصل السوس میت درم اسفندول ده درم  
 همه اجزا در شش رطل آب باران دو شبانه روز بنیاست تا نرم شود پس آبش نرم بزند تا مهر آشفته و نیمه  
 بعد از آن جمع کرده و یک من قند اضافه نموده بقوام آرند نسخه دیگر صفت آن کوکنا رنیم پا و گل نشسته  
 اصل السوس هر یک یک نیم توله تخم خطمی پر سیاه و شان هر واحد چهار درم عناب و لاتی پاتر ده عدد و  
 صغری کثیر از هر یک یک و نیم توله زو فای خشک سه درم منفر تخم خبازین پنج درم بیدانه شش درم  
 خبازی دو درم مویز منقعی سی وانه اوویه را در نیم آثار آب باران یک شبانه روز بنیاست تا بیدار باشد و آبش  
 ملائم بزند و صاف نموده باز بقوام قند آرند و هرگاه قوام درست شود زنجبیل سفید رشت توله خشک  
 سفید چهار توله شیر که یک توله همه را شیر کشیده و در قوام مسطور آبش ملائم کم کشیده و در قوام  
 و قوام را حرکت داده باشد تا که شیر با جذب شود و قوام بان حد رسد که در انگشت چسبند  
 بعدد رب السوس صغری کثیر آن سه بار یک سوده در قوام اندازند و تبر زده نگاه دارند

مقدار شرب از یک درم تا دو درم فستق و دیگر بسیار نافع برای سعال خشک و ملل العصبان  
 ماده که نواز دل طسرف فستق رید و صدر و کین صدر می نماید صفت آن پوست خشک شش مرغ  
 خشک شش بیست عدد تخم کبوتر سفید صغیر عرق تخم خبازی بهدانه از هر یک پنج درم اصل السوس مقشر  
 در قنوس از هر یک بیست درم در آب باران دو روز ترسانند و جوشانند با کشن طایم تا مدام شود و آب صفت  
 هماندا لیده صاف نموده با دو درم طل فستق سفید بقوام آرد خوراک پنجه شغال و بیضه بومل قند میفتخ  
 میکنند و بیضه یک طل عسل می اندازند پس آن مرض و به آن مرغیت از امراض شش که  
 چون اطفال را در مرض شود نفس زود زود و در حلاج گیرند تر بد خراشیده بود بندج خراسانی و زن  
 بر این گرفته کوفته بیست نگا بدارند در شیر زن دختر زائیده حل نموده بقدر سن و مزاج بدهند حلاج و دیگر  
 آنکه سینه مرین را از هوای سرد و از آغذیه بارده محفوظ دارند و چون کهنه شده باشد ماده را پخته اند  
 سسل باید داد و الا نه انتظار این نباید نمود و زود ماده سسل و شایان دفع باید نمود و و  
 موجب که درین مرض بکار آید صفت آن اصل السوس گاو زبان پر سیا و شان انجیر گل شیشه تخم خبازی  
 حب اشعلب بقدر مناسب جوشانیده صاف نموده قدری نبات داخل کرده باید داد و زود درم  
 اگر مرض قوی باشد در روز اول زود فاد هم ایضا اضافه باید کرد و روز سوم سسل سنا و خیار شنبه باید  
 اطرو و اگر حاجت افتد وقت دوم سوس گندم و گل گاو زبان و پنج سوس در عرق گاو زبان جوشانیده  
 صافی نموده شربت زود فاد اضافه کرده بدهند و و اسک و دیگر که درین باب نهایت مفید است صفت  
 آن تخم گمان زود غالب حب الصنوبر انجیر سیاه شانه صافی نموده رب السوس نبات سفید اضافه نموده  
 بنور اندو سینه مرین را از منقیات مثل آونو و الکیدن بسیار مفید و اسک و دیگر صفت آن  
 قرض خراسانی تخم پنبه بر این گرفته مقدار حب غلله بند و یک حب آب و دهند حب براسه مرض به  
 نهایت مفید صفت آن گیرند تو تیا سے سبز بریان نموده یک جزو سودا که نیم بریان یک جزو هر دو در آب  
 سائیده با و شیر بر مل نموده بقدر وانه با جرایز پاده ازان حب سازند وقت احتیاج یک حب پاد و  
 حب در آب یا و شیر مر صند بدهند حب و دیگر صفت آن قرض پنج خراسانی غلغل دراز چوک  
 سنا و ی بگیرند حب مقدار یک سرخ یا و نیمه شند و وقت حاجت یک حب بدهند و بقدر  
 یک سرخ غلغل خراگش را و عرق گاو زبان حسل نموده بخورانش بیان انوش دار و

کتاب

بدانکه انوشد از وقت فارسی است یعنی آن داروهای باضم است که بعضی گویند نوش لطیفست و منوع  
 بر سه پایه بلبله آله و جنبش اسخه و غسل که از ترکیب که از این جزو سازند فتنه و نیز گویند و چون درین نسخه  
 عمده ترین اجزاء است که این نام سنی گشته و در نسخه نوشد از تفاوت بسیار است اکثر از  
 اطباء نوشد از و را جوارش کند ری گویند استعمال آن بعد از چهل روز باید نمود و قوتش تا دو سال باقی مانده است  
 از یک شتال تا سه شتال و پیش از طعام و بعد از طعام میتوان خورد و محرر مزاجان را با شیار بار و باید داد  
 با سکه این معجون در تقویت باه و اعضا ریزید و اعضا تناسل و معده و مجفط رطوبت غلیظه و محلل سرخ لافون  
 و منقح سد و محلل مواد غلیظه و در بول و ملین صلابات و تقهات و قانع فرم و جروح خرمه و لای  
 و علل سودا ویه مثل جرب و که و جذام و مالخو لیا و اقسام جنون و بریج و لوا سیر و وجع المفاصل و سرطان  
 و بوق سیاه و با اکثر امراض لاشی یا نمند نزل و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تخمین لون و تنویم و  
 تخمین بدن و رفع سمیت و طوطی عادت افیون و غیره نسخه نوشد از و می لولوب صفت  
 آن مروارید محرق شیب طباشیر سفید سافج سنبل الطیب ابریشم مفرض شیر و آله از هر یک شتال  
 سعد زعفران عنبر شیب از هر یک یک شتال قند سفید غسل صاف از هر یک نو و شتال بدستور تیار کنند  
 نسخه دیگر صفت آن ابریشم مروارید سنبل کبریا گل سرخ هر یک سه شتال زعفران سعد طلی  
 قرنفل هر واحد چهار چار شتال و ارجینی یا قوت رمانی شیب سبز مر جان عنبر شیب مشک افرو و قوت  
 طلا و قره ریون و چینی سنبل الطیب صندل سفید از هر یک پنج پنج شتال عود هندی سه شتال و آله  
 اسارون سعد رشک ترم باور نیمه یه پوست اترج سافج هندی و رو نی هر یک دو شتال آله صفت  
 شتال غسل با قند و نبات صندل شتال بطریق معروف تیار کنند نسخه دیگر صفت آن کبریا و آله  
 هر دو سه شتال مر جان سه شتال شیب سبز شش شتال قرنفل سعد سافج هندی از هر واحد شش شتال رشک  
 چهار شتال آله یک آثار غسل یک نیم برابر او و قند سفید یک نیم برابر او و بدستور بقوام آرند نسخه دیگر  
 صفت آن مروارید ناسته بسد شیب سعد کونی افروز زعفران از هر یک دو شتال عود خام ابریشم مفرض  
 طباشیر سافج هندی سنبل الطیب گل از هر یک سه شتال عنبر شیب نیم شتال شیر و آله سی شتال  
 غسل و قند و نبات صندل معجون سازند نسخه دیگر صفت آن گل سرخ هشت درم سعد کونی  
 پنجم درم قرنفل سعد کونی اسارون سنبل الطیب از هر یک سه درم قند صندل کبریا زرب سیاه و چینی

قرقره زعفران از هر یک دو درم آمد یک قند و عمل با المناصفه صدر و پشتا و شغال آمد را در شب  
 نعیسانید و یک شبانه روز پس بشویند و در سه رطل آب بچوشانند تا ماهر شود و از پشت غرابال  
 بیرون کنند و با قند و عمل صاف بقوام آرند و او به را گوشت بخته آن به شند -  
 بیان استعمال شیر شتر در امر الحن کبد و طحال باید که بگزیند شیر شتر جوان  
 صبح المزاج که بسید السعد از زائیدن نباشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و اقل آنکه  
 هفت روز پیش از شروع شیر باید که شتر را بخوردن چیر که مطلق و مدرو سسل باشد مثل قیصوم  
 و شیخ و کشوث و کاسنی و عنب الثعلب سبز و امثال آن و شیر شتر اعرابی جبت این کار بهتر  
 و از چهار درم تا شش درم و هشت درم شروع نمایند و سه روز بر همین قراکتفا کنند  
 و شربت دینار یا کنگبین یا دیگر هر یک که مناسبه اصافه نموده بخورند و بعد سه روز هر روز هفت درم  
 بیفزایند و زیاده و وزن شیر و مقدار استعمال آن بهیت و یک روز تا چهل روز یا زیاده از آن  
 موقوف بر راس طیب است و باید که هر گاه شروع شیر کرده شود و در غذا قنط باید کرد  
 و هر روز که شیر زیاده نمایند مقدار غذا قدری کم نمایند تا یک وقت شیر و یک وقت غذای مناسبه  
 استعمال کرده شود و اگر معده مرین ضعیف بود و اشتها کم باشد غذا موقوف کنند و اگر شیر  
 نمایند و هر گاه که حی یا مرین کبد جمع شود استعمال شیر با نر نیست تا مرین مستحکم نشود و شیر  
 نباید داد و اگر با شیر بول شتر یا میزند در آنکه استقامت نرخواهد بود و هر گاه که درم اشتها باشد  
 و مرین بیدار و خیر بار و غن با دام تلخ و شیرین و امثال آن مناسب و بعد ستر و زب است که شکم نرم  
 میشود و بواسطه که قبض میگردد و اگر استطلاق ننموده معلوم باید کرد که بدن اخذ امیکند یا شیر  
 تشبیه می شود و در صورت تشبیه فکر اخذ را ضرر است و اگر شکم نرم شود و بوب و اشیدار فالبه بکار نر  
 یا شیر را یک در روز موقوف سازند و باید که همان وقت شیر و شیرده شود و بخورند و نگذارند که سر و شود  
 و اگر از پستان شیر بخورند مناسب است و اگر این سفوف بعد هفتم روز همراه شیر داده میشود و قطیر و عدیل  
 خودندار و صفقت آن عصاره خافت فاریقون نرم سفید تر بد سفید گل سرخ از هر واحد یکماش  
 ریون پنی سنار کی بلید کابلی از هر یک و ماشه کوفته بخته سفوف سازند  
 بیان آب و اون مستحق بد آنکه آب خالص و آب سرد و صاحب استقار اخرر مدید پس

طبییب را لازم که آب کم دهد و آب آهین تاب آب طلا تاب بصاحب این مرض مناسب بود و عوض آب اگر حق  
 گاه و زبان یا عرق غلبه یا عرق کاسنی و عرق بارتنگ عرق سافوج هندی و مثال آن تاب نمود و  
 بهتر است و مستحق که آب خور و باید که اندک اندک از کوزه که اولوله تنگ داشته باشد بخورد و بعضی نوشته اند که  
 آب براده چوب گز و خشک آهین بنیاد از دویک و روز بگذارد و صاف نموده بر سر هر رطل آب مذکور  
 و در رطل سرکه انداخت بچوشانند و و شلست بماند و در سبوی متخلخل بر کنند تا ترشح گردد و آن ترشح مستحق  
 خورد و بعضی هشتم صده آب سرکه داخل میکنند و اگر براده چوب گز و خشک آهین آب باران غل غل نماید و ترشح شود  
 بیان و وای که او را ریحین کند صفت آن آب سداب ده استار بگزید یک آتیه روغن جوز یا روغن لوز  
 یا روغن خرموغ آمیزند و بنوشند نسجه و دیگر صفت آن پوست درخت نیم کهنه قند سیاه کهنه هر یک و توله  
 و بنجیل چار ماشه پوست نیم نیکوب ساخته جوش دهند و قند سیاه آمیخته بنوشند نسجه و دیگر صفت  
 آن اجارین چمنان ثابت بکف دست تا چند بخورند نسجه و دیگر که در رسم که در ایام جنین متولد شده باشد  
 دفع کند صفت آن ریوند خطائی کوفته عینه و برابر و سه نبات آمیخته قدر نیم توله از شروع حیف و در روز بیشتر  
 شروع بخوردن کنند و سه روز بخورند نسجه و دیگر که او را ریحین کند و در رسم و در پشت را که پیش از جنین پدید  
 دفع سازد صفت آن تخم کرفس یک مثقال طله هفت مثقال تخم چیانین یک و نیم مثقال با وایان نیکوب  
 تخم شبت روزناس هر یک و مثقال چوشانند هفت مثقال قند بقوام آرد و هفت روز بنوشانند نسجه و دیگر که  
 او را ریحین بفرغ صفت آن تخم خربزه پنج مثقال تخم کرفس ایسون روزایان هر یک و مثقال نیکوب کرده  
 و سه رطل آب سیشانه روز بخورند پس هر روز یک رطل با یک مثقال روغن با وایان بنوشند و و دیگر که در  
 رسم بنشانند صفت آن او خربزه چوشانند و آب وی بنوشند و وای که منع حمل کند صفت آن غلغل بعد  
 جامع زن بردار و نساج قبل از جماع فرجه سازد او و بیه که سپیده و زنده بقیلند و دشواری زائیدن آسان کند  
 صفت آن کنبه در آب تر کرده یک شب بگذارد و صیاح بهالند و آب می زن بنوشد و حال سپیدان  
 و وای که سیلان رطوبت رحم را دفع است صفت آن شیر گا و پنج آثار شایهانی  
 نائین کلان مالین خرد هر یک و ماشه گل سپیدی گل و حاده هر یک پنج دانه پنجه صمغ و خاک که بنزد  
 کمر کل گویند نیم پا و سپیدی صمغ یک پا و شکر سپید نیم سیر شایهانی شیر را بر آتش بچوشانند و سپیدی  
 کوفته بخیه اندازند و کفچه همین زنتا خوب پنجه شود بعد شکر آمیزند و بزنده که بقوام آید پس دیگر اجسزا



بعد فرود آوردن آمیزند و خوب حل نمایند و قدر حاجت بدیندا و ویه که فرج را تنگ کند صفت آن  
 گل کدر در ظرف چینی و مانند آن یاد کاغذ بنفشانند و آنرا از میان او عبیر مانند برون افتد بگزیند و اندک آنرا  
 در فرج بنفشانند نرمی و تنگی آن را دوای اگر کسی را که از فرجش بوی بد آید زایل کند صفت آن برگ بویت  
 جامن برگ درخت انج و برگ درخت کیت و برگ درخت ترخج حله برابر بگزیند و بنشیند و اندک آب بسیار  
 بسویشانند که آب خشک شود پس این اجزا را خشک سازند و آفتاب و باز بنشیند و قدر سه روز بماند  
 آمیزند و برون گاوشه بفرمایند که معی و شام زن و فرج بمالد و تا یکماه اگر برین مداومت نماید بوی بد بتامیزد زایل شود

از فضل ایزدی که بود ما می و مسین | مطبوع شد کتاب انیس المعالجین

## خاتمه الطبع

الحمد لله و الله که درین زمان صحت اقتران مجموعه کتب طبیه مستنده اعنی الفاظ الا و ویه مصنفه افلاک  
 ثانی نور الدین محمد عبداللہ حکیم عین الملک شیرازی و میران الا و ویه مولفہ کامل الا و ویه حکیم تاج محمد  
 فرزندنگ نصیریه در عمل مطالب مخزن الا و ویه که پستل دریا بکوزه بنزیده و انیس المعالجین  
 که قرا بادینی است خیل نادروستند - پس هر یک کتاب ازینها در بیان اسامی ادویه مع طبیعت  
 و مغز و صلیح و بدل و قدر شربت و افعال و خواص جمله ادویه بے خوب و نادر الوجود است و بسبب  
 شهرت و ستاد اول بودن خود بین حکما مستغنی عن التمهید - اگر چه این مجموعه سوا سے قرا بادین  
 انیس المعالجین سابق جامے دیگر هم طبع شده بود لیکن دران مجموعه بعض کتب و متن بود  
 و بعض بر ما شیعین اجل ذلک نقادان فن طب را در تبس و دایکلفه پیدا میشد لهذا در مطبع نامی  
 مشهور نزدیک و در جناب منشی نول کشور لالال بالفرج و اسر و مجموعه سبق الذکر  
 شایسته مرتب گردید که هر یک کتاب مالت فزادی فزادی هم دارد و هم حالت مجموعی را شایان است  
 باجمه مجموعه مسطور بطبع نامی موصوف بمقام لکھنو محله حضرت گنج حرمه جون ۱۳۵۵ هجری قمری  
 ۱۳۵۷ هجری قمری دوم بکتاب لالاکثرین سہای صاحب از طالب طب آرمده بصیرت افزائی میدہ و سہای مشتاقان گردید  
 حکیم علی الاطلاح مطبوع اہل عالم فسر باید مبنہ و کرمہ فقط





511E

415



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY  
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

1 MAY 61

511E

[illegible]